



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آتش به خانه وحی

به انضمام کتاب : بیعت به چه قیمت ؟
در شهادت و مصائب حضرت فاطمه زهراء (س)
از منابع معتبر اهل سنت

سید محمد حسین سجادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آتش به خانه وحی

نویسنده:

محمد حسین سجاد

ناشر چاپی:

مهر ثامن (الائمه علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	آتش به خانه وحی: در شهادت، مظلومیت و مصائب حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	مقدمه حضرت آیت الله فقیه امامی:
۱۴	فاطمه استاد درس دفاع از ولایت مطلقه
۱۵	مراحل نهضت فاطمه (علیها السلام)
۱۵	دستیابی به اهداف از طریق مظلومیت
۱۶	نهضت فاطمه مسالمت ندارد!
۱۶	راه فاطمه (علیها السلام) تنها الگوی شیعه!
۱۸	شیعه اولین قربانی تروریسم اهل سنت!
۱۹	یک سؤال!
۲۰	وحدت به معنی سکوت نیست!
۲۱	وحدت در سیره امامان شیعه
۲۱	دفاع فاطمه شخصی نبوده!
۲۳	شیعه همیشه با پای استدلال جلو رفته است
۲۴	تذکر!
۲۸	بخش اول: نگاهی گذرا به شخصیت فاطمه (علیها السلام)
۵۷	بخش دوم: رفتار امت با «فاطمه» (علیها السلام) بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در کتب اهل سنت:
۵۷	اشاره
۶۰	فصل اول: آتش به خانه «فاطمه» (علیها السلام) دختر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در کتب اهل سنت:
۱۱۵	فصل دوم: سقط جنین «فاطمه» (علیها السلام)
۱۲۷	فصل سوم: غضب «فاطمه» (علیها السلام) بر شیخین
۱۶۹	بخش سوم: «دیگر مصیتهایی که بر فاطمه زهرا (علیها السلام) وارد شد»

- ۲۰۸ «نگاهی گذرا به سرگذشت تاریخ اسلام»
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۱۰ نقل تاریخ و حدیث در زمان پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)
- ۲۱۱ نقل تاریخ و حدیث در زمان بعد از پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)
- ۲۱۲ سانسور خبری از کنار بستر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)
- ۲۱۳ نقل حدیث و تاریخ در زمان ابوبکر
- ۲۱۳ نقل حدیث و تاریخ در زمان عمر
- ۲۱۴ نقل حدیث و تاریخ در زمان عثمان
- ۲۱۵ نقل حدیث و تاریخ در زمان حضرت علی (علیه السلام)
- ۲۱۶ نقل حدیث و تاریخ در زمان معاویه
- ۲۱۷ مسأله حمله به خانه علی (علیه السلام) در تاریخ
- ۲۱۹ بیعت به چه قیمت؟!
- ۲۲۲ تاریخ مُندرس!!
- ۲۲۳ باز هم جای امید هست!
- ۲۲۳ دقت در شخصیت‌های تاریخ اسلام!
- ۲۲۴ خلافت! انتخاب خدا یا مردم؟!
- ۲۲۵ یار غار چرا؟!
- ۲۲۵ خلافت! شهر سبز و سرنوشت آن!
- ۲۲۶ عربده کشان سقیفه!
- ۲۲۷ آن روز چگونه بود؟!
- ۲۲۷ محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نمرده است!!
- ۲۲۸ عمر: هر که بگوید محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مرده است گردنش را می زنم!!
- ۲۳۰ بفرمائید خلیفه شوید!!
- ۲۳۰ بشنوید از بدن بی جان مطهر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)!
- ۲۳۲ سنگ سخت به حمایت از خلیفه.....
- ۲۳۲ هر که مخالفت کند بینی اش را می بزم!!

- ۲۳۳ نیزه ام را با خونتان حنا می بندم!!
- ۲۳۴ گرد و غباری که جز با خون آرام نمی شود....
- ۲۳۴ بکشید سعدبن عباده را که آشوبگر است!!
- ۲۳۴ اگر یک تار مو از سر سعد کم شود... -
- ۲۳۵ این سگ را بگیرید...!!
- ۲۳۵ مقداد هم کتک می خورد! خانه وحی نیز امنیت ندارد!!
- ۲۳۶ عمر برای آتش زدن خانه فاطمه (علیهاالسلام) حرکت می کند!!
- ۲۳۶ بودن فاطمه (علیهاالسلام) در خانه، مانع آتش زدن نیست!!
- ۲۳۷ عمر در راه آتش زدن خانه فاطمه (علیهاالسلام)!!
- ۲۳۷ فاطمه (علیهاالسلام): ای پدر! وای! از دست عمر و ابوبکر!
- ۲۳۸ فاطمه(علیهاالسلام): ای ابوبکر! چه زود بر اهل پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تاختید؟! ..
- ۲۳۸ عمر: بیعت کن! وگرنه گردنت را می زنیم!!
- ۲۳۹ علی(علیه السلام): ای برادر! نزدیک است مرا بکشند!!
- ۲۳۹ نصیحت گورکن مدینه به برادر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)!!
- ۲۴۰ جز با علی (علیه السلام) بیعت نمی کنیم!!
- ۲۴۰ یکی از ما و یکی از شما خلیفه شود!!
- ۲۴۱ ابوبکر: ما فرمانروا و شما وزرای ما!!
- ۲۴۱ عربده ای در عصر کنونی ما!!
- ۲۴۲ ای رسول خدا کجائی بیا و ببین! بعد از تو چه خبرهاست!!
- ۲۴۲ همه در هراس و طمع... ..
- ۲۴۳ مسلمانان آنروز چون ماده شتری که...!!
- ۲۴۴ عمر: هر که دوباره مرتکب چنین بیعی شد، او را بکشید!
- ۲۴۴ عمر: بیعت بدون مشورت با مرگ همراه است!!
- ۲۴۵ عمر: علی (علیه السلام) از من و ابوبکر به خلافت اولویت دارد!!
- ۲۴۵ عمر بیشتر از خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) صلاح امت را می داند!!
- ۲۴۶ علی (علیه السلام) مظلوم است!!

- ۲۴۶ علی (علیه السلام): ای عمر بدوش پستانی را که نیمی از آن مال توست!!
- ۲۴۷ علی (علیه السلام): خلافت را از خاندان محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خارج نکنید که... ..
- ۲۴۸ علی (علیه السلام): هرگز در گمانم آن نمی رفت که... ..
- ۲۴۸ علی (علیه السلام) دیر آمده است!!
- ۲۴۹ علی (علیه السلام): آیا می گوئید بدن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را رها کنم و... ..
- ۲۴۹ علی (علیه السلام): ابوبکر جامه خلافت را ربود!!
- ۲۵۰ علی (علیه السلام): بر خفقان زمان خود صبر پیشه می کند!
- ۲۵۰ گوی خلافت باز هم بطرف مردی خشن و درشت خو پرتاب می شود!!
- ۲۵۱ مردم در زمان عمر... ..
- ۲۵۱ علی (علیه السلام): عمر خلافت را میان هیکلهای عجیبی قرار داد که...!!
- ۲۵۳ سپس چه بگویم وقتی که آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) امتیاز محسوب می شود؟! ..
- ۲۵۴ تجلیل از شاعری که شعورش اینست!!
- ۲۵۵ وقاحت تا کجا؟! ..
- ۲۵۶ ارمغان از سفر به سرزمینهای تاریک و از طرف آدمهای تاریک!!
- ۲۵۷ ای پیامبر مسلمین (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)!! منْزده باد تو را که خانه دخترت مورد حمله قرار گرفت!!
- ۲۵۷ الگوهای قرن ۲۰۰۰!!
- ۲۵۸ واگر نه پس چرا؟! ..
- ۲۶۳ از همین انتشارات
- ۲۶۶ درباره مرکز

آتش به خانه وحی: در شهادت، مظلومیت و مصائب حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

مشخصات کتاب

سرشناسه: سجاده، محمدحسین

عنوان و نام پدیدآور: آتش به خانه وحی: در شهادت، مظلومیت و مصائب حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به انضمام

کتاب بیعت به چه قیمت؟/ تالیف محمدحسین سجاده

مشخصات نشر: قم: مهر ثامن الائمه علیه السلام، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: [۲۵۳] ص

شابک: ۹۶۴-۸۰۵۷-۱۰-۹۸۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۸۰۵۷-۱۰-۸۰۵۷-۱۰-۹۸۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: این کتاب کلا از منابع و مصادر اهل سنت جمع آوری شده است

یادداشت: عنوان روی جلد: آتش به خانه وحی به انضمام کتاب بیعت به چه قیمت؟....

یادداشت: کتابنامه

عنوان روی جلد: آتش به خانه وحی به انضمام کتاب بیعت به چه قیمت؟....

عنوان دیگر: بیعت به چه قیمت؟

موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت -- ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت -- ۱۱ق. -- فضایل -- احادیث

موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت -- ۱۱ق. -- نظر اهل سنت

موضوع: خلافت -- بیعت

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲/س ۱۷آ۲۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۱۷۶۴۶

ص: ۱

اشاره

مقدمه حضرت آیت الله فقیه امامی:

قال الصادق (علیه السلام):

مَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ

کسی که فاطمه را در حدی که هست بشناسد بی شک شب قدر را درک کرده است.

(بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۶۵)

فاطمه استاد درس دفاع از ولایت مطلقه

یکی از درس‌هایی که بانوی دو سرا فاطمه زهرا علیها السلام به شیعیان جهان تعلیم داد، «درس دفاع از حریم ولایت مطلقه» بود. آن بانوی بزرگان زمانی به این احساس رسید که، «مسیر ولایت و امامت مطلقه» به مخاطره افتاده و دشمنان «قرآن و عترت» — همان دو امانتی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پس از خود در میان امت به

ص: ۵

ودیعه گذاشت _ از طریق منزوی کردن اهل بیت علیهم السلام که به شهادت، نصّ قرآن و حدیث ثقلین عدل قرآن و نگهبان اسلامند، سعی در نابودی روح و مغز اسلام کردند. (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

مراحل نهضت فاطمه (عليها السلام)

بی بی دو عالم فاطمه زهرا (عليها السلام) نخست از راه استدلال و خطابه مبارزه خود را آغاز نموده و سپس عملاً وارد معرکه شد؛ اگرچه ابتدا به قیمت مصادره فدک و دیگر مزارع و پس از آن سوخته شدن درب خانه و سیلی خوردن و کبودی صورت و تازیانه هوادن و تورم شدید بازو و سپس سقط جنین و بیماری و دیگر مصائب و بالاخره به شهادت (۱) آن حضرت تمام شد.

دستیابی به اهداف از طریق مظلومیت

لکن با تحمل این مظلومیتها سرانجام غاصبین حق علی (علیه السلام) که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسولش می باشند را رسوای تاریخ کرد و بر مشروعیت حکومت غاصبانه آنان خط بطلان کشید، و در نتیجه این مبارزات، با توجه به مقام شامخ آن حضرت عالی ترین سند را برای اثبات مظلومیت امامش یعنی

ص: ۶

۱- در ادامه به اسناد و مدارک خواهیم پرداخت.

حضرت علی بن ابیطالب (علیه السّلام) و همچنین اثبات حقانیت افکار و عقائد شیعه امامیه که تنها فرقه ناجیه اند بر صفحه های تاریخ حک نمود.

نهضت فاطمه مسالمت ندارد!

آن حضرت با مخفی نگاه داشتن قبر خود و اجازه ندادن مراسم تشیع پیکر پاکش توسط خلفا، تمام تلاش های بد اندیشانی را که سعی در پاک کردن دامن جنایتکاران تاریخ صدر اسلام از لوث این ستمها را داشته و دارند نقش بر آب و رسوای تاریخ نمود.

دشمنان اسلام همیشه و همیشه سعی کرده اند که این قطعه تاریخ را که بزرگترین حربه تبلیغاتی شیعه می باشد از دست پیروان این مکتب بدر آورند.

راه فاطمه (علیها السّلام) تنها الگوی شیعه!

هیئات! آنان باید بدانند که تا خون در رگهای فرزندان و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام در جریان است همواره با ارائه اسناد و مدارک تاریخی که امروزه در فرهنگ جهانی حرف اول را می زند اجاره نخواهد داد، معاندین و دشمنان اسلام، این پرونده های جنائی را مختومه اعلام نمایند و در حدّ توان از

ص: ۷

حریم امامت و ولایت مطلقه کلبه حضرات معصومین علیهم صلوات الله اجمعین دفاع خواهند کرد و به مصداق آیه کریمه (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطٰناً) انتقام خون فاطمه (علیها السلام) را به حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه واگذار می نمایند.

یکی از شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و یکی از ذراری زهرا (علیها السلام) یعنی فاضل ارجمند جناب حجه السیلام آقای سیدمحمدحسین سجّاد دامت افاضاته بر آن شدند که مدارک و مآخذ صحیحه ای را که در بعضی از کتب معتبره عامّه وجود دارد، در زمینه اثبات مظلومیت مادرشان فاطمه زهرا (علیها السلام) جمع آوری نموده و اسناد و قایع پس از وفات پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را در معرض افکار عمومی قرار دهند تا از این رهگذر سمپاشی های بدخواهان و ناآگاهان تاریخ را خنثی نمایند. و بحمدالله این مجموعه نفیس را که به نام «آتش به خانه وحی» نامگذاری شده، تدوین نمایند. شکرالله سعیهم و کثرالله امثالهم.

سیدحسین فقیه امامی

تاریخ غره جمادی الاولی ۱۴۱۸ هجری قمری.

ص: ۸

شیعه اولین قربانی تروریسم اهل سنت!

شیعه از زمان بعد از پیامبر اکرم حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با تهاجمات و حملات شدید و بی رحمانه مخالفین خود اعم از مسلمان نامها و کفار روبرو بوده است. تاریخ اسلام بهترین شاهد مدّعی ما خواهد بود، چرا که امامان و بزرگان این مکتب، یکی پس از دیگری به دست همین مسلمان نامهای کافر بطور فجیعی بشهادت رسیدند. اولین پیشوای مذهب حقّ امامیه یعنی حضرت مولی الموحّدین علی بن ابی طالب (علیه السّلام) به دست شیطانی مسلمان نام، ابن ملجم مرادی به شهادت رسید. این در صورتی بود که فاطمه این یادگار پیامبر با توجه به سفارشات پیامبر در حق او از دست جنایت بار جانان صدر اسلام محفوظ نماند و خانه و مأوای امن او توسط کسانی که به دروغ خود را خلیفه خواندند مورد هجوم قرار گرفت! به آتش کشیده شد! و مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت که در نهایت در اثر ضربات

وارده به شهادت رسید و با قلبی پر از درد و رنج این دنیا را وداع گفت. امام دَوَم شیعه یعنی حضرت حسن بن علی بن ابیطالب علیهماالسلام به دستور معاویه کسی که خود را خلیفه رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)!! می خواند شهید شد. امام سَوَم شیعه سיעتی حضرت حسشین بن علی بن ابی طالب علیهماالسلام را همین کافران مسلمان نام با نام خدا! و ذکر خدا! میان دو نهر آب با لب تشنه به شهادت رسانیدند و اهل و عیالش را به اسارت بردند و او را خارجی خواندند!! و همین طور اگر با دقت بنگریم باقی این فرزندان صالح پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را مسلمانان کشتند و به خود آفرین گفتند!!

تا اینکه خداوند آخرین حجت خود را روی زمین از دست ناپاک آنان محفوظ نگاه داشت تا در موقعی که خود صلاح می داند به او اذن و اجازه ظهور دهد و دنیا را پر از عدل و داد کند، آن چنانی که پر از ظلم و جور شده است.

یک سؤال!

جای یک سؤال در اینجاست و آن اینکه: آیا علمای اهل سنت که شیعه را بخاطر اهانت به سردمداران خود کافر می شمردند پس از مطالعه صفحات سیاه تاریخ که حاکی از قتل و غارت اولاد رسول خدا به دست به اصطلاح خلفای آنان است در حق جانپانی

ص: ۱۰

که با اعمال کثیف خود که ابتدائی ترین حقوق بشر را پایمال کردند چه جوابی می دهند؟ آیا بخاک و آتش کشیدن و تشنه کشتن نه فرزندان رسول خدا بلکه عدّه ای انسانهای پاک موجب کفر نیست؟!

اما شیعه در مقابل این همه سفاکی ها و خونریزی ها چه جوابی به آنها داده است؟ آیا شیعه هم مانند آنها دست به خونریزی و قتل و غارت و هتک حرکت و نوامیس آنها زد؟ نه! بلکه به دستور ائمه اطهار خود علیهم صلوات الله همواره مظلوم زیست و در عین حال فعالیت های فرهنگی خود را تعطیل نکرده و یکی یکی امامان این مذهب، پیروان خود را روشن و آگاه کردند. تاریخ بهترین شاهد است.

وحدت به معنی سکوت نیست!

روش رفتاری ائمه اطهار علیهم السلام به ما یاد می دهد که در عین حالی که نباید مسلمان کشی کرد و میان مسلمین تفرقه انداخت باید مسلمانان را آگاه به وقایع تاریخی صحیح نمود و شخصیت های جعلی را از شخصیت های واقعی تشخیص داد و به مسلمانان معرفی نمود. و نباید به خیال "حفظ وحدت بین مسلمانان" از مطرح کردن مسائل تاریخی و بازگویی واقعیات خودداری نمود.

ص: ۱۱

وحدت در سیره امامان شیعه

اولین مظلوم تاریخ یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) این درس را به شیعه آموخت و در پی آن حضرت امامان بعدی با سیره و روش خود به ما یاد دادند که در عین حالی که علی علیه السلام بیست و پنج سال خانه نشین شد لکن در محافل و مجالسی که موقعیتی پیش می آمد، احقاق حق خود می نمود. و ظلمهایی که به آن حضرت شده بود را بازگو کرده و مسلمانان را هوشیار می ساخت.

در این میان دختر پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) یعنی حضرت فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) نقش بسزائی در تحقق بخشیدن به این آرمان شیعه یعنی "وحدت نه به معنی سکوت" را ایفاء نمود. چرا که در حالی که از امام زمان خود حضرت علی علیه السلام اطاعت می فرمود از اهداف آن حضرت هم دفاع کرده و تا پای جان ایستادگی کرد.

دفاع فاطمه شخصی نبوده!

جریان «یوم البیعه» "روز بیعت" یا روزی که مسلمانان نامها برای بیعت گرفتن با زور از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به درب خانه آن حضرت هجوم آورده و با فجیعترین وضع ممکن آن حضرت را برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. برای حضرت فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) یک دفاع شخصی نبوده و نه تنها «دفاع

وی از شوهرش» بوده بلکه «دفاع فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از امام خود» و مسأله کامله دینی و اعتقادی بوده است. چنانچه در روایات زیادی که بگوشه ای از آنها در همین نوشتار اشاره می شود پیامبر اکرم علی الله علیه و آله رضای خدا را در رضای خود و رضای خود را در رضای فاطمه و غضب خدا را در غضب خود و غضب خود را در غضب فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) به مسلمانان معرفی می نماید.

همین طور تمام افعال و حرکات و سکنتات فاطمه را حجت می داند چرا که وقتی می گوید: «رضای من در رضای فاطمه است» و یا می فرماید: «رضای خدا در رضای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) است» دانسته می شود که فاطمه بجز برای خدا خوشحال نمی شود، و جز برای خدا خشمگین و ناراحت نمی شود. اما زمینه چگونه فراهم شد که با وجود آن همه سفارشات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مورد فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) با تنها جگر گوشه وی چنین رفتار کنند تا آنجا که عده ای اراذل و اوباش و عربده کشان جاهلیت جمع شدند و درب خانه ای که جبرئیل بدون اذن وارد نمی شد، دری که پیامبر همواره موقع مسجد رفتن، دو دست بر آستانه در می گذاشت و ندا می کرد «السَّلَام عَلَيْكُمْ يَا اهل بيت النبوه» را بسوزانند!!

آیا از وجود فاطمه در خانه بی خبر بودند؟! خیر! بلکه می دانستند، آیا نمی دانستند حسن و حسین (علیه السَّلَام) دو ریحانه

رسول الله صلى الله عليه و آله در خانه اند؟! خیر، بلکه می دانستند!! پس چرا امت و مسلمانان تحمل دیدن چنین منظره ای را به خود دادند. و در مقابل این وحشیگری ها سکوت کردند. اینها مطالبی است که در جای خود مفصل از آنها بحث شده و خواهد شد.

شیعه همیشه با پای استدلال جلو رفته است

از آنجا که همیشه شیعه در مذهب خود با پای استدلال منازل بحث و مناظره را طی می کرده و بدون دلیل لب از لب بر نمی داشته، مسأله سوزاندن درب خانه اهل بیت مسأله ای باور نکردنی جلوه داده شده، که البته این توهم توسط عدّه ای افراد جاهل به تاریخ که حتّی ورقی از تاریخ را با انگشت انصاف خود ورق نزده و یا لجوج و معاند بوده اند بوجود آمده است که با وجود دیدن و مشاهده مصادر و مدارک تاریخی، باز می گویند برای این مسأله مدرکی در دست نیست!! لذا ما بر آن شدیم که این جزوه را درباره ارائه مصادر و مدارک این جنایت بزرگ در تاریخ تنظیم کرده تا چراغی برای ره گمشدگان و مشتی آهینین برای معاندین و دشمنان اسیلام بوده باشد. البته «مدارک و منابع تماماً از منابع اهل سنت است» و بدون هیچ دخل و تصرفی برای خوانندگان ترجمه نموده و در اختیارشان قرار گرفته است.

برای آن دسته از خوانندگان عزیز که قصد بازیابی مدارک و منابع را دارند و یا برای تحقیقات خود قصد مراجعه به این نوشتار را دارند به اطلاع می‌رسانم که از چاپ و سال چاپ کتاب مستند غافل نشوید، چرا که کتب، نوعاً چاپهای متفاوتی خورده و احتمالاً پس و پیش در آدرس‌ها به همین علت می‌باشد. اینجانب تمام مطالبی را که در این کتاب از کتب اهل سنت ذکر کرده‌ام پس از مراجعه به اصل کتاب، آنها را ذکر نموده‌ام، و ادعای آن را نیز ندارم که تمام مدارک در مورد این قطعه از تاریخ را جمع‌آوری نموده‌ام، بلکه تا حدّ توان جستجو کرده و آنچه دیده‌ام را آورده‌ام.

همانطوری که مستحضر هستید مسأله «آتش به خانه وحی» و همچنین «سقط جنین» و «غصب حقّ بی بی دو عالم فاطمه زهرا (علیهاالسلام)» و «سایر مصیبت‌های وارده بر آن حضرت» اعم از بی‌احترامی‌ها و غیره جزو مسائل اختلافی و حتّی برای عده‌ای باور نکردنی می‌باشد، لذا ما این چهار مسأله را در طی قرون متمادیه از قرن اول تا قرن حاضر به طور تحقیقی مورد بررسی قرار داده‌ایم و چون موضوع، موضوع مهمّی است بر آن شدیم که اگر چه در بعضی موارد روایاتی تکراری است لکن چون بعضاً سند روایت و یا ناقل روایت متفاوت بوده‌اند، بطور جداگانه و بدون

دخل و تصرف، عبارات آنها را همراه با نام نویسنده و کتابی که از آن نقل شده بیاوریم.

ما ابتدا شخصیت حضرت «فاطمه زهرا» (عَلَيْهَا السَّلَام) را از دیدگاه پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) _ آن هم در حدّ توان _ معرفی نموده تا روشن شود که با چه شخصیتی در اسلام، مسلمانان چگونه رفتار نمودند.

و در پایان از اهل سنت این سؤال را داریم که: شما چگونه بین «سفارشات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مورد فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام)» و «اخبار و روایات تاریخی مستند در مورد رفتار امت با فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله» _ را که از کتابهای خود شما نقل شده _ جمع می کنید؟ و اگر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) این گونه مورد احترام و توجه پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بود، چرا این گونه با او رفتار شد؟

آیا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) معاذالله بعد از پیامبر کافر شد؟! یا آنکه امت بعد از پیامبر کافر و مرتد شدند؟ چرا که رفتاری که با فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شد در دین مقدس اسلام حتی با کافر چنین رفتاری اجازه داده نشده است.

آیا این همه سفارشات و روایات صحیح از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در حقّ فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) با یک حدیث تکّ راوی بدون شاهد «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ» «ما گروه پیامبران از خود ارثی باقی نمی گذاریم» که مخالف نصّ صریح قرآن است از بین می رود؟

و آیا کسانی که آیات قرآن و گفته های پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را با

پاشنه های ننگین خود لگد کوب کرده _ به شکلی که هنوز بعد از هزار و چهار صد سال صدای ناله «یا اَبْتاه» پاره تن پیامبر در فضای تاریخ بگوش می رسد و به جان انسانها آتش می افکند _ می توانند مجری و اجرا کننده قرآن و گفته های پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) باشند؟

امید است خداوند تبارک و تعالی با تعجیل در ظهور منتقم آل محمد علیهم السلام یکی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به وحدت واقعی و صادقانه انسانها تحقق عملی بخشد و تمام انسانها را تحت لوای اسلام راستین قرار دهد. انشاء الله به امید آن روز.

سید محمد حسین سجّاد

قم _ هشتم صفر ۱۴۱۸

ص: ۱۷

تقدیم:

به تو ای مادر پهلو شکسته ام،

به تو ای مادر عزیز و مهربانم،

به تو ای مادر سیلی خورده ام،

به تو ای مادر غریب و تنه‌ایم،

به تو ای مادر آرمیده و خسته ام،

به تو...

و تقدیم به:

تو ای امام زمانم!

تو ای پدر مهربان و دلسوزم،

تو ای عزیزتر از جانم،

و تقدیم به اشک های جاری بر گونه های...

و تقدیم به:

تمامی اساتید بزرگوارم خصوص کسی که مرا برای اولین بار به این راه روشن، هدایت نمود «مرحوم شیخ مصطفی خبازیان زاده». و خصوص کسی که شرف حضور او آتش قلم به جانم زد «مرحوم استاد علامه بزرگوار سیدعبدالعزیز طباطبائی». باشد که دعای خیر آنان بدرقه راهم شود.

ص: ۱۸

بخش اول: نگاهی گذرا به شخصیت فاطمه (علیها السّلام)

ص: ۱۹

در این بخش ما گوشه‌هایی از فضائل و مناقب «حضرت فاطمه زهرا» (عَلَيْهَا السَّلَام) را از زبان گوهر بار پیامبر اکرم اسلام «حضرت محمد» (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای شما نقل خواهیم نمود تا آنکه تا حدی دانسته شود که با چه شخصیتی روبرو هستیم و آیا این رفتار امت، بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سزاوار چنین شخصیتی بود؟ واگر نه پس چرا... و چرا...؟

توضیح:

۱_ در این بخش ما فقط به ذکر گوشه‌ای از احادیث پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اکتفا نمودیم، چرا که موضوع این نوشتار خارج از آن بود که به فضائل و مناقب حضرت «فاطمه زهرا» (عَلَيْهَا السَّلَام) پردازیم.

۲_ شاید در این بخش بعضی از احادیث تکراری به نظر برسد لکن اینطور نیست چرا که عبارات عربی آنها متفاوت بوده و حاکی از تکرار در لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. و دانسته می شود که تا چه حد پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

ص: ۲۱

سفارش خوشرفتاری و حسن برخورد و احترام «فاطمه» (عَلَيْهَا السَّلَام) را می نموده است و این تنها به خاطر آنکه «فاطمه» (عَلَيْهَا السَّلَام) دختر پیامبر بوده نیست بلکه احترام «فاطمه» (عَلَيْهَا السَّلَام) دستور و فرمان خداوند بوده است.

۳_ در صورتی که می خواستیم به ذکر اسناد و مدارک احادیث در کتب اهل سنت پردازیم موجب اطناب و خستگی خواننده و بیرون رفتن از موضوع می شدیم. لذا برای آن دسته از خوانندگان عزیز که قصد بازیابی احادیث را در کتب اهل سنت دارند به طور اشاره آدرس داده ایم که با مراجعه به آدرس ذیل هر حدیث می توانند به منابع و مصادر اهل سنت دسترسی پیدا نمایند.

شخصیت حضرت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از دیدگاه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

۱_ «حضرت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در شکم مادر، با وی صحبت می کرد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۲.

۲_ «موقع ولادت حضرت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام)، حضرت حواء، آسیه، کلثوم و مریم حاضر شدند».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳.

۳_ «حضرت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از کسی جز حضرت خدیجه شیر

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۴.

۴_ «حضرت فاطمه (علیها السلام) در شکم مادر با وی سخن می گفت و زمان ولادت آن حضرت حواء، آسیه، کلثوم و مریم حضور پیدا کردند و به محض آنکه بدنیا آمد به سجده افتاد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۵۲.

۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «نطفه فاطمه (علیها السلام) از میوه های بهشتی منعقد گردید، و همانا فاطمه (علیها السلام) حوریه ای به صورت انسان است که نه خون حیض می بیند و نه خون زایمان».

۶_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا فاطمه (علیها السلام) فاطمه نامید شد چرا که خداوند، او و دوستدارانش و ذریه اش را از آتش دور گردانیده است».

این حدیث شریف از چند طریق در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث ابن عباس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶.

ب _ حدیث ابوهریره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۹

ج _ حدیث جابر

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰.

د _ حدیث علی (علیه السلام)

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰.

ه _ حدیث سلمان

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۳. همچنین برای مصادر بیشتر از اهل سنت می توانید به کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۵۳ و ۱۵۵ رجوع کنید.

۷_ پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم:

«فاطمه (علیها السلام) حوریه ای است به صورت انسان، هرگاه من مشتاق بوی بهشت می شوم او را می بوسم».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۵۳ و همچنین کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۱۸.

۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه گل است»

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۱۸.

۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«دخترم فاطمه حوریه ای است به صورت آدمیان».

ص: ۲۴

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۱۸.

۱۰_ پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، در جواب حضرت علی علیه السلام که از آن حضرت پرسیدند: چرا فاطمه (علیها السلام)، فاطمه نامیده شد:

«چرا که خداوند عزوجل، او و ذریه اش را از آتش روز قیامت دور ساخته است».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۵۵.

۱۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا فاطمه (علیها السلام) بتول نامیده شده چرا که خدای تعالی خون حیض و نفاس را از او قطع گردانیده است و بخاطر آنکه هر شب بکارت به وی برگردانده می شود».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۵.

۱۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا دخترم طاهره مطهره است، هرگز خون حیض و خون زایمان ندیده است».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۵۳.

۱۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا فاطمه (علیها السلام) صدیقه (یعنی کسی که راستگو بوده و هست و

خواهد بود، و عملش، گفتارش را تصدیق می کند) است و او برگزیده خداوند است.»

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الحمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۰.

۱۴_ و عایشه در مورد صداقت و راستگوئی حضرت فاطمه (علیها السّلام) مرتب می گفت:

«همانا فاطمه (علیها السّلام) راستگوترین مردم در گفتار می باشد.»

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «فضائل الحمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۱.

۱۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (علیها السّلام) سیده زنان عالمیان است.»

این حدیث شریف از چند طریق در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث عایشه

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۷.

ب _ حدیث عمران بن حصین

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۳۴.

ج _ حدیث جاجر بن سمره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۰.

ص: ۲۶

د _ حدیث ابن عباس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۱.

ه _ حدیث اُبی بریده

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۲. همچنین برای مصادر بیشتر می توانید رجوع کنید به کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۶۹.

۱۶ _ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بهترین زنان، از اولین و آخرین می باشد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۲.

۱۷ _ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«بهترین زنان عالمیان چهار نفرند و از آنها فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می باشد». این حدیث شریف از چند طریق در کتب اهل سنت وارد شده است از آنهاست:

الف _ حدیث ابوهریره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۳.

ب _ حدیث اُنس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۴.

۱۸ _ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«سیده زنان عالمیان چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می باشد».

ص: ۲۷

این حدیث شریف از دو طریق در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث ابن عباس که عده زیادی از بزرگان اهل حدیث از اهل سنت روایت کرده اند.

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۹.

ب _ حدیث عبدالرحمن

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۰.

۱۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«افضل زنان اهل بهشت چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می باشد». در این مورد دو نوع حدیث وارد شده:

الف _ حدیث ابن عباس

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۲.

ب _ حدیث أبوهیره

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۷.

۲۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خطاب به حضرت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) فرمود:

«از فضیلت همین برای تو کافی است که، برگزیده زنان عالمیان چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می باشد».

در این مورد احادیثی در کتب اهل سنت وارد شده است:

ص: ۲۸

الف _ حدیث جابر

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۸.

ب _ حدیث آنس

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۵۹.

ج _ حدیث أبوهیریه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۶۴.

۲۱_ «سیده زنان اهل بهشت چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می باشد».

در این مورد احادیثی از چند طریق وارد شده است:

الف _ حدیث ابن عباس

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۶۵.

ب _ حدیث عایشه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۶۷.

ج _ حدیث أبوسعید

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۶۸.

۲۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) سیده زنان اهل بهشت می باشد».

در این مورد احادیثی وارد شده است:

الف _ حدیث علی (علیه السّلام)

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۸۰.

ب _ حدیث حذیفه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۶۹.

ج _ حدیث عایشه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۸۱.

د _ حدیث أم سلمه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۸۷.

ه _ حدیث أبوسعید

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۹۱.

و _ حدیث أعمش

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۹۶. همچنین برای مصادر بیشتر از اهل سنت می توانید رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۷.

۲۳ _ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«بهشت مشتاق چهار نفر از زنان است، از آنها فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام)

ص: ۳۰

می باشد».

برای مصادر، از اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۹۹. و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۷.

۲۴_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«کامل نشدند از زنان مگر چهار نفر، از آنها فاطمه علیها السلام می باشد».

برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۰۰.

۲۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا خداوند برتری داد بر حورالعین، سیده های زنان عالمیان را و آنها چهار نفرند، از آنها فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می باشد».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۰۱ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۷۳.

۲۶_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) سیده زنان این امت است».

در این مورد احادیثی در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث ابی أسلمی

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۰۲.

ب _ حدیث أبوهریره

ص: ۳۱

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۰۲.

ج _ حدیث عایشه

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۰۵. همچنین برای مصادر بیشتر این حدیث در کتاب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۶۹ تا ۱۷۷.

۲۷_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بهترین زنان این امت است.»

در این مورد احادیثی وارد شده است:

الف _ حدیث ابن مسعود

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۱۴.

ب _ حدیث ابن عمر

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۱۵.

ج _ حدیث انس

برای منابع از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۱۵. همچنین برای مصادر بیشتر این حدیث در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۶۹-۱۷۷.

۲۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا خداوند غضب می کند هرگاه فاطمه علیها السلام غضب

ص: ۳۲

کند و راضی می شود هر گاه فاطمه راضی شود».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۱۶ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۹.

۲۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خطاب به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام):

«همانا خداوند غضب می کند هر گاه تو غضب کنی و راضی می شود هر گاه تو راضی باشی».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «الغدیر». جلد ۳ صفحه ۱۸۱.

۳۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در مبارزه با خواهشهای نفسانی بسیار خوب عمل کرد پس خداوند نیز ذریه اش را بر آتش جهنم حرام کرد».

در این مورد دو نوع حدیث در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث عبدالله بن مسعود

برای منابع در کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۲۳.

برای منابع در کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳۱.

۳۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا خداوند عذاب نمی کند فاطمه علیها السلام را، و نه فرزندان او را».

برای منابع این حدیث از کتب اهل سنت، رجوع کنید به کتاب: «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳۲.

۳۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد! صلی الله علیه و آله و سلم همانا پروردگارت فاطمه (علیها السَّلام) را دوست دارد. پس من سجده (شکر) بجای آوردم».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳۴.

۳۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«اول کسی که داخل بهشت می شود فاطمه علیها السلام می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳۵ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۲۰۴.

۳۴_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«روز قیامت ندا داده می شود: ای اهل محشر ببینید چشمهایتان را، چرا که فاطمه (علیها السَّلام) عبور می نماید».

این حدیث در مصادر اهل سنت چند نوع نقل شده است:

الف _ حدیث علی (علیه السَّلام)

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۳۹.

ب _ حدیث أبوهیره

ص: ۳۴

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۴۶.

ج _ حدیث أبویوب

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۴۷.

د _ حدیث ابن عمر

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۱.

ه _ حدیث عایشه

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۲.

و _ حدیث أبو سعید

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۳.

ز _ بعضی احادیثی که به این مضمون رسیده لکن راوی آن ذکر نشده است:

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۴.

۳۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«... در روز قیامت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) مبعوث می شود در حالی که در جلوی من قدم می گذارد.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۴.

ص: ۳۵

۳۶- پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«روز قیامت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در حالی که بر شتر غضباء (۱) سوار است مبعوث می شود».

در این مورد چند حدیث در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف - حدیث علی (علیه السَّلَام)

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۷.

ب - حدیث سویدبن عمیر

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۵.

ج - حدیث بریده

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۸.

د - حدیث کثیر بن مزه

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹.

ه - حدیث أبوهریره

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹.

۳۷- پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از حله های بهشتی پوشانده می شود در حالی

ص: ۳۶

۱- نام شتری از شتران رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می باشد که سریع السیر بود.

که هفتاد هزار کنیز در خدمت او هستند وارد بهشت می شود».

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۰.

۳۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«روز قیامت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در حالی که لباسی خونین را به همراه دارد، پایه ای از پایه های عرش خداوند را در بر گرفته و عرضه می دارد: «ای عدل، و ای جبار، بین من و قاتل فرزندم حکم کن» پس خداوند برای دخترم حکم می کند بخداوند کعبه قسم!»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۴.

۴۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا خداوند فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را بر زنان عالمیان برگزیده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۵.

۴۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«محبت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در صد مکان نفع می بخشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۶.

۴۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«محبوب ترین مردم نزد من فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می باشد».

در این مورد احادیثی در کتب اهل سنت وارد شده است:

الف _ حدیث أسامه

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۷.

ب _ حدیث عایشه

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۶۹.

ج _ عمر بن الخطاب

برای مصادر ، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۷۱.

۴۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خطاب به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام):

«پدر و مادرم به فدایت».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۵، همچنین به کتاب

«تاریخ بغداد» جلد ۱ صفحه ۱۴۴.

۴۴_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خطاب به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) مادر پدرش می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۵۶.

۴۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در جواب علی (علیه السلام) و عباس که پرسیدند: یا رسول الله! کدامیک از

اهل خانواده ات نزد شما

ص: ۳۸

دوست داشتنی تر است؟ حضرت فرمود:

«دوست داشتنی ترین اهل من نزد من فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) است.».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۷۶.

۴۶_ هرگاه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بر پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وارد می شد حضرت به تمام قامت جلوی او می ایستاد، سپس او را می بوسید و او را در مکانی که خود می نشست، جای می داد.».

برای مصادر، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۵ و کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۱۸.

۴۷_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بهترین دختر من است.».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۳.

۴۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) روح من است آن روحی که در سینه من قرار دارد.».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۴.

۴۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در حالی که دست فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را گرفته بود:

«آنکه این بانو را می شناسد پس به تحقیق قدر و منزلت او را هم شناخته است و هر کس او را شناخت پس بداند، همانا او پاره تن

ص: ۳۹

من است، او قلب من است، او روح من است _ آن روحی که در سینه ام جای دارد _ می باشد، پس هر کس او را اذیت کند مرا آزرده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۲۰.

۵۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«گوشت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) با خون و گوشت من عجین می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۴.

۵۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همیشه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را می بوسید».

برای مصادر این خبر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۵ و کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۱۸.

۵۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همیشه زیر گلوی فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را می بوسید».

برای مصادر این خبر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۵۹.

۵۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، اذیت می کند مرا، آنچه او را اذیت می کند، به درد می آورد مرا آنچه او را به درد می آورد».

برای مصادر این خبر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۸۷ و کتاب «فضائل الخمسه»

۴۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، هر که در خوبی او گمان بد کند و یا دیگران را به بدگمانی وادارد، در خوبی من تردید و گمان بد برده است و هر که او را بیازارد مرا آزرده است.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۱۹۰ و کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۲۰ (با اضافه جمله: به آزار می آورد مرا آنچه او را به آزار و اذیت آورد).

۵۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، شک و بدگمانی به من برده است هر که شک و بدگمانی به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) ببرد و اذیت می کند مرا آنچه او را اذیت کند.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۲۰ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۶.

۵۶_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) شعبه ای از من است، شاد می کند مرا آنچه او را شاد کند.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۰.

۵۷_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا فاطمه (علیها السّلام) شعبه ای از من است، شاد می کند مرا آنچه او را شاد کند و ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت نماید.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۶.

۵۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (علیها السّلام) پاره تن من است، شاد می کند مرا آنچه او را شاد کند.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۳ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۷.

۵۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (علیها السّلام) پاره تن من است، اذیت می کند مرا آنچه او را اذیت کند و به غضب درمی آورد مرا آنچه او را به غضب درآورد.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۵ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۵ (با اختلاف اینکه بجای «غضب» آمده است: «به در می آورد مرا...»).

۶۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (علیها السّلام) پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد، همانا مرا به غضب درآورده است.»

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۶ و کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۲۱.

ص: ۴۲

۶۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، اذیت می کند مرا آنچه او را اذیت کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۹ و کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۵.

۶۲_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است و او قلب من و روح من که در سینه ام است می باشد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۲ و کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۲۰.

۶۳_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است هر کس به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بغض بورزد همانا به من بغض و کینه ورزیده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۶.

۶۴_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است به غضب درمی آورد مرا آنچه او را به غضب درآورد».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۸.

۶۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«هر کس فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را راضی کند همانا مرا راضی کرده است و هر کس او را به سخط و غضب درآورد همانا مرا به سخط و غضب درآورده است».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۷.

۶۶_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۹.

۶۷_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند و خوشحال می کند مرا آنچه او را خوشحال کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۲۱ و کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۰۰ و ۲۲۰ همچنین کتاب «مسند احمد حنبل» جلد ۴ صفحه ۳۲۳.

۶۸_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«قدر و منزلت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) قدر و منزلت من است که از من سرچشمه گرفته است، ناراحت می کند مرا آنچه او را ناراحت کند».

برای مصادر این حدیث، در کتب اهل سنت، رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۲۰.

۶۹_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، یاری و کمک کرده است مرا هر که او را یاری و کمک نماید».

برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۱۲.

۷۰_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است».

ب برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۲۲ تا ۲۲۸.

۷۱_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) پاره تن من است، فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) حوریه ای است به شکل آدمیان».

(عَلَيْهَا السَّلَام) ۲۲۲ و کتاب «الغدیر» جلد ۳ صفحه ۱۸ تا ۲۰.

۷۲_ هرگاه پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قصد مسافرت می کرد با آخرین کسی که وداع می کرد فاطمه

(عَلَيْهَا السَّلَام) بود و هنگامی که از سفر برمی گشت با اول کسی که روبرو می شد فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بود».

درباره این خبر ۲ نوع حدیث وارد شده است:

الف _ حدیث «ثوبان»:

ص: ۴۵

برای مأخذ در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۳۳.

ب _ حدیث «ابن عمر»:

برای مأخذ در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۳۵. همچنین برای مصادر بیشتر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۶۳.

۷۳_ «هرگاه پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از سفر برمی‌گشت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را می‌بوسید».

برای مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۲۳۷.

۷۴_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بزودی به من ملحق خواهد شد».

در این مورد احادیثی وارد شده:

الف _ حدیث «عایشه»

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۳۹.

ب _ حدیث «ابن عباس»

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۴۸.

ج _ حدیث «أُمِّ حَبِيبَةَ»

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۵۱.

ص: ۴۶

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «احقاق الحق» جلد ۱۰ صفحه ۴۵۲.

همچنین رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۹۲.

۷۵_ پیامبر اکرم اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«همانا لعنت خداوند بر کسی باد که نسبت به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بغض بورزد».

برای مصادر در کتب اهل سنت رجوع کنید به: کتاب «فضائل الخمسه» جلد ۳ صفحه ۱۸۰.

آری! این کلمات و گفتارها قطره ای بود از دریای بی کران عظمت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام)، آن هم از سخن اول شخصیت کامل عالم، حضرت ختمی مرتبت «محمد مصطفی» (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ).

ای مسلمان! اینها گوشه ای از صدای پیامبر توست که در گوش تاریخ مندرس شده به دست خلفا و آن کسانی که از نوشتن و نقل حدیث منع می کردند و احادیث را سوزاندند پیچیده است.

آری! این گفته های پیامبر در مورد فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) و این رفتار امت بعد از او، بخوان و قضاوت کن...

بخش دوم: رفتار امت با «فاطمه» (عَلَيْهَا السَّلَام) بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در کتب اهل سنت:

اشاره

ص: ۴۸

فصل اول: آتش به خانه «فاطمه» (علیها السلام) دختر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در کتب اهل سنت:

مدرک شماره ۱

ابن هشام

ابن هشام [در گذشته ۲۱۸ هجری] در کتاب خود بنام "السیره النبویه" جلد چهارم صفحه ۳۰۶ با عنوان «امر السقیفه بنی ساعده» _ در سقیفه بنی ساعده چه گذشت _ اشاره به اجتماع حضرت علی (علیه السلام) و زبیر و طلحه در خانه حضرت فاطمه علیها السلام می کند.

وی می گوید:

«ابن اسحاق گفت: زمانی که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رحلت فرمود عده ای از انصار در سقیفه بنی ساعده اطراف سعد بن عباد جمع شدند. لکن "علی بن ابی طالب" و "زبیر بن عوام" و "طلحه ابن عبیدالله" در خانه فاطمه از جمع کناره گیری کردند».

ص: ۵۱

ابوبکر، عبدالله بن محمد بن عثمان عبسی کوفی معروف به ابن اُبی شیبه [در گذشته ۲۳۵ هجری] در کتاب خود بنام «المصنّف» جلد هفتم صفحه ۴۳۲ روایت شماره ۳۷۰۴۵، چاپ اول بیروت، [سال چاپ ۱۴۰۹ هجری] با ذکر سند از أسلم روایت کرده که:

«همانا زماغنی که بعد از پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای ابوبکر بیعت می گرفتند، علی و زبیر نزد فاطمه دختر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بودند و با فاطمه مشورت می کردند و از او نظرخواهی می نمودند. پس چون این خبر به گوش عمر رسید بسوی خانه فاطمه روانه شد. و گفت: ای دختر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بخدا قسم هیچکس نزد ما، دوست داشتنی تر از پدرت نیست، و بعد از پدرت هیچکس نزد ما دوست داشتنی تر از تو نیست، ولکن بخدا قسم! این محبت مانع از آن نمی شود که این افرادی را که نزد خود جمع کرده ای دستور بدهم خانه را بر آنها بسوزانند.

پس چون که عمر رفت، فاطمه نزد علی و زبیر آمده و گفت: می دانید که عمر به من چه گفت و همانا قسم خورد که اگر بیرون نروید خانه را بر شما می سوزاند، و بخدا قسم! این کار را خواهد کرد».

ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (معروف به ابن قُتیبَه) [در گذشته سال ۲۷۶ هجری]، در کتاب خود بنام «الإمامه و الشیاسه» جلد اول صفحه ۱۲، چاپ سوم، چاپ مصر، ۲ جلد در یک مجلد، تحت عنوان: [کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه] «علی کرم الله وجهه (۱) چگونه بیعت کرد» با ذکر سند از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت کرده که گفت:

«همانا روزی ابوبکر از عده ای که از بیعت با او سرپیچی کرده و نزد علی (علیه السّلام) جمع شده بودند سؤال کرد (۲). پس عمر را به دنبال آنها _ که در خانه علی جمعه شده بودند _ فرستاد پس آنها از خارج شدن از خانه خودداری نمودند، در این هنگام عمر دستور داد که: «هیزم حاضر کنید» و خطاب به اهل خانه گفت:

«قسم به آن کس که جان عمر در دست اوست! باید خارج شوید والاّ خانه را با اهلش به آتش می کشم»

شخصی به عمر گفت: ای اباحفض! آیا می دانی فاطمه در این خانه است؟! عمر گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد!»

۱- عبارتی است که سنّیان برای احترام به حضرت امیر (علیه السّلام) بکار می برند. چون آنحضرت اوّل کسی است که به پیامبر اسلام (ص) ایمان آورده است.

۲- یعنی سراغ آنها را گرفت.

همچنین «ابن قتیبه» در صفحه ۱۳ همان کتاب با ذکر سند می گوید: «... تا آنکه [عمر و اصحابش] پشت درب خانه فاطمه جمع شدند و دقّ الباب کردند پس چون مردم صدای فریاد و گریه فاطمه را شنیدند، در حالی که گریه می کردند متفرّق شدند. لکن عمر و اصحابش همانجا ماندند.

پس علی (علیه السّلام) را با زور از خانه خارج نموده و او را بطرف ابوبکر کشاندند پس به او گفتند: بیعت کن!

علی (علیه السّلام) گفت: اگر بیعت نکنم چه می کنید؟

گفتند: اگر بیعت نکنی به خدایی که جز او خدائی نیست گردنت را خواهیم زد؟!.

همچنین ابن قتیبه در کتاب خود «الامامه و السیاسة» جلد ۱ صفحه ۱۸ تحت عنوان [ذکر السقیفه و ماجری فیها من القول] «گزارشی از سقیفه و گفتارها در آن» با ذکر سند از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت می کند که:

«... سپس ابابکر دو سال و چند ماه حکومت کرد که مریض شده و در همان مرضی که مرد گفت:

همانا درد شدید بر من غلبه کرده است... بخدا قسم بر هیچ چیز دنیا تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم، و ای کاش آن سه را انجام نداده بودم... اما آن سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم؛ ای کاش خانه علی را بحال خود وا می گذاشتم اگر چه با من اعلان جنگ می کردند...».

یعقوبی مؤرخ مشهور اهل سنت [در گذشته سال ۲۸۴ هجری] در کتاب تاریخ خود جلد دوم صفحه ۱۲۳، چاپ بیروت، تحت عنوان [خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه ابی بکر] «گزارشی از سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر» می گوید:

«...عده ای نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) جمع شدند تا که با او بیعت کنند. علی (علیه السلام) در جواب به آنها گفت، فردا برای بیعت _ در حالی که سرهایتان را تراشیده اید _ آماده شوید. پس چون که صبح فردا رسید کسی حاضر نبود مگر سه نفر. چون خبر اجتماع عده ای از مهاجرین و انصار به حمایت از علی (علیه السلام) در خانه فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به ابوبکر و عمر رسید، با عده ای روانه خانه فاطمه شدند، و به خانه فاطمه هجوم بردند علی (علیه السلام) از خانه خارج شد در حالی که به شمشیر مسلح بود، پس با عمر برخورد کرد، عمر شمشیر را از علی گرفته! و آن را شکست، و در این هنگام وارد خانه شدند...

یعقوبی

همچنین یعقوبی در تاریخ خود جلد دوم صفحه ۱۳۷ چاپ بیروت تحت عنوان [أَيَّام أَبِي بَكْرٍ] «دوران حکومتی ابوبکر» می گوید:

«زمانی که ابوبکر مریض شد، در همان مرضی که مرد «عبدالرحمن بن عوف» به عیادت او رفته و از او پرسید: ای خلیفه پیامبر! حالت چگونه است؟

ابوبکر گفت: همانا بر من هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم... اما آن سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم:

ای کاش قلاده خلافت را به گردن نینداخته بودم...

ای کاش خانه فاطمه را تفتیش نکرده و مورد هجوم آن عده قرار نداده بودم. اگر چه با من اعلان جنگ می کردند.

ص: ۵۷

«احمد بن یحیی» معروف به «بلاذری» [در گذشته سال ۲۷۹ هجری] در کتاب خود بنام «انساب الأشراف» چاپ مصر جلد اول صفحه ۵۸۶ تحت عنوان «امر السقیفه» «گزارشی از سقیفه» حدیث شماره ۱۱۸۴ می گوید:

«روایت کرده «مدائنی»، که از سلمه بن محارب، و او از سلیمان تیمی، و او از ابن عون که گفت:

«ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی (علیه السلام)، به دنبال وی فرستاد، پس علی (علیه السلام) بیعت نکرد.

در این هنگام عمر با شعله ای آتش روانه خانه علی (علیه السلام) شد. فاطمه (علیها السلام) در پشت درب با او مواجه شده و گفت: ای پسر خطاب! آیا تو را در حال آتش زدن خانه ام می بینم؟! «

عمر گفت: آری! و آنچنان به این عمر مصرّ و محکم هستم چنانکه پدرتن بر دینی که آورده بود محکم بود!»

همچنین «بلاذری» در همان کتاب، صفحه ۵۸۷، حدیث شماره ۱۱۸۸ می گوید: «روایت کرد برای من «بکر بن هیشم» که «عبدالرزاق» برای او نقل کرده از «معمر» و او هم از «کلبی» و او هم از «أبی صالح» و او هم از «ابن عباس» که گفت:

«زمانی که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری نمود و در خانه کناره گیری کرده بود، ابوبکر، عمر را بسوی علی (علیه السلام) فرستاد و به وی دستور داد: «علی را با بدترین صورت نزد من حاضر کن!»

پس چون که عمر نزد علی (علیه السلام) آمد بین آن دو سخنانی ردّ و بدل شد. علی (علیه السلام) گفت: «ای عمر! بدوش (۱) که نیمی از آن مال توست، بخدا قسم! آنچه امروز تو را چنین بر امارت و حکومت ابوبکر حریص کرده چیزی نیست جز آنکه فردا حکومت را به تو بسپارد».

ص: ۵۹

۱- فعل امر از دوشیدن _ در اینجا حضرت (ع) خلافت را به شتری تشبیه نموده که آنها به ناحق بر آن سوار شده و از شیر و دیگر مزایای آن بهره می برند. رجوع کنید به: نهج البلاغه _ خطبه سوّم «ششقیّه».

طبری

محمد بن جریر طبری [گذشته سال ۳۱۰ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الأمم و الملوک» جلد دوم صفحه ۴۴۳ چاپ بیروت (حوادث سال ۱۱ هجری) می گوید:

«روایت کرد برای ما، «ابن حمید» و گفت: روایت کرد برای ما «جریر» از «مغیره» و او «زیاد» پسر «کلیب» که او گفت:

«زمانی که «طلحه» و «زبیر» و عده ای از مهاجرین در خانه علی (علیه السلام) جمع شده بودند، عمر بن الخطاب به آنجا آمده و گفت:

«بخدا قسم! برای بیعت خارج شوید و الا خانه را بر شما می سوزانم».

در این هنگام زبیر با شمشیر کشیده خود به آنها حمله ور شد، پس پای در پایش پیچید و شمشیر از دستش افتاد، پس به او حمله ور شده و او را دستگیر نمودند».

ص: ۶۰

همچنین طبری در تاریخ خود جلد دوم صفحه ۴۴۳ چاپ بیروت می گوید:

«روایت کرد برای ما، «زکریابن یحیی ضریر» که او گفت: روایت کرد برای ما «أبوعوانه» که او گفت: روایت کرد برای ما «داودبن عبدالله الاودی» و او از «حمیدبن عبدالرحمنه حمیری» که او گفت:

«... پس مردم با ابوبکر بیعت کردند و بر بیعت خود استوار شدند، لکن «علی» (علیه السلام) و «زبیر» از این بیعت سرزده و «زبیر» در حالی که شمشیرش را کشیده بود می گفت:

این شمشیر را غلاف نخواهیم کرد تا اینکه با علی (علیه السلام) بیعت شود. پس، موقعی که این خبر به «ابوبکر» و «عمر» رسید، «عمر» گفت: «شمشیر زبیر را از دستش بگیرید و آن را به سنگ بزنید».

در این هنگام «عمر» به طرف آنها حرکت کرده و «علی» (علیه السلام) و «زبیر» را با زور نزد «ابوبکر» حاضر کرده و گفت: به هر صورت باید بیعت کنید چه آنکه با رضایت شما باشد و چه آنکه به زور بیعت نمائید».

همچنین طبری در تاریخ خود جلد دوم صفحه ۴۴۶ می گوید:

روایت کرد برایم «علی بن مسلم» که گفت: روایت کرد برای ما «عباد بن عباد» که او گفت: روایت کرد برای ما «عباد بن راشد» که او گفت: روایت کرد برای ما «زهری» و او از «عبیدالله بن عتبه» و او از «ابن عباس» که گفت:

«امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب! گفت: از حوادثی که زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه [و آله] و سلم رخ داد، آن بود که، «علی» (علیه السلام) و «زبیر» و عده ای با آن دوم از بیعت با ما سرپیچی کرده و در خانه فاطمه (علیها السلام) جمع شده بودند...».

همچنین «محمد بن جریر طبری» [در گذشته ۳۱۰ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الامم و الملوک» در حوادث سال ۱۳ هجری، در جلد دوم صفحه ۶۱۹، چاپ بیروت، تحت عنوان [ذکر اسماء قضات و کتابه و عماله علی الصیدقات] «گزارشی از اسامی قضات و حسابداران و رؤسای مالیاتی در زمان ابوبکر» می گوید: روایت کرد برای ما «یونس ابن عبدالاعلی» که گفت: روایت کرد برای ما «یحیی بن عبدالله بن بکیر» که گفت: روایت کرد برای ما «لیث بن سعد» که گفت روایت کرد برای ما «علوان» و او از «صالح بن کیسان» و او از «عمر بن عبدالرحمن ابن عوف» و او از «پدرش» (عبدالرحمن بن عوف) که گفت:

«زمانی که ابوبکر مریض شد _ در مرضی که مرد _ به ملاقات او رفتم... ابوبکر گفت: همانا بر هیچ چیز دنیا تأسف نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نمی دادم، و سه کار که ترک کردم و ای کاش انجام داده بودم و سه چیز که ای کاش از پیامبر در مورد آنها سوال کرده بودم. اما آن سه چیزی که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: ای کاش به خانه فاطمه بی احترامی نکرده بودم اگر چه بر علیه من اعلان جنگ می نمودند...».

«أبو الحسن، علی بن حسین بن علی مسعودی» [در گذشته سال ۳۴۶ هجری] در کتاب خود بنام «مروج الذهب» چاپ مصر جلد دوم صفحه ۱۹۴، تحت عنوان [ذکر نسبه و لمع من اخباره و سیره] «نسب ابوبکر و گوشه‌هایی از سیره و روش حکومتی و حوادث زمان وی» در قسمت [مرض ابي بكر] «مريضی ابوبکر» می‌گوید:

«...ابوبکر پانزده روز قبل از آنکه از دنیا برود مریض شد، چون به حالت احتضار رسید گفت»:

باکی بر من نیست مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم.... اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم. ای کاش خانه فاطمه را مورد تفتیش قرار نداده بودم، و در این باب سخنان زیادی گفت...».

همچنین «مسعودی» در کتاب دیگر خود بنام «اثبات الوصیه» صفحه ۱۴۲ تحت عنوان «حکایه السقیفه» «جریان سقیفه» می گوید:

«... پس روایت شده زمانی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رحلت فرمود، «عباس» رضی الله عنه نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم... پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عده ای از پیروان و شیعیانش در منزلش دست به مبارزه (منفی) زدند چون پیامبر به وی چنین دستوری داده بود، در این هنگام عده ای به خانه اش حمله ور شده و به آنجا هجوم آوردند و درب خانه اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه خارج کردند، آنها سیده زنان [فاطمه (علیها السلام)] را پشت درب فشار سختی دادند به حدی که محسن را سقط کرد.

آنها می خواستند از وی بیعت بگیرند لکن علی (علیه السلام) ممانعت کرده و گفت: هرگز چنین کاری نخواهم کرد، پس به وی گفتند: تو را می کشیم. علی (علیه السلام) گفت: اگر مرا کشتید پس همانا بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. در این هنگام دست علی (علیه السلام) را در حالی که مشت کرده بود و باز کردنش بر آنها سخت بود بطرف ابوبکر کشیده، تا اینکه بالاخره دست ابوبکر را به دست «علی» (علیه السلام) کشیدند. در حالی که دست علی (علیه السلام) مشت و بسته بود».

«احمد بن محمد بن عبد ربه آندلسی» [در گذشته سال ۳۲۸ هجری] در کتاب خود به نام «عقد الفرید» تحت عنوان [کتاب العسجد الثانیه فی الخلفاء و تواریخهم و اَیامهم] «یاقوت نامه دوم در مورد خلفاء و تاریخ ایشان و حوادث زمان ایشان» در قسمت «ایام خلافت اَبی بکر» قسمت «سقیفه بنی ساعده» _ کسانی که از بیعت اَبوبکر تخلف کردند _ در چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ هجری جلد پنجم صفحه ۱۳ و ۱۴ و در چاپ مصر سال ۱۳۵۳ هجری جلد سوم صفحه ۶۴ می گوید:

«کسانی که از بیعت با اَبوبکر تخلف کردند «علی» (علیه السَّلام) و «عباس» و «زبیر» و «سعد بن عباد» بودند، اما «علی» (علیه السَّلام) و «عباس» و «زبیر» در خانه فاطمه (علیها السَّلام) نشسته بودند تا آنکه «اَبوبکر»، «عمر» را بسوی آنها فرستاد تا آنها را از خانه خارج سازد، «اَبوبکر» به «عمر» دستور داد: «اگر از خارج شدن از خانه خودداری کردند با آنها به جنگ پردازد» پس «عمر» با شعله ایی از آتش روانه خانه فاطمه شده تا آنجا را به آتش بکشد، در این هنگام «عمر» با «فاطمه» (علیها السَّلام) برخورد کرده، فاطمه (علیها السَّلام) به وی گفت: ای پسر خطاب! آیا برای آتش کشیدن خانه ما آمده ای؟! «عمر» گفت: آری! مگر آنکه با «اَبوبکر» بیعت کنید چنانچه امت چنین کردند....».

ابوالقاسم، سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر لُحَمی شامی طبرانی [در گذشته سال ۳۶۰ هجری] در کتاب معروف خود بنام «المعجم الکبیر» چاپ دوم احیاء التراث العربی _ جلد اول صفحه ۶۲ حدیث شماره ۴۳ می گوید:

«ابوزنابح روح بن فرح مصری» برای ما روایت کرد که «سعید بن عفیر» برای او روایت کرده است، که «علوان بن داود بجلی» از «صالح بن کیسان» و او از «حمید بن عبدالرحمن بن عوف» و او از پدرش روایت کرده اند که گفت:

«زمانی که «ابوبکر پسر اُبی قحافه» مریض بود، همان مرضی که در آن مرد به عیادت او رفتم، به او سلام کردم و از او جویای حال شدم. وی با سختی نشست، من گفتم: الحمدلله حالت خوب است...»

ابوبکر گفت: ... همانا من بر چیزی از دنیا تأسف نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم و سه کار که انجام ندادم و ای کاش انجام داده بودم، و سه چیز که ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم.

اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: پس ای کاش به خانه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) حمله ور نشده بودم و آنجا را ترک می کردم اگر چه بر علیه من پیمان جنگ بسته می شد.»

ابن عبدالبر

ابوعمر، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر [در گذشته سال ۴۶۳ هجری] در کتاب خود بنام «الاستیعاب فی معرفه الاصحاب» چاپ دارالنهضة در قاهره جلد سوم صفحه ۹۷۵ باز ذکر سند از أسلم روایت می کند که گفت:

«همانا علی (علیه السلام) و زبیر در زمانی که برای ابوبکر بیعت می گرفتند، در خانه فاطمه (علیها السلام) وارد شده و با فاطمه در مورد این امر به مشورت و نظرخواهی پرداخته بودند.

زمانی که این خبر بگوش عمر رسید، عمر خود را به خانه فاطمه (علیها السلام) رسانید و گفت: «ای دختر پیامبر! هیچکس از مردم نزد ما دوست داشتنی تر از پدرت نبود و بعد از او هیچکس محبوبتر از تو نزد ما نیست و لکن به من خبر رسیده که این افراد نزد تو جمع شده اند اگر چنین باشد هر آینه چنین و چنان خواهیم کرد» وقتی عمر رفت فاطمه (علیها السلام) نزد ابن افراد آمده و گفت: همانا عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر بیعت نکنید چنین و چنان خواهیم کرد و به خدا قسم که بر آنچه قسم خورده پایدار و استوار است».

ص: ۶۸

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، احمد شهرستانی [در گذشته سال ۵۴۸ هجری] در کتاب معروف خود «الملل و النحل» چاپ بیروت دارالمعرفه سال چاپ: ۱۴۰۲، جلد اول صفحه ۵۷ می گوید:

از جمله عقائد نظام (۱) آن بود که می گفت:

عمر به خانه فاطمه (علیها السلام) حمله ور شده و فریاد می زد: «خانه را با اهلش به آتش بکشید» در حالی که کسی در خانه نبود مگر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام).

ص: ۶۹

۱- نظام ابراهیم بن سیار بن هانی معتزلی از رؤسای مذهب معتزله در زمان خود بود وی در سال [۲۳۱ هجری] از دنیا رفت.

عبدالحمید بن هبه الله بن محمد بن أبي الحديد عزالدین مدائنی معتزلی معروف به «ابن أبي الحديد معتزلی» [در گذشته سال ۶۵۵ هجری] تحت عنوان: «حدیث السقیفه» «جریان سقیفه» جلد دوم صفحه ۲۱ می گوید:

روایات در مورد قصه سقیفه مختلف است، آنچه که شیعه می گوید، با توجه به آنکه جمع قابل توجهی از محدثین اهل سنت بیشتر آن را نقل کرده اند آن است که:

«همانا علی (علیه السلام)» از بیعت (با ابی بکر) خودداری کرد تا آنکه حضرت را به زور از خانه خارج کردند.

و همچنین «زبیر بن عوام» نیز از بیعت (با ابی بکر) خودداری کرد و می گفت: با هیچکس جز علی (علیه السلام) بیعت نخواهم کرد.

و همچنین «أبوسفیان بن حرب» و.... جمع بنی هاشم از بیعت سرپیچی نمودند.

محدثین گفته اند:

«زبیر» شمشیرش را نیز کشیده بود چون که وقتی عمر و عده ای از «انصار» و غیر انصار آمدند عمر در جمله سخنانش گفت: شمشیر این شخص را بگیرید و به سنگ بزنید».

ابن أبي الحديد

سپس ابن أبي الحديد می گوید:

«و گفته شده که: عمر خودش شمشیر را از دست زبیر گرفت و آن را به سنگ زد تا آنکه شکست. سپس تمام آنها را (علی (علیه السلام) زبیر و بنی هاشم) بطرف ابوبکر کشانید تا اینکه تمام آنها با ابوبکر بیعت کردند مگر علی (علیه السلام) به تنهایی.»

پس در این هنگام علی (علیه السلام) به خانه فاطمه (علیها السلام) پناه برد (و آنجا را پناهگاه خویش قرار داد) لکن به خانه فاطمه (علیها السلام) حمله ور شدند و با زور و بدترین صورت علی (علیه السلام) را از خانه خارج ساختند. در این موقع فاطمه علیها سلام درب خانه ایستاده بود؛ پس هجوم آورندگان متفرق شده و گفتند: [علی (علیه السلام) به تنهایی ضرری به حال آنها ندارد]. البته گفته شده است که:

«آنان علی (علیه السلام) را به زور با آن افراد دیگر از خانه خارج کرده و نزد ابوبکر بردند.»

از این گونه روایات «محمد بن جریر طبری زیاد نقل کرده است.»

همچنین ابن أبي الحديد معتزلی در شرح خود در نهج البلاغه جلد دوم صفحه ۲۲ می گوید:

اما آنچه اکثر محدثین و بزرگان آنها گفته اند آن است که:

همانا علی (علیه السّلام) از بیعت با ابوبکر تا شش ماه خودداری کرد و در خانه نشست و بیعت نکرد تا آنکه فاطمه (علیها السّلام) از دنیا رفت....

ابن أبي الحديد در جلد دوم شرح خود صفحه ۲۳ می گوید:

ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تاریخ خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که گفت:

.... در زمانی که عمر به حکومت رسید روزی بر منبر رفته گفت... از اخباری که نزد ماست آن است که وقتی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفت علی (علیه السّلام) و زبیر از بیعت با ما تخلف کرده و در خانه فاطمه (علیها السّلام) با عده ای جمع شده بودند....

همچنین «ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد دوم صفحه ۴۵ می گوید:

«احمد بن عبدالعزیز» روایت کرده که:

زمانی که برای «ابوبکر» بیعت می گرفتند «زبیر» و «مقداد» با عده ای از بیعت سرپیچی کرده و نزد علی (علیه السلام) که در خانه فاطمه (علیها السلام) بود، رفته و با هم به شور و مشورت پرداخته بودند.

«عمر» (که از این قضیه مطلع شد) بسوی آنان روانه شد، در این هنگام با فاطمه (علیها السلام) برخورد کرد و گفت: «بخدا قسم! شخصیت تو مانع از آن نیست که اگر این افراد را نزد خود جمع کرده ای دستور بدهم خانه را بر آنها به آتش بکشند». پس چون «عمر» برگشت فاطمه (علیها السلام) نزد آنها آمده و گفت: دانستید که «عمر» نزد من آمده و قسم خورد اگر متفرق نشوید خانه را بر شما به آتش بکشد و بخدا قسم! بر آنچه قسم خورده ثابت و پایدار است.

«ابن أبي الحديد معتزلی» در جلد دوم صفحه ۴۶ و ۴۷ شرح خود در این باره می گوید:

و «احمد» و «مبرد» در کتاب «کامل» خود از «عبدالرحمن بن عوف» نقل کرده اند که گفت: زمانی که ابوبکر مریض شد _ همان مرضی که در آن مرد جهت عیادت نزد او رفتیم، به او سلام کرده و جویای حال او شدم. ابوبکر در بستر نشست... و گفت:

آگاه باش که من بر هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه کار که انجام دادم و ای کاش آن سه کار را انجام نداده بودم، و سه کار که انجام ندادم و ای کاش آن سه کار را انجام داده بودم و سه چیز که ای کاش از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مورد آنها سؤال کرده بودم.

اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم:

ای کاش به خانه فاطمه حمله ور نشده بودم و آنجا را به حال خود وا می گذاشتم اگر چه در آنجا بر علیه من پیمان جنگ بسته می شد.

همچنین «ابن أبي الحديد معتزلی» در جلد دوم شرح خود بر نهج البلاغه صفحه ۵۰ می گوید:

«ابوبکر احمد بن عبدالعزیز» می گفت:

خبر داد به ما «ابوزید، عمر بن شُبّه» که:

عده ای از مهاجرین در مورد بیعت مردم با ابوبکر سخت غضبناک شدند همچنین «علی» (علیه السلام) و «زبیر» غضبناک شده و در حالی که هر دو مسلح بودند داخل خانه فاطمه (علیها السلام) دست به مبارزه منفی زدند. «عمر» (که از این قضیه مطلع شد) با عده ای از جمله: «أسید بن حضیر» و «سلمه بن سلامه بن وقش» که هر دو از قبیله «بنی عبدالأشهل» بودند، روانه خانه فاطمه شدند.

در این هنگام فاطمه (علیها السلام) فریاد زد و آنها را بخدا قسم داد. پس آنها شمشیر «علی» (علیه السلام) و «زبیر» را گرفته و هر دو را به دیوار زده تا آنها را شکستند سپس «عمر»، «علی» و «زبیر» را از خانه خارج و (بطرف ابوبکر) می کشانید.

مدرک شماره ۲۷

ابن أبي الحديد

«ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود جلد دوم صفحه ۵۰ می گوید: «ابوبکر» (جوهری) با سندی دیگر چنین روایت کرده است که:

«ثابت بن قیس شماس» نیز با جماعتی که به همراه «عمر» به خانه فاطمه حمله ور شدند بود».

مدرک شماره ۲۸

ابن أبي الحديد

در جلد دوم شرح خود صفحه ۵۱ می گوید:

و روایت شده همچنین که «محمد بن مسلمه» نیز همراه با مهاجرین بود و «محمد بن مسلمه» بود که شمشیر «زبیر» را شکست.

ص: ۷۶

«ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد دوم صفحه ۵۶ می گوید:

«ابوبکر» (جوهری) گفت: «اوزید، عمر بن شُبّه» برای من روایت کرد که گفت: «احمد بن معاویه» برای من روایت کرد و گفت: «نصر بن شمیل» برای من روایت کرد و گفت: «محمد بن عمر» از «سلمه بن عبدالرحمن» برای من روایت کرد که:

زمانی که ابوبکر بر منبر (رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)) نشست؛ علی (عليه السَّلَام) و زبیر و عده ای از بنی هاشم در خانه فاطمه (عليها السَّلَام) بودند، در این هنگام «عمر» به طرف آنها حرکت کرده و به آنها گفت:

«قسم به آن کس که جانم در دست اوست یا اینکه برای بیعت کردن از خانه خارج شوید یا آنکه خانه را بر شما به آتش می کشم».

پس در این هنگام «زبیر» با شمشیر کشیده از خانه خارج شده؛ عده ای از انصار از جمله «زیاد بن لبید» بطرف او حمله کرده، شمشیر از دست زبیر افتاد، ابوبکر که بالای منبر بود فریاد کشید: شمشیرش را به سنگ بزنید تا بشکند.

«ابوعمر و بن حماس» می گوید:

هر آینه من سنگی را که آن ضربه به آن خورد، دیدم، و می گفتند: «این اثر ضربه شمشیر «زبیر» است...»

«ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد دوم صفحه ۵۶ می گوید:

«ابوبکر» (جوهری) گفت: در روایتی دیگر چنین آمده که: «سعد بن ابی وقاص» و «مقداد بن أسود» نیز از جمله افرادی بودند که در خانه فاطمه علیها السلام اجتماع کرده بودند، آنها هم پیمان شده بودند که با «علی» (علیه السلام) بیعت کنند. در این هنگام «عمر» جهت آتش زدن خانه بر ایشان به آنها حمله ور شد، که زبیر با شمشیر از خانه خارج شد در حالی که فریاد می کشید و گریه می کرد، مردم او را از گریه و ناله نهی کرده و گفتند: گناهی بر ما نیست چرا که نباید در امری که مردم بر آن اجتماع کرده اند اختلاف شود!

«ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح نهج البلاغه جلد دوم صفحه ۵۷ با ذکر سند از ابوبکر جوهری.... از شعبی روایت می کند که:

ابوبکر پرسید: زیر کجاست؟

به او گفتند: با شمشیر نزد علی (و از وی دفاع می کند)

ابوبکر گفت: ای «عمر!» و ای خالد بن ولید! برخیزید و به مکان آنها رفته و آندو را نزد من بیاورید.

پس آندو به طرف خانه علی روانه شدند، عمر داخل خانه شده و خالد بن ولید در آستانه درب خانه ایستاد.

همچنین «ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود در نهج البلاغه جلد شش صفحه ۴۷ با ذکر سند از ابوبکر جوهری... از ائیم الأسود روایت می کند که:

عده ای از مهاجرین در بیعت ابوبکر که بدون مشورت آنها انجام شد غضبناک شدند. همچنین «علی» (علیه السلام) و «زبیر» غضبناک شده و مسلح در خانه فاطمه (علیها السلام) سکنی گزیدند.

در این هنگام «عمر» با عده ای از اصحابش که در میان آنها «أسید بن حضیر» و «سلمه بن سلامه» از قبیله بنی عبدالأشهل _ دیده می شدند به خانه [فاطمه (علیها السلام)] حمله کردند، فاطمه (علیها السلام) فریاد کشید و آنها را بخدا سوگند داد، پس آنها شمشیرهای «علی» و «زبیر» را گرفته و به سنگ زدند تا شکست، در این هنگام «عمر» آن دو را به زور می کشانید....

«ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود جلد ششم صفحه ۴۸ با ذکر سند از ابوبکر جوهری... از «شهاب بن ثابت» روایت می کند که:

از جمله کسانی که وارد خانه فاطمه (علیها السلام) شدند «قیس بن شماس» بود.

همچنین ابوبکر جوهری گفت: سعد بن ابراهیم روایت کرده که:

«عبدالرحمن بن عوف» و «محمد بن مسلمه» در این روز با عمر بودند و «محمد بن مسلمه» کسی بود که شمشیر «زبیر» را شکست.

ابن أبي الحديد معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه ۴۸ با ذکر سند از ابوبکر جوهری... از شعبی روایت می کند:

ابوبکر گفت: ای «عمر»! «خالد بن ولید» کجاست؟

عمر گفت: در آنجا نشسته است.

ابوبکر گفت: نزد «علی» (علیه السلام) و «زبیر» بروید و آندو را نزد من بیاورید. پس آندو به طرف خانه علی (علیه السلام) حرکت کردند در این هنگام «عمر» داخل خانه شده و «خالد بن ولید» در آستانه بیرونی درب ایستاد.

«عمر» به «زبیر» گفت: این شمشیر برای چیست؟

«زبیر» گفت: این را برای بیعت با علی (علیه السلام) مهیا کرده ام، راوی می گوید:

در خانه، عده زیادی از مردم بودند، از آن جمله «مقداد بن أسود» و «تمام هاشمیون»....

سپس «عمر» دست «زبیر» را گرفته و او را از جای خود بلند کرد و او را بزور از خانه خارج ساخت و گفت: ای خالد! این مرد را محکم بگیرد. در حالی که در بیرون خانه عده زیادی از مردم که ابوبکر آنها را به کمک خالد و عمر فرستاده بود جمع شده بودند.

سپس عمر داخل خانه شد و به علی (علیه السلام) گفت: برخیز و بیعت کن! علی (علیه السلام) از بلند شدن خودداری کرد عمر دست علی (علیه السلام) را گرفته

و گفت: برخیز، علی (علیه السّلام) از بلند شدن خودداری کرد، پس بزور علی (علیه السّلام) را بلند کرد و به خارج خانه کشانید، سپس خالد آندو را گرفته و عمر آندو را و کسانی که با آندو بودند (و از بیعت سرباز زده بودند) با صورتی بسیار بد می کشانید، مردم جمع شده و نگاه می کردند، خیابانهای مدینه پر از مردم بود، فاطمه (علیها السّلام) که این رفتار را از عمر دید ناله های سوزناک برکشید و ولوله می کرد، عدّه ای از زنان هاشمیه و غیرهاشمیه اطراف او جمع شده بودند، فاطمه (علیها السّلام) در آستانه درب ایستاده و فریاد کشید:

ای ابوبکر! چه زود فراموش کردید و چه بد با اهل رسول الله رفتار کردید. بخدا قسم! با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای خود را ملاقات کنم!

همچنین ابن أبي الحديد معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه ۴۸ با ذکر سند از ابوبکر جوهری... از عمر بن شبه روایت می کند که:

«عمر» با عده ای قابل توجه از انصار و عده کمی از مهاجرین بسوی خانه فاطمه (علیها السلام) حرکت کرد و گفت: قسم به آن کس که جانم در دست اوست برای بیعت از خانه خارج شوید، در غیر این صورت خانه را بر شما به آتش می کشم! در این هنگام زبیر با شمشیر کشیده از خانه خارج شده، لکن «زیاد بن لیث انصاری» همراه شخصی دیگر با او گلاویز شده، شمشیر از دست زبیر افتاد، عمر شمشیر زبیر را به سنگ زد تا شکست، سپس عمر (افراد داخل خانه را) از خانه خارج کرده و در حالی که ریسمان به گردنشان بود آنها را بصورتی بد می کشانید تا آنکه با ابوبکر بیعت کنند.

ابوزید (راوی) از «نضربن شمیل» نقل می کند که:

چون شمشیر از دست زبیر به زمین افتاد نزد ابوبکر بردند در حالی که ابوبکر بر منبر تکیه زده و خطبه می خواند، سپس ابوبکر گفت: این شمشیر را به سنگ بزنید.

«عمر بن حماس» می گوید: به تحقیق من خودم سنگی را که شمشیر زبیر به او خورد دیدم، مردم می گفتند این جای ضربه شمشیر زبیر است.

«ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود جلد ششم صفحه ۵۱ با ذکر سند از ابوبکر جوهری... از لیث بن سعد روایت می کند که:

ابوبکر صدیق! گفت: ای کاش به خانه فاطمه (علیها السلام) حمله ور نشده بودم اگر چه بر علیه من اعلان جنگ می شد.

همچنین «ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد هفدهم صفحه ۱۶۴ روایت می کند که:

«به تحقیق زمانی که ابوبکر مریض شد (مرضی که در او مرد) گفت: ای کاش با خانه فاطمه (علیها السلام) کار نداشتم و به آنجا حمله ور نمی شدم». ابن أبي الحديد در ادامه می گوید:

این گفته ابوبکر دلالت بر صحیح بودن آنچه که روایت شده: از اقدامی که بر خانه فاطمه (علیها السلام) کرد _ همان موقعی که «علی» (علیه السلام) و زبیر و غیر این دو در خانه (دست به مبارزه منفی زده) بودند _ می کند. و همچنین دلالت بر این مطلب دارد که ابوبکر حق را به غیر خود داده نه به خود!

«ابن أبي الحديد معتزلی» در شرح خود بر نهج البلاغه جلد هفدهم صفحه ۱۶۸ تحت عنوان [ذکر ما طعن به الشیعه فی امامه
أبی بکر و الجواب عنها] در بیان آنچه شیعه به امامت ابی بکر اعتراض می کند و جواب از آنها» در اعتراض دوم شیعه، می
گوید:

اما حدیث «حمله به خانه فاطمه» (علیها السلام)، را قبلاً ذکر کردیم، و ظاهر نزد من آن است که آنچه سیدمرتضی (در کتاب
شافی) و شیعه می گوید صحیح می باشد لکن نه هر چه آنها می گویند بلکه بعضی از آن، و ابوبکر هم حق داشت که از این
کار اظهار ندامت و پشیمانی کند و از این کرده خود ناراحت باشد. لکن این ندامت و پشیمانی وی حاکی از محکم بودن دین
وی و ترس وی از خدا می باشد!!

پس این پشیمانی ابوبکر بهتر است جزو مناقب وی بشمار رزود تا در مطاعن وی!!

«ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح خود جلد بیستم صفحه ۱۴۶ تحت عنوان [عبدالله بن زبیر و ذکر طرف من أخباره] «نگاهی به زندگی عبدالله بن زبیر» می گوید:

مسعودی (مورخ مشهور) گفته است:

... سپس عبدالله بن زبیر حسن بن محمد بن حنفیه را در زندانی بسیار تاریک زندانی کرده و تصمیم به قتل او گرفت، لکن «حسن» حيله ای بکار زده و از زندان عبدالله فرار کرده و به کوه و بیابان زد تا آنکه به سرزمین «منا» _ که پدرش «محمد بن حنفیه» در آنجا بود _ رسید.

«عبدالله بن زبیر» به قصد انتقام جوئی، تمام بنی هاشم را در زندانی که شب و روز در آنجا بسیار سخت می گذشت زندانی کرده و سپس قصد سوزاندن آنها را کرد و دهانه زندان را مملو از هیزم کرد، لکن از طرفی «مختار» شخصی را بنام «اباعبدالله حیدلی» با چهار هزار نفر به طرف عبدالله بن زبیر روانه کرد... تا آنکه به آن زندان حمله کرده و تمام بنی هاشم را از آنجا نجات داد.

مسعودی می گوید:

روزی «عروه بن زبیر» برادر «عبدالله بن زبیر» از طرف وی در مورد زندان کردن بنی هاشم و جمع آوری هیزم برای آتش زدن آنها عذر خواهی می کرد و می گفت: برادرم عبدالله بخاطر آنکه در میان

مسلمانان تفرقه نیفتد و اجتماع مسلمانان از هم نپاشد و اینکه همه را تحت اطاعت درآورد تا وحدت کلمه! در میان آنها ایجاد شود دست به چنین کاری زد همانطور که «عمر بن الخطاب» با بنی هاشم _ زمانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند _ انجام داد و هیزم حاضر کرد تا خانه را بر آنها به آتش بکشد.

ص: ۸۸

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد بیستم صفحه ۱۶ و ۱۷ تحت عنوان [ایراد کلام ابی المعالی الجوینی فی أمر الصّحابه و الرّد علیه] «نقل اعتراضات ابی المعالی جوینی در امور صحابه و رد بر آن» به نقل از ابی المعالی جوینی می گوید:

اگر گفته شود که:

خانه فاطمه (علیها السلام) مورد هجوم واقع شد و صیانتش شکسته شد بخاطر «حفظ نظام اسلام» و بخاطر جلوگیری از تفرقه میان مسلمانان چرا که مسلمانان آن زمان از دین بر می گشتند و دست از اطاعت بر می داشتند.

در جواب گفته می شود که:

همین کلام و جواب را بدهید آنجا که: در جنگ حمل «هودج عایشه» مورد هتک واقع شد (چرا که عایشه بر علیه خلیفه رسمی مسلمانان قیام کرده) و هودج او مورد حمله قرار گرفت تا آنکه ریسمان اطاعت پاره نشود و اجتماع مسلمین از هم نپاشد و خون مسلمانان به هدر نرود....

پس وقتی که جایز باشد حمله به خانه فاطمه (علیها السلام) بخاطر امری که هنوز واقع نشده بود، بدون شک جایز است حمله به هودج عایشه به خاطر امری که واقع شده بود.

چگونه هتك حرمت از هودج عايشه از گناهان كبيره، آن هم از گناهان كبيره اى كه موجب ورود ابدى در آتش جهنم است مى باشد، و بايد از انجام دهنده آن بيزارى جست و اين بيزارى از مهمترين اركان ايمان بشمار مى رود.

لكن حمله به خانه فاطمه (عليها السلام) و ورود وحشيانه در منزلش و جمع آورى هيضم، و تهديد به آتش زدن، از اركان ايمان بشمار مى رود؛ چرا كه اين كار ستونهاي دين را محكم نكرد! و خداوند بوسيله اين كار به مسلمانان عزت بخشيد! و آتش فتنه و خونريزي با اين كار خاتمه پيدا كرد! و حال آنكه حرمت هر دو زن يكي بود! اگر نگوئيم كه: حرمت فاطمه (عليها السلام) بيشتر و شأن و منزلت فاطمه (عليها السلام) بالاتر و صيانت او بخاطر رسول خدا صلى الله عليه و آله مهمتر بود. چرا كه فاطمه (عليها السلام) پاره اى از پيامبر بود و جزئى از گوشت و خون آن حضرت بود. و فاطمه (عليها السلام) مانند زن نسبت به شوهر، اجنبه نبود چرا كه بين زن و شوهر نسبتى نيست مگر وصله اى آن هم بطور عاريه، و عقدى كه بجاي عقد اجاره منفعت مى باشد جارى مى شود...

نه! هرگز! چگونه عايشه يا غير او، در منزلت فاطمه (عليها السلام) باشد و حال آنكه تمام مسلمانان چه آنها كه فاطمه (عليها السلام) را دوست دارند و چه آنكه فاطمه (عليها السلام) را دوست ندارند مى دانند كه فاطمه (عليها السلام) سيده زنان عالميان مى باشد؟!

عزالدین ابن اثیر

عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم، محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی معروف به «ابن اثیر» [در گذشته سال ۶۳۰ هجری] در کتاب خود بنام «الکامل فی التاریخ» چاپ بیروت سال ۱۳۹۹ در جلد دوم صفحه ۳۲۷ با ذکر سند می گوید:

«زمانی که عمر به حکومت رسید روزی بر فراز منبر رفته و گفت....»

همانا علی (علیه السلام) و زبیر و کسانی که با آن دو بودند از ما تخلف کرده و در خانه فاطمه (علیها السلام) رفتند و (دست به مبارزه منفی زدند)».

همچنین عده ای از انصار....»

ص: ۹۱

مدرك شماره ۴۲

عزالدین ابن اثیر

همچنین ابن اثیر در جلد دوم کتاب «الکامل فی التاریخ» صفحه ۳۳۱ می گوید:

زهري گفته كه:

علی (علیه السلام) و بنی هاشم و زبیر تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند تا آنکه فاطمه رضی الله عنها از دنیا رفت.

ص: ۹۲

ابن کثیر

أبی الفداء اسماعیل بن کثیر [در گذشته سال ۷۴۴ هجری] در کتاب خود بنام «السیره النبویه» چاپ بیروت سال ۱۴۰۳ هجری در جلد چهارم صفحه ۴۹۵ تحت عنوان [قَصَّه السَّقِیْفَه] با ذکر سند از «وهیب» روایت می کند که:

«زمانی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفت مردم در خانه سعد بن عباد جمع شدند که در میان آنها ابوبکر و عمر و... دیده می شدند....»

تا آنجا که می گوید:

«پس ابوبکر بالای منبر رفته و نگاهی در چهره های مردم انداخت لکن علی (علیه السَّلام) را ندید. پرسید علی (علیه السَّلام) کجاست؟ در این هنگام عده ای از انصار برخاسته و او را به زور حاضر کردند....».

ص: ۹۳

صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی [در گذشته سال ۷۶۴ هجری] در کتاب خود بنام «الوافی بالوفیات» چاپ بیروت سال ۱۴۰۱ هجری جلد هفدهم صفحه ۳۱۱، تحت عنوان [عبدالله بن عثمان] با ذکر سند از «أسلم» روایت می کند که:

«زمانی که برای ابوبکر بیعت می گرفتند «علی» (علیه السّلام) و «زبیر» نزد فاطمه (علیها السّلام) رفته و با وی مشورت و از وی کسب تکلیف می نمودند».

وقتی که این خبر به «عمر» رسید بر فاطمه (علیها السّلام) وارد شده و گفت: ای دختر رسول خدا! هیچکس از خلق خدا نزد ما دوست داشتنی تر از پدرت نیست و هیچکس بعد از پدرت نزد ما دوست داشتنی تر از تو نیست و لکن به من خبر رسیده که عده ای نزد تو جمع شده اند، اگر چنین باشد هر آینه چنین و چنان می کنم سپس برگشت.

فاطمه (علیها السّلام) نزد افراد خانه آمده و گفت: عمر نزد من آمده و قسم خورده که اگر برای بیعت خارج نشوید چنین و چنان می کند و بخدا قسم بر آنچه قسم خورده پایدار و استوار است.

اسماعیل بن علی بن محمد بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب، ملک مؤید عمادالدین [در گذشته سال ۷۳۲ هجری] در کتاب خود بنام «المختصر فی أخبار البشر» چاپ مصر جلد اول صفحه ۱۵۶ با ذکر سند می گوید:

«....سپس ابوبکر، عمر بن خطاب را دستور داد تا علی رضی الله عنه و کسانی که با او بودند را از خانه فاطمه رضی الله عنها خارج سازد. ابوبکر به عمر دستور داد که: اگر از بیرون آمدن از خانه خودداری کردند با آنها جنگ کن!»

در این هنگام عمر با قطعه ای آتش بسوی خانه فاطمه (علیها السلام) روانه شد تا آنجا را به آتش بکشاند، پس با فاطمه (علیها السلام) برخورد کرد، فاطمه (علیها السلام) گفت: کجا ای پسر خطاب؟! آیا آمده ای خانه ما را به آتش بکشی؟!!

عمر گفت: آری! مگر آنکه داخل شوید (در بیعت ابوبکر) همانطور که امت داخل (بیعت ابوبکر) شدند.

شهاب الدین أبو العباس أحمد بن عبد الوهاب بکری نویری [در گذشته سال ۷۳۳ هجری] در کتاب خود بنام «نهایه الأرب فی فنون الأدب» چاپ قاهره سال ۱۳۹۵ هجری جلد نوزدهم صفحه ۴۰ با ذکر سند از «أسلم» روایت می کند که:

«زمانی که برای ابوبکر از مردم بیعت می گرفتند علی (علیه السلام) و زبیر نزد فاطمه (علیها السلام) رفته و با وی به مشورت پرداختند. همین که این خبر به عمر رسید، بر فاطمه (علیها السلام) وارد شده و گفت: ای دختر پیامبر هیچکس از خلق خدا نزد ما دوست داشتنی تر از پدرت نیست و هیچکس بعد از پدرت نزد ما دوست داشتنی تر از تو نیست و لکن به من خبر رسیده که عده ای نزد تو جمع شده اند (و از بیت با ابوبکر خودداری نموده اند) اگر چنین باشد هر آینه چنین و چنان خواهم کرد سپس برگشت. فاطمه (علیها السلام) نزد آنها آمده و گفت: عمر نزد من آمده و قسم خورد که اگر (برای بیعت با ابوبکر) خارج نشوید چنین و چنان خواهم کرد و بخدا قسم که بر آنچه قسم خورده پایدار و استوار است.

علاءالدین علی بن حسام الدین عبدالملک بن قاضی خان «متقی هندی» تاوربی شاذلی مدنی، [در گذشته سال ۹۷۵ هجری] در کتاب معروف خود بنام «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال» چاپ حلب سال ۱۳۹۰ هجری قسمت حرف «خاء» [الخلافه مع الاماره من قسم الافعال] باب اول در خلافت خلفاء _ خلافت ابوبکر در جلد پنجم صفحه ۶۵۱ حدیث شماره ۱۴۱۳۸ از أسلم روایت می کند که:

«زمانی که بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای ابوبکر از مردم بیعت می گرفتند «علی» (علیه السَّلام) و «زبیر» نزد «فاطمه» (عَلَيْهَا السَّلام) رفته و با وی به مشورت پرداختند و از وی کسب تکلیف می نمودند.

همین که این خبر به عمر بن الخطاب رسید بطرف خانه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلام) حرکت کرد و بر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلام) وارد شده و گفت:

ای دختر رسول خدا!.... هیچکس نزد ما دوست داشتنی تر از پدرت نبود و بعد از پدرت هیچکس دوست داشتنی تر از تو نزد ما نیست و لکن بخدا قسم این محبت! مانع از آن نیست که اگر این افراد که نزد تو جمع شده اند (را خارج نکنی) دستور دهم خانه را بر آنان به آتش بکشند.

همین که عمر رفت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلام) آمده و خطاب به آنان گفت:

عمر نزد من آمده و به خدا قسم خورد که اگر (جهت بیعت با ابوبکر)

بیرون نروید خانه را بر شما به آتش می کشد و قسم بخدا! بر آنچه که قسم خورده است محکم و استوار می باشد.

ص: ۹۸

همچنین «متقی هندی» در کتاب خود «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال» جلد پنجم صفحه ۶۳۱ حدیث شماره ۱۴۱۱۳ با ذکر سند از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که گفت:

«ابوبکر صدیق! در مرضی که مرد گفت: همانا من بر چیزی ناراحت نیستم و تأسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم و سه چیز... و سه چیز....»

اما آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: پس ای کاش به خانه فاطمه (علیها السَّلام) حمله ور نشده بودم و آنجا را به حال خود وامی گذاشتم، اگر چه بر علیه من پیمان جنگ می بستند».

ولّی الله بن مولوی عبدالرحمن عمری أبوم عبدالعزیز دهلوی هندی حنفی [در گذشته سال ۱۱۶۷ هجری] در کتاب خود بنام «ازاله الخلفاء» چاپ لاهور ۱۳۹۶ هجری جلد دوم صفحه ۲۹ و همچنین در کتاب دیگر خود بنام «قره العینین» صفحه ۷۸ با ذکر سند از اسلم روایت می کند که:

«ابوبکر صدیق! در مرضی که مرد گفت: همانا من بر چیزی ناراحت و تاسف نمی خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم و سه چیز.... و سه چیز....»

امّا آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم: پس ای کاش به خانه فاطمه (علیها السّلام) حمله ور نشده بودم و آنجا را به حال خود وامی گذاشتم، اگر چه بر علیه من پیمان جنگ می بستند».

عمر رضا كحاله از علمای اهل سنت، [معاصر]، در كتاب خود بنام «اعلام النساء» چاپ پنجم بيروت سال ۱۴۰۴ _ قسمت حرف «فاء» فاطمه بنت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با ذكر سند می گوید:

.... تا آنكه ابوبكر از عده ای كه از بيعت با او سرباز زده و تخلف کرده بودند و نزد علی بن ابی طالب (علیه السَّلام) جمع شده بودند _ مانند عباس و زبیر و سعدبن عباده _ سؤال كرد، آنها در خانه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلام) از بيعت با ابوبكر بازنشسته بودند. پس ابوبكر، عمر بن الخطاب را بسوی آنان فرستاد.

عمر روانه منزل فاطمه (عَلَيْهَا السَّلام) شده و فریاد كشید (و آنان را به خارج از خانه جهت بيعت فرا خواند) آنان از بیرون آمدن از خانه ممانعت ورزیدند، در این هنگام عمر هیزم طلبیده و گفت: قسم به آنكس كه جان عمر در دست اوست یا از خانه خارج شوید و یا آنكه خانه را بر اهلش به آتش می كشم!

شخصی به عمر گفت: ای ابا حفص (كنیه عمر)! در این خانه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلام) است!

عمر گفت: اگر چه فاطمه (در این خانه) باشد (به آتش می كشم).

عبدالفتاح عبدالمقصود

عبدالفتاح عبدالمقصود از علما و دانشمندان معاصر اهل سنت در کتاب خود به نام «السقیفه و الخلافه» چاپ قاهره صفحه ۱۴ می گوید: ... و در تاریخ امم و ملوک آمده است که: ... عمر بن الخطاب به منزل علی (علیه السلام) آمده _ در حالی که در منزل طلحه و زبیر و عده ای از بزرگان مهاجرین جمع بودند _ و گفت: بخدا قسم یا برای بیعت (با ابوبکر) از خانه خارج شوید و یا آنکه خانه را بر شما به آتش می کشم؟

عبدالفتاح می افزاید:

و شبیه به این عبارت، در عبارات مورخین بسیار دیده می شود.

همچنین نقل شده که: ابوبکر، عمر را با عده ای بسوی خانه علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) فرستاد، عمر با اصحابش با آتش بطرف خانه آنها حرکت کرده تا آنها را به آتش بکشند چرا که آنان از بیعت با ابوبکر خودداری کرده بودند، در این میان عده ای از مردم به عمر اعتراض کرده که: آیا می دانی در این خانه فاطمه (علیها السلام) هست؟

لکن عمر گفت: اگر چه فاطمه باشد!!

ص: ۱۰۲

عبدالفتاح عبدالمقصود

عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب السَّقِيفَه و الخِلافَه صفحه ۱۵ می گوید:

همچنین مورخین مهم و معتبر نقل کرده اند که: ... علی (علیه السَّلَام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرده لکن بزور و با ریسمان (که به گردنش آویختند) او را کشان کشان جهت بیعت کردن بردند....

عبدالفتاح عبدالمقصود

همچنین عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب دیگر خود بنام «الامام علی ابن ابی طالب» (علیه السَّلَام) چاپ بیروت جلد اول صفحه ۱۹۰ می گوید:

... آری چنین گفته شده که عمر بن الخطاب در این روز در حالی که در میان اصحاب و معاونینش بطرف خانه فاطمه (علیه السَّلَام) حرکت می کرد به این نتیجه رسیدند که: آتش بهترین وسیله برای حفظ وحدت و آرامش میان مسلمانان می باشد!!

محمد حافظ ابراهیم

محمد حافظ ابراهیم از شعرای معاصر و مهم اهل سنت [در گذشته سال ۱۳۵۱ هجری] گفته عمر بن خطاب را: «هر آینه خانه را بر شما به آتش می کشم» مدح و ثناء بر او گرفته و در کتاب دیوان خود چاپ بیروت سال ۱۹۳۷ میلادی در جلد اول صفحه ۸۲ در «قصیده عمریه» تحت عنوان: عمرو علی (علیه السلام) می گوید:

وَقَوْلِهِ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عَمْرٌ *** أَكْرِمِ بِسَامِعِهَا أَعْظَمِ بِمُلْقِهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا *** إِنَّ لَمْ تُبَايِعَ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا

مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يَفُوهُ بِهَا *** أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَحَامِيهَا

چه نیکو سخنی عمر به علی (علیه السلام) زد، شنونده این کلام را گرامی بداد و گوینده اش را بزرگ بداد.

به آتش می کشم خانه ات را و نمی گذارم در آن بمانی، در صورتی که بیعت نکنی اگر چه دختر محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در آن خانه باشد.

چه کسی غیر از ابو حفص (عمر) می توانست در مقابل شهبسوار

۱- محمد حافظ ابراهیم این قصیده خود را در کنفرانس شعرای مصر که در اوائل سال ۱۹۱۸ میلادی در مصر برگزار شد در مقابل تمام اهل سنت می خواند و همه او را مورد تشویق خود قرار می دهند و بزرگان از اهل سنت چون احمد امین و احمد الزین و ابراهیم الایبیری و علی جارم و علی امین و خلیل مطران و مصطفی الدمیاطی بک و غیر اینها همت به چاپ و شرح نویسی بر آن می گمارند و از شاعر، بسیار تمجید و قدردانی می کنند و دیوان او را بر چندمین بار، مورد چاپ قرار می دهند.

نگاه کنید به: الغدیر ج ۷ ص ۸۶

این شهر آشوب سروی [در گذشته سال ۵۸۸ هجری] در کتاب «المناقب» خود جلد سوم صفحه ۱۳۲ از کتاب «المعارف» ابن قتیبه دینوری [در گذشته سال ۲۷۶ هجری] در بیان ذکر اولاد فاطمه (علیها السلام) نقل می کند:

فرزندان فاطمه (علیها السلام) عبارتند از:

حسن، حسین و زینب و ام کلثوم (علیهم السلام) و همانا «محسن» از ضربه «قنفذ عدوی» کشته شد.

مؤلف گوید:

در چاپهای امروزی کتاب معارف ابن قتیبه چنین آمده است که: پس علی (علیه السلام) دارای چند فرزند شد به نامهای:

حسن و حسین و محسن و ام کلثوم کبری و زینب کبری؛ مادرشان فاطمه دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بود لکن «محسن ابن علی» (علیه السلام) در سن کودکی به هلاکت رسید!! (۱)

ص: ۱۰۹

۱- اهل مطالعه و تحقیق مستحضرند که تحریف و دستبرد در کتب، خصوصاً در کتب اهل سنت آنقدر بسیار است که این مورد در میان آنها گم می باشد!

همچنین بلاذری [در گذشته سال ۲۷۹] در کتاب خود بنام «انساب الاشراف» چاپ مصر جلد اول صفحه ۴۰۴ می گوید:

فاطمه (علیها السلام) برای علی (علیه السلام) چند فرزند بدنیا آورد که عبارتند از:

حسن با کنیه ابامحمد حسین با کنیه اباعبدالمهله و محسن که در کودکی از دنیا رفت!^(۱)

أبی الحسن علی بن حسین بن علی مسعودی [در گذشته سال ۳۴۶ هجری] در کتاب خود بنام «اثبات الوصیه» صفحه ۱۴۲ تحت عنوان «حکایت السقیفه» می گوید:

.... آنان در هجوم خود به خانه فاطمه (علیها السلام) سیده زنان را پشت درب چنان فشردند که «محسن» (علیه السلام) را سقط کرد!

۱- لازم به یادآوری است که تمام کسانی که نام «محسن» (علیه السلام) را در تعداد فرزندان حضرت علی (علیه السلام) ذکر کرده اند یادآور شده اند که: در کوچکی از دنیا رفته است لکن هیچکدام از مورخین اشاره به روز تولد و یا بدنیا آمدن حضرت «محسن» (علیه السلام) نکرده اند و این مطلب سری بسیار سنگین، در درون آن اینک: تولد و شهادت حضرت محسن (علیه السلام) در یک روز بوده است.

أبی الفتح محمد بن عبدالکریم بن أبی بکر احمد شهرستانی [در گذشته سال ۵۴۸ هجری] در کتاب خود بنام «الملل و النحل» چاپ بیروت ۱۴۰۲ هجری جلد اول صفحه ۵۷ می گوید:

نظام گفته است (۱):

«... همانا «عمر» چنان ضربه ای به شکم فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در روز بیعت زد که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) جنین خود را از شکم انداخت...».

ص: ۱۱۱

۱- نظام: ابراهیم بن سیار بن هانی معتزلی از رؤسای مذهب معتزله در زمان خود بود وی در سال [۲۳۱ هجری] از دنیا رفت.

عبدالحمید بن هبه الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید عزالدین مدائنی معتزلی معروف به «ابن ابی الحدید معتزلی» [در گذشته سال ۶۵۵ هجری] در شرح نهج البلاغه خود چاپ بیروت دارالجمیل سال ۱۴۰۷ هجری جلد چهاردهم صفحه ۱۹۲ می گوید:

محمد بن اسحاق می گوید:

چون که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اراده کرد که ابی العاص را آزاد کند با او شرط کرد که زینب را به مدینه بفرستد (۱) زمانی که ابی العاص به مکه رسید به زینب گفت: آماده شو که به پدرت در مدینه ملحق شوی! زینب خود

ص: ۱۱۲

۱- ابی العاص (به نقل از تواریخ اهل سنت) شوهر زینب یکی از دختران پیامبر (ص) بود که قبل از اسلام به ازدواج زینب درآمده بود وی دختر خواهر خدیجه بهترین همسر پیامبر بود، ابی العاص بعد از ظهور اسلام به پیامبر ایمان نیاورد و در جنگ بدر در گروه مشرکان به جنگ با پیامبر عازم شد. زمانی که مسلمانان در جنگ بدر پیروز شدند و عده زیادی از مشرکان اسیر گردیدند ابی العاص داماد پیامبر نیز جزو اسراء بود، وی را خدمت پیامبر آوردند. زمانی که اهل مکه برای آزادی اسراء خود اقدام نمودند (آنها در مقابل آزادی اسیر خود مقداری پول، طلا و.... بنام فدیة می پرداختند و با توافق مسلمانان اسیر آزاد می شد) فدیة ابی العاص که همسرش (دختر پیامبر) فرستاده بود گردنبندی بود که در شب عروسی او حضرت خدیجه (علیها السلام) به وی هدیه کرده بود. از آنجا که پیامبر اکرم (ص) علاقه خاصی نسبت به خدیجه داشتند، به محض دیدن گردنبند بسیار ناراحت شده و به مسلمانان فرمود: اگر می خواهید، این اسیر را همراه با فدیة او آزاد نمائید، مسلمانان فوراً قبول کرده و ابی العاص را به همراه گردنبند آزاد نمودند «ابی العاص» (که این گذشت را از مسلمانان دید) به پیامبر (ص) وعده داد که به محض رسیدن به مکه دختر پیامبر، زینب را روانه مدینه خواهد کرد. به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد چهاردهم صفحه ۱۸۹ تا ۱۹۲ و همچنین به سیره ابن هشام جلد دوم صفحه ۲۹۷ و ۲۹۸ مراجعه کنید.

را آماده سفر کرد.

محمد بن اسحاق می گوید: اَبی العاص، برادرش «کنانه بن ربیع» را مأمور بردن زینب به مدینه کرد. زینب _ دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در هودجی که بر شتر بود نشسته و کنانه ریسمان شتر را گرفته و بطرف مدینه حرکت کردند. این خبر در میان مردان و زنان قریش در مکه پیچید و همه جا سخن از رفتن زینب _ آن هم به این صورت _ بود. عده ای از مشرکین از جمله «هبار بن أسود بن عبدالمطلب بن أسد بن عبدالعزی بن قصبی» به قصد اذیت کردن زینب، ناقه او را تعقیب کردند، اول کسی که از مشرکین به ناقه زینب رسید هبار بن أسود بود. وی به محض رسیدن نیزه ای به طرف هودج زینب رها کرد زینب که حامله بود از این حمله ترمسید چون که در مدینه رسید سقط کرده و بچه از شکم انداخت.

به همین خاطر روز فتح مکه وقتی مسلمانان مکه را فتح کردند پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دستور داد که هر کجا هبار بن أسود را دیدند او را به قتل برسانند.

ابن اَبی الحدید بعد از نقل این خبر می گوید:

این خبر را همچنین برای «نقیب اَبی جعفر» که خدایش رحمت کند خواندم.

«نقیب» گفت: وقتی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بخاطر ترساندن زینب و افتادن بچه از شکم او، خون «هبار بن أسود» را مباح کرد، روشن است که اگر در زمان فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) زنده بود بدون شك، خون کسانی که فاطمه را

ص: ۱۱۳

ترسانده تا بیچه از شکمش انداخت مباح می کرد.

ابن اَبی الحدید می گوید به «نقیب» گفتم:

آیا می توانم این خبر را که «عده ای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را ترساندند تا اینکه فرزندش محسن را از شکم انداخت» از شما نقل کنم؟

نقیب گفت: نه! از من نقل نکن و لکن بطلان این خبر را نیز از من نقل نکن چرا که من در مورد این خبر نظر و عقیده ای نمی دهم!!

ص: ۱۱۴

طبری

محب الدین ابوالعباس أحمد بن عبدالله بن محمد بن ابی بکر محمد طبری [در گذشته سال ۶۹۱ هجری] در کتاب خود بنام «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» چاپ قاهره سال ۱۳۵۶ صفحه ۵۵ تحت عنوان: [ذکر ولد فاطمه (علیها السلام)] از لیث بن سعد روایت می کند که گفت: علی (علیه السلام) فاطمه (علیها السلام) را به ازدواج خود در آورد و فاطمه برای او چند فرزند بنامهای «حسن»، «حسین»، «محسن»، «زینب»، «ام کلثوم» و «رقیه» بدنیا آورد که «رقیه» قبل از بلوغ از دنیا رفت.

دیگری (غیر از لیث می گوید:

فاطمه (علیها السلام) برای او «حسن» «حسین» «محسن» را بدنیا آورد لکن «محسن» در کودکی از دنیا رفت (فَهَامَكَ مُحْسِنٌ صَغِيرًا).

ص: ۱۱۵

ذهبی

ذهبی مورخه مشهور [در گذشته سال ۷۴۸ هجری] در کتاب خود بنام «لسان المیزان» جلد اول صفحه ۲۶۸- شماره ۸۲۴ تحت عنوان «احمد» با ذکر سند می گوید:

«محمد بن احمد حماد کوفی» (از حافظین حدیث اهل سنت) گفته است:

«بدون شک عمر چنان لگدی به فاطمه (علیها السلام) زد که «محسن» از او سقط شد».

ص: ۱۱۶

صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی [در گذشته سال ۷۶۴ هجری] در کتاب خود بنام «الوافی بالوفیات» چاپ بیروت ۱۴۰۱ هجری جلد ششم صفحه ۱۷ تحت عنوان «حرف الالف» - ابراهیم بن سیار - شماره ۲۴۴۴ - نظام معتزلی - می گوید:

نظام معتزلی معتقد است که:

«بدون شك عمر در روز بیعت چنان فاطمه را زد که «محسن» را از شکم انداخت».

ص: ۱۱۷

یعقوبی مورخ مشهور نزد اهل سنت [در گذشته سال ۲۸۴ هجری] در تاریخ خود چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۱۲۶ تحت عنوان «خبر سقیفه بنی ساعده» «گزارشی از سقیفه بنی ساعده می گوید:

«... مهاجمین داخل خانه شدند، فاطمه (علیهاالسلام) از خانه خارج شده و گفت: یا آنکه از خانه ام خارج شوید یا آنکه معجز از سر برداشته و نزد خدا شما را نفرین خواهم کرد!

در این هنگام آنان و هر کس در خانه بود از خانه خارج شدند».

أبو الحسن احمد بن يحيى بن جابر بن داود البغدادي معروف به «بلاذري» [در گذشته سال ۲۷۹ هجری] در کتاب خود بنام «أنساب الاشراف» چاپ مصر جلد اول صفحه ۴۰۵ با ذکر سند می گوید:

«فاطمه در شب دفن شد»

وی با ذکر سند در همین صفحه می گوید:

«علی» (علیه السَّلام) «فاطمه» (علیها السَّلام) را در شب دفن نمود.... چرا که «أسماء» دختر «عمیس» قبل از آنکه از دنیا برود برای او تابوتی درست کرده بود و فاطمه (علیها السَّلام) با دیدن آن تبسمی نمود که در زمان حیاتش بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هرگز متبسم دیده نشده بود. فاطمه (علیها السَّلام) را علی (علیه السَّلام) و «أسماء» غسل دادند چرا که خود او چنین وصیت نمود بود. و ابوبکر و عمر خبر از فوتش نداشتند.

بلاذری

همچنین بلاذری در کتاب دیگر خود بنام «فتوح البلدان» چاپ مصر سال ۱۹۵۹ میلادی صفحه ۴۵ با ذکر سند از «ام هانی» نقل می کند که: فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با ناله ای جانسوز به ابوبکر صدیق! گفت: ای ابابکر! وقتی مردی چه کسی از تو ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم.

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: تو را چه می شود که تو از پیامبر ارث ببری ولی من که دختر او هستم ارث نبرم!

ص: ۱۲۲

احمد بن حنبل

احمد بن حنبل امام حنابله [در گذشته سال ۲۴۱ هجری] در کتاب خود بنام «المسند» چاپ بیروت (در حاشیه کتاب منتخب کنز العمال) جلد اول صفحه ۹ و ۱۰ با ذکر سند از عروه پسر زبیر نقل می کند که: عایشه همسر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به او خبر داد که:

«بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از ابوبکر خواست که ماترک و میراث پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را که خداوند به پیامبر اختصاص داده بود، در اختیار او قرار دهد.

لکن ابوبکر گفت: پیامبر گفته است که: ما را ارثی نیست و ماترک ما، صدقه و جزء بیت المال است!

لذا به همین خاطر فاطمه غضبناک شده و با ناراحتی او را ترک کرد و دیگر تا زنده بود با وی صحبت نکرد».

احمد بن حنبل

همچنین «احمد حنبل» در صفحه ۱۰ از کتاب «مسند» خود با ذکر سندی دیگر نقل می کند که:

پس ابوبکر از پرداخت هر گونه چیزی به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) خودداری کرد و به همین خاطر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از ابوبکر سخت ناراحت شد.

بخاری

محمد بن اسماعیل بخاری [در گذشته سال ۲۵۶ هجری] در کتاب مهم خود نزد اهل سنت بنام «صحیح» تحت عنوان «کتاب المغازی» باب غزوه خیبر حدیث شماره ۳۸ جلد پنجم صفحه ۸۲ و ۸۳ با ذکر سند از عایشه روایت می کند که گفت:

فاطمه (علیها السلام) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از وی درخواست ارث خود از آنچه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داده بود، را کرد.... پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (علیها السلام) خودداری کرد به همین خاطر بود که فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر سخت ناراحت شده و او را ترک کرد و با او هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت و حال آنکه شش ماه بعد از پیامبر زنده بود و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السلام) بر او نماز خوانده و او را شبانه دفن نمود و اجازه نداد ابوبکر در مراسم او حاضر شود.

ص: ۱۲۴

بخاری

همچنین بخاری در کتاب «صحیح» خود بخش «کتاب الفرائض» باب دوم باب قول النبی (ص) «لا نورث...» جلد هشتم صفحه ۳ با ذکر سند از عایشه روایت می کند که گفت:

فاطمه (علیها السلام) و «عباس» نزد ابوبکر آمده و از او درخواست ارث خود از پیامبر (ص) را، کردند... لکن ابوبکر به آنها چیزی نپرداخت. لذا فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر کناره گیری کرده و تا زنده بود با وی هیچگونه حرفی نزد.

ص: ۱۲۵

ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری [در گذشته سال ۲۷۶ هجری] در کتاب خود بنام «الامامه و السیاسه» چاپ سوم مصر سال چاپ ۱۳۸۲ (دو جلد در یک مجلد) _ جلد ۱ صفحه ۱۳ با ذکر سند می گوید:

.... پس از چندی که گذشت عمر به ابوبکر گفت: بیا تا نزد فاطمه (علیها السلام) برویم، چرا که ما او را به غضب درآوردیم.

پس به اتفاق یکدیگر نزد فاطمه (علیها السلام) رفته و از او اجازه ورود گرفتند لکن فاطمه (علیها السلام) به آنها اجازه ورود نداد ناچار نزد علی (علیه السلام) آمده و با او سخن گفتند تا آنکه آنها را بر فاطمه (علیها السلام) وارد کرد.

پس همین که آندو نزد فاطمه (علیها السلام) نشستند، فاطمه (علیها السلام) صورت خود را به دیوار برگرداند. در این هنگام آندو به فاطمه (علیها السلام) سلام کردند لکن جواب سلامشان را نداد، لذا ابوبکر شروع به سخن کرده و گفت:

ای حبیبه رسول خدا آیا ما در مورد ارث پیامبر و همچنین در مورد شوهرت تو را به غضب درآوردیم؟!

فاطمه (علیها السلام) گفت: چه می شود تو را، که اهل و خانواده ات از تو ارث ببرند لکن ما از محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ارث نبریم؟...

سپس فاطمه گفت: آیا اگر حدیثی از پیامبر را به یاد شما بیاورم قبول

می کنید و به آن اعتقاد پیدا می کنید؟

عمر و ابوبکر گفتند: آری!

پس فاطمه گفت: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر نشنیدید که می گفت: «رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است. پس هر کس فاطمه دختر مرا دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را به غضب درآورد همانا مرا به غضب درآورده است»؟

عمر و ابوبکر گفتند: آری! شنیدیم از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ).

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: پس همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و مرا راضی نگردید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد...

در این هنگام، ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که [فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام)] می گفت:

بخدا قسم! تو را (ابوبکر) در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم کرد.

همچنین «ابن قتیبه» در همان کتاب جلد اول صفحه ۱۲ با ذکر سند می گوید:

.... (موقعی که هجوم کنندگان به خانه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) حمله ور شدند) فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) رضی الله عنها در آستانه درب خانه اش ایستاد و گفت: هیچ قومی را که بدتر از شما به دیدن کسی رفته باشند سراغ ندارم جنازه رسول خدا در مقابل ما گذاردید و برای در بر کردن جامه خلافت بدون آنکه با ما مشورت کنید به مشورت نشستید در حالی که حق ما را اداء نکردید....

همچنین «ابن قتیبه» در الامامه و السیاسة جلد اول صفحه ۱۲ با همان سند می گوید:

زمانی که قنفذ از خانه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) برگشت و خبر نیامدن علی (علیه السَّلَام) را به ابوبکر داد عمر از جای حرکت کرده و با عده ای روانه خانه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) شدند، دق الباب کردند، فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) که صدای آنها شنید با صدای بلند گفت:

«ای پدر! ای رسول خدا! چه بر سر ما آمد بعد از تو از ابن خطاب (عمر) و ابن اُبی قحافه (ابوبکر)....»

طبری

محمد بن جریر طبری [در گذشته سال ۳۱۰ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الامم و الملوک» چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۴۴۸ در ضمن حوادث سال ۱۱ هجری با ذکر سند از عایشه می گوید:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی طلب ارث خود از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را کردند....

لکن ابوبکر به آنها گفت: من از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران ارث بجای نمی گذاریم و آنچه از ما بجای می ماند جزء بیت المال است!» عایشه می گوید:

بخاطر همین بود که فاطمه ابوبکر را ترک گفته و تا زنده بود هرگز با وی سخن نگفت. و چون که از دنیا رفت شوهرش علی (ع) او را شبانه دفن نمود و به ابوبکر خیر نداد.

واقدی گفته است که: «علی» همراه با «أسماء بنت عمیس» او را غسل دادند.

ص: ۱۲۹

طحاوی

أبو جعفر طحاوی [در گذشته سال ۳۲۱ هجری] در کتاب خود بنام «مشکل الآثار» جلد اول صفحه ۴۷ و ۴۸ چاپ حیدرآباد سال چاپ ۱۳۳۳ هجری با ذکر سند از عایشه نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او خواست تا ارث خود از پیامبر را به او رد کند...

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) خودداری کرد. بخاطر همین فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بر اَبی بکر سخت غضبناک شده و او را ترک کرد و با او تا زنده بود سخن نگفت در حالی که بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شش ماه زنده بود و زمانی هم که از دنیا رفت شوهرش علی بن ابی طالب به او نماز خوانده و او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.

ص: ۱۳۰

ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن عبدالله بن موسی بیهقی نیشابوری [در گذشته سال ۴۵۸ هجری] در کتاب خود بنام «السنن الکبری» جلد ششم صفحه ۳۰۰ با ذکر سند از عایشه نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از وی خواست که ارث پیامبر را به وی برگرداند....

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به او خودداری کرد لذا فاطمه سخت بر ابوبکر غضبناک شده. (و این روایت را نیز بخاری در صحیح خود از ابی الیمان آورده است).

بیهقی در ادامه با سندی دیگر از عایشه نقل می کند که گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی خواستند که میراث آنها را که از پیامبر به آنها رسیده به آنها برگرداند.

لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران از خود ارثی بجای نخواهیم گذاشت و آنچه را از خود می گذاریم از بیت المال است!» در این هنگام فاطمه (علیها السلام) رضی الله عنها بر ابوبکر غضبناک شده و او را ترک کرد و تا زنده بود با وی سخن نگفت و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السلام) بدون آن که به ابوبکر اطلاع دهد فاطمه (علیها السلام) را شبانه دفن کرد.

بیهقی در ادامه با سندی دیگر از عایشه نقل می کند که گفت:

«بعد از رحلت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فاطمه از ابوبکر خواست که میراث پیامبر را و آنچه که خداوند به پیامبر اختصاص داده بود به وی بازگرداند.

لکن ابوبکر گفت: پیامبر گفت: ما ارثی از خود باقی نخواهیم گذاشت و آنچه از ما باقی مانده صدقه و جزو بیت المال خواهد بود. پس فاطمه رضی الله عنها بر ابوبکر غضب کرده و او را ترک کرد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت».

این حدیث را بخاری در صحیح خود از «اویسی» و همچنین مسلم در صحیح خود از طریق دیگر نیز نقل کرده اند.

ص: ۱۳۲

ابن اثیر

أبوالمعادات ابن اثیر جزری [در گذشته سال ۶۰۶ هجری] در کتاب خود بنام «جامع الاصول لاحادیث الرسول» چاپ دوم بیروت سال ۱۴۰۰ هجری در قسمت «حرف خاء» _ کتاب چهارم _ کتاب خلافت و امارت تحت عنوان «ذکر خلفاء راشدین و بیعت آنان» جلد چهارم صفحه ۴۸۲ حدیث شماره ۲۰۷۹ می گوید:

«مسلم» از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی خواستند که میراث آنها را که از پیامبر به آنها رسیده به آنها برگرداند. لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران از خود ارثی بجای نخواهیم گذاشت و آنچه را از خود می گذاریم از بیت المال است!»

در این هنگام فاطمه (علیها السلام) رضی الله عنها بر ابوبکر غضبناک شده و او را ترک کرد و تا زنده بود با وی سخن نگفت و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السلام) بدون آنکه به ابوبکر اطلاع دهد فاطمه (علیها السلام) را شبانه دفن کرد.

ص: ۱۳۳

ابن اثیر

همچنین «ابن اثیر» در جلد دهم «جامع الاصول» خود صفحه ۳۸۶ تحت عنوان احکام فرائض و ذکر الوارثین _ فصل سوم در میراث رسول الله حدیث شماره ۷۴۱۷ از مسلم در صحیح و ابی داود و نسائی در سنن آنها نقل می کند که:

عایشه گفت: «بعد از رحلت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فاطمه از ابوبکر خواست که میراث پیامبر را و آنچه که خداوند به پیامبر اختصاص داده بود به وی بازگرداند.

لکن ابوبکر گفت: پیامبر گفت: ما ارثی از خود باقی نخواهیم گذاشت و آنچه از ما باقی مانده صدقه و جزو بیت المال خواهد بود. پس فاطمه رضی الله عنها بر ابوبکر غضب کرده و او را ترک کرد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت».

ص: ۱۳۴

ابن اثیر

«ابن اثیر» در جلد دهم «جامع الاصول» صفحه ۳۸۸ حدیث شماره ۷۴۱۸ از «ترمذی» از ابوهیریه روایت می کند که گفت:

فاطمه نزد ابوبکر آمده و گفت: چه کسی از تو ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و بچه هایم. فاطمه گفت: پس چرا من از پدرم ارث نبرم...؟!

ص: ۱۳۵

ابن أبي الحديد معتزلی

ابن أبي الحديد معتزلی [در گذشته سال ۶۵۵ هجری] در شرح نهج البلاغه خود جلد ششم صفحه ۴۶ تحت عنوان «ما رُوی من أمر فاطمه مع أبي بكر» می گوید:

«بخاری» و «مسلم» در صحیح خود با ذکر سند از عایشه نقل کرده اند که گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی خواستند که میراث آنها را که از پیامبر به آنها رسیده به آنها برگرداند.

لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران از خود ارثی بجای نخواهیم گذاشت و آنچه را از خود می گذاریم از بیت المال است!»

در این هنگام فاطمه (علیها السلام) رضی الله عنها بر ابوبکر غضبناک شده و او را ترک کرد و تا زنده بود با وی سخن نگفت و زمانی که از دنیا رفت علی (علیه السلام) بدون آنکه به ابوبکر اطلاع دهد فاطمه (علیها السلام) را شبانه دفن کرد.

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح بر نهج البلاغه جلد ششم صفحه ۴۹ با ذکر سند از داود بن مبارک نقل می کند که:

نزد عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن به حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفتیم و در مورد ابوبکر و عمر از وی سوال کردیم.

وی گفت: جواب تو را آنچه جدم عبدالله بن حسن گفته می گویم و آن اینکه:

مادر ما دختر پیامبر مرسل زنی راستگو بود، وی از دنیا رفت در حالی که بر عده ای غضبناک بود، پس ما هم غضبناکیم، بخاطر غضب او. ابن ابی الحدید معتزلی بعد از نقل این خبر می گوید:

این مطلب را عده ای از شعراء طالبین حجاز به شعر در آورده اند که نقیب جلال الدین عبدالحمید بن محمد بن عبدالحمید علوی گفت: خود شاعر این شعر که نامش در ذهنم نیست برایم نقل کرد که:

یا أبا حفص الهوینی و ما *** کنت ملیاً بذاک لو لا الحمام

أتموت البتول غضبی و نرضی *** ما کذا یصنع البنون الکرام

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد ششم شرح خود صفحه ۵۰ می گوید: نزد من صحیح و ثابت است که: همانا فاطمه از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و این غضب در حدی بود که وصیت کرد که آن دو (عمر و ابوبکر) بر او نماز نخوانند.

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد شانزدهم صفحه ۲۱۳ تحت عنوان [ذکر ما ورد من السیر فی اخبار فدک] از ابوبکر جوهری نقل می کند که گفت:

وقتی که ابوبکر برای اثبات اینکه پیامبر فدک را در زمان حیات خود به فاطمه بخشیده بود از فاطمه شاهد خواست.

فاطمه به ابوبکر گفت: ام ایمن شهادت می دهد که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فدک را به من بخشید.

ابوبکر گفت: این مال پیامبر صلی الله علیه و سلم نبود تا بخواهد ببخشد!

فاطمه گفت: بخدا قسم! با تو هرگز صحبت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: بخدا قسم! من از تو ناراحت نیستم و تو را ترک نخواهم کرد.

فاطمه گفت: بخدا قسم! تو را نفرین خواهم کرد.

پس چون فاطمه به حالت احتضار (لحظات قبل فوت) رسید، وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نخواند و شبانه دفن شود.

مدرک شماره ۸۲

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه ۲۱۷ و ۲۱۸ با ذکر سند می گوید:

همانا فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او خواست تا ارث خود از پیامبر را به او رد کند....

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (علیها السلام) خودداری کرد. بخاطر همین فاطمه (علیها السلام) بر ابوبکر سخت غضبناک شده و او را ترک کرد و با او تا زنده بود سخن نگفت در حالی که بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شش ماه زنده بود و زمانی هم که از دنیا رفت شوهرش علی بن ابی طالب بر او نماز خوانده و او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.

ص: ۱۳۹

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در ادامه، همچنین از عایشه روایت می کند که گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از او خواستند که میراثشان از پیامبر را به آنها برگرداند.

لکن ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: ما را ارثی نیست آنچه از ما بجای بماند صدقه است. در این هنگام فاطمه ابوبکر را ترک کرده و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد شانزدهم صفحه ۲۵۳ چنین می گوید: آنچه که سیدمرتضی (بعنوان اثبات غضب فاطمه (علیها السلام) بر ابوبکر) آورده است دلالت نمی کند مگر آنکه فقط زمان ملاقات، (فاطمه (علیها السلام) با ابوبکر) این غضب از فاطمه بر ابوبکر حاصل شده است و این اخبار دلالت بر آن ندارد که بعد از آنکه فاطمه (علیها السلام) از نزد ابوبکر خارج شد هنوز هم غضبناک بوده لکن من اعتقاد ندارم که فاطمه (علیها السلام) با

رضایت از نزد ابوبکر خارج شده باشد _ چنانچه قاضی القضاة گفته است _ بلکه به من ثابت شده و می دانم که فاطمه با غضب از نزد ابوبکر خارج شد و از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر غضبناک بود لکن نه از این خبر بلکه از اخبار دیگر و بر سیدمرتضی هم سزاوار بود که به آن روایات استدلال کند که مستقیماً دلالت بر خارج شدن و غضبناک بودن فاطمه از نزد ابوبکر می کند.

مدرک شماره ۸۵

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در جلد شانزدهم صفحه ۲۶۴ از ابوعثمان جاحظ نقل می کند که گفته است:

و این مطلب واضح و روشن است که فاطمه (علیها السلام) سخت غضبناک بود و این غضب فاطمه (علیها السلام) به حدی رسیده بود که وصیت نمود که ابوبکر بر او نماز نخواند....

مدرک شماره ۸۶

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه ۲۸۶ می گوید:

آنچه که سیدمرتضی به آن عقیده دارد و (در کتاب خود بنام شافی)

ص: ۱۴۱

گفته است _ که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در ابتدا [برای گرفتن فدک]؛ ادعا کرد که پیامبر در زمان حیاتش فدک را به او بخشیده است _ نزد من نیز صحیح می باشد و اما پنهان کردن قبر کتمان خبر رحلت او و نماز نخواندن ابوبکر و همچنین تمام آنچه که سیدمرتضی گفته است (۱) واضح و

ص: ۱۴۲

۱- آنچه که سیدمرتضی ره در کتاب شافی خود گفته است و ابن ابی الحدید به آن اشاره می کند چند مطلب است که خود ابن ابی الحدید در شرحش آورده است: ۱_ تکذیب روایه «نحن معاشر الانبياء» «ما پیامبران از خود ارثی بجای نمی گذاریم». نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۵-۲۶۰. ۲_ سکوت صحابه در مقابل ادعای ابوبکر که پیامبر گفت: «ما را ارثی نیست» دلیلی بر صحت گفته اش نیست چرا که همین سکوت در مقابل ادعای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بر هدیه بودن فدک و بعد از آن ادعای ارث حکمفرما بود. نگاه کنید به شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۶۳-۲۶۵. ۳_ نفرین فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بر آبی بکر و اینکه آن حضرت آبی بکر را در هر نمازی نفرین می کند. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۷۴. ۴_ شهادت دادن علی (علیه السَّلَام) و ام ایمن به هدیه بودن فدک و اینکه ابوبکر شهادت این دو را باطل دانست. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۶۸. ۵_ برگرداندن آبی بکر فدک را به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) و گرفتن فدک از فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) توسط عمر و آب دهان انداختن عمر در نامه فدک و پاره کردن آن. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۷۴. ۶_ اینکه فاطمه عَلِيهَا السَّلَام بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هرگز خندان و شاد دیده نشد و اینکه عمر و ابوبکر خبر از رحلت او نداشتند. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۸۰. ۷_ اینکه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) وصیت نمود که در شب دفن شود تا آنکه عمر و ابوبکر در نماز وی حاضر نشوند و همچنین رد کردن درخواست ملاقات آندو و قبل از رحلت او و عهد بستن علی (علیه السَّلَام) با او که آندو بر بدن شریفش نماز نگذارند و همچنین بر سر مزارش حاضر نشوند. نگاه کنید به: شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۸۱. ۸_ اثبات حدیث «آتش کشیدن» چرا که سیدمرتضی ره می گوید: و روشن است که غیر از شیعه نیز این مطلب را نقل کرده اند. نگاه کنید به شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۸۳.

روشن است و اینگونه اخبار نزد من قوی است چرا که روایاتی که حاکی از این مطلب اند بیشتر و صحیحتر از باقی است و همینطور در مورد ناراحتی و غضب فاطمه عقیده من صحت و اعتبار در اینگونه روایات است.

ص: ۱۴۳

ذهبی

ابوعبدالله محمد بن احمد ذهبی مورخ مشهور [در گذشته سال ۷۴۸ هجری] در کتاب خود بنام «التلخیص» که در حاشیه کتاب «المستدرک علی الصحیحین» به چاپ رسیده در جلد سوم صفحه ۱۵۴ می گوید: لیث از عقیل زهری و او از عروه و عروه از عایشه روایت کرده اند که: «فاطمه (علیها السلام) در شب دفن شد، علی (علیها السلام) او را دفن کرد و حال آنکه علی (علیه السلام) هم خبری از این موضوع به ابوبکر نداد».

مدرک شماره ۸۸

ذهبی

همچنین ذهبی در کتاب دیگر خود بنام «تاریخ الاسلام» چاپ اول سال ۱۴۱۳ هجری چاپ بیروت در قسمت عهد خلقاء راشدین صفحه ۲۱ با ذکر سند از عایشه روایت می کند که گفت:

بعد از آنکه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفت فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر خواست که میراثش را از آنچه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند.

لکن ابوبکر به فاطمه (علیها السلام) گفت: پیامبر گفته است که: ما ارثی از خود

ص: ۱۴۴

باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه و جزء بیت المال می باشد. فاطمه (علیها السّلام) غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد تا آنکه از دنیا رفت....

ص: ۱۴۵

ابن کثیر

ابوالفداء اسماعیل بن کثیر [در گذشته سال ۷۴۴ هجری] در کتاب خود بنام «البدایه و النهایه» چاپ ششم بیروت در جلد پنجم صفحه ۲۸۵ می گوید:

«بخاری» در صحیح خود باب گفته پیامبر «ما را ارثی نیست آنچه از ما باقی بماند صدقه است». با ذکر سند گفته است که عایشه گفت:

فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده و از وی طلب ارث خود از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را کردند....

لکن ابوبکر به آنها گفت: من از پیامبر شنیدم که گفت: «ما پیامبران ارث بجای نمی گذاریم و آنچه ما ترک می کنیم جزء بیت المال است!» عایشه می گوید:

بخاطر همین بود که فاطمه ابوبکر را ترک گفته و تا زنده بود هرگز با وی سخن نگفت.

ابن کثیر در ادامه می گوید:

احمد بن حنبل نیز این حدیث را همینطور نقل کرده است [با تفاوت اینکه در رجال سند روایت یک اختلاف وجود دارد] سپس «احمد» این روایت را نیز از یعقوب بن ابراهیم از پدرش.... از عروه از عایشه [با اختلاف کم] آورده است که عایشه گفت:

ص: ۱۴۶

بعد از آنکه پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از ابوبکر خواست که میراثش را از آنچه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند. لکن ابوبکر به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: پیامبر گفته است که: ما ارثی از خود باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه و جزء بیت المال می باشد. فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد تا آنکه از دنیا رفت....

ابن کثیر در ادامه می گوید:

و این روایت را تحقیقاً بخاری در کتاب مغازی صحیح خود آورده با اضافه اینکه: چون که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از دنیا رفت علی (علیه السَّلَام) او را شبانه به خاک سپرد و ابوبکر را برای حضور اذن نداد و خود علی (علیه السَّلَام) بر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) نماز خواند.

ص: ۱۴۷

ابن کثیر

همچنین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر در کتاب دیگر خود بنام «السیره النبویه» جلد چهارم صفحه ۴۹۶ تحت عنوان «قصه سقیفه» می گوید: آری! فاطمه زنی مانند زنان بنی آدم بود!!... سخت غضبناک شد و هرگز تا زنده بود با ابوبکر صدیق! صحبت نکرد.

ص: ۱۴۸

دیاربکری

شیخ حسین بن محمد بن دیاربکری [در گذشته سال ۹۶۶ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ الخمیس» چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۱۷۳ با ذکر سند از ابوهیره روایت می کند که گفت:

فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر آمد و گفت: چه کسی از تو ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم.

فاطمه (علیها السلام) گفت: پس چرا من از پدرم نباید ارث ببرم؟...

دیاربکری در ادامه با ذکر سند از عایشه می گوید: عایشه گفت:

بعد از آنکه پیامبر وفات یافت فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر خواست که میراثش را از آنچه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از خود باقی گذاشت به او برگرداند.

پس ابوبکر از پرداخت آن به فاطمه (علیها السلام) ممانعت ورزید. بخاطر همین مطلب بود که فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر سخت ناراحت شد و او را ترک کرد و این دوری گزیدن و ناراحتی فاطمه (علیها السلام) ادامه داشت تا از دنیا رفت. زمانی که از دنیا رفت شوهرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) او را شبانه بخاک سپرد و ابوبکر را از دفن فاطمه بدون اطلاع گذاشت و علی (علیه السلام) بر فاطمه (علیها السلام) نماز گذارد....

علاءالدین علی بن حسام الدین عبدالملک بن قاضی خان متقی هندی تاوری شاذلی مدنی [در گذشته سال ۹۷۵ هجری] در کتاب خود بنام «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال» چاپ سال ۱۳۹۰ هجری در حلب حرف الخاء کتاب الخلافه مع الاماره _ باب اول _ «خلافه ابوبکر در جلد پنجم ص ۵۸۴ حدیث شماره ۱۴۰۶۹ با ذکر سند از عایشه نقل می کند که: عایشه گفت:

همانا فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از وی درخواست ارث خود از آنچه خداوند به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اختصاص داده بود، را کرد....

پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (علیها السلام) ممانعت ورزید. به همین خاطر بود که فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر سخت ناراحت شد.

نورالدین علی بن احمد سمهودی [در گذشته سال ۹۱۱ هجری] در کتاب خود بنام «وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی» چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۹۹۵ تحت عنوان [طلب فاطمه من ابی بکر صدقات اییها] می گوید:

و در کتاب صحیح از عروه پسر زبیر آورده شده که عایشه گفت: همانا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از ابوبکر صدیق! طلب میراثش از پیامبر را کرد...

پس ابوبکر گفت: همانا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) گفت: «ما را ارثی نیست آنچه از ما باقی بماند صدقه است»

پس فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد و این دوری گزیدن فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از ابوبکر ادامه داشت تا آنکه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از دنیا رفت.

سمهودی

سمهودی در ادامه می گوید:

این روایت را «ابن شبه» نیز نقل کرده است و لفظش اینگونه است:

همانا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) که خداوند تعالی از او راضی باشد کسی را نزد ابوبکر فرستاد و از او خواست که میراثش از پیامبر را به او بازگرداند.... پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) خودداری کرد لذا به همین خاطر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بر ابوبکر سخت غضبناک شد و او را ترک کرده و با او هرگز سخن نگفت تا از دنیا رفت....

و چون که از دنیا رفت علی (علیه السَّلَام) او را به خاک سپرد و حال آنکه ابوبکر را از فوت و دفن فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) با خبر نکرد....

ص: ۱۵۲

همچنین سمهودی در صفحه ۹۹۶ همان کتاب می گوید:

و در روایتی دیگر از «ابن شبه» آمده است که:

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) و عباس نزد ابوبکر آمدند.... چنانچه در روایت صحیح بخاری نیز آمده است و در آن روایت آمده است که:

«پس فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) ابوبکر را ترک کرد و با او هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت».

شیبانی

ابوعبدالله عبدالرحمن ابن دبیع شیبانی [در گذشته سال ۹۴۴ هجری] در کتاب خود بنام «تفسیر الوصول الی جامع الاصول من حدیث الرسول» چاپ مصر سال ۱۳۴۶ هجری جلد دوم صفحه ۴۶ قسمت «کتاب الخلافه و الاماره» می گوید:

«از عایشه روایت شده است که گفت: فاطمه (علیها السلام) و عباس _ که خداوند از آندو راضی باشد _ نزد ابوبکر آمدند و از او خواستند که میراثشان را به آنها برگرداند.

پس ابوبکر گفت: از رسول خدا شنیدم که گفت: «ما پیامبران را ارثی نیست، آنچه از ما باقی بماند صدقه است». در این هنگام فاطمه (علیها السلام) که خدا از او راضی باشد _ ابوبکر را ترک کرد و هرگز با او سخن نگفت تا آنکه بعد از شش ماه از دنیا رفت. علی (علیه السلام) که خداوند از او راضی باشد _ او را شبانه بخاک سپرد و ابوبکر را از این خبر بدون اطلاع گذاشت...».

ابن دبیع می گوید: این روایت را مسلم و بخاری آورده اند و عبارت از مسلم آورده شده است.

شیبانی

همچنین ابن دیبع در جلد چهارم صفحه ۱۱ و ۱۲ همان کتاب، حدیث اول در قسمت کتاب فرائض فصل سوم در «میراث رسول الله و آنچه از خود باقی گذاشت» می گوید:

از عایشه روایت شده که گفت: فاطمه (علیها السلام) از ابوبکر خواست که میراثش از پیامبر و آنچه پیامبر از خود باقی گذاشته را تقسیم نماید.

لکن ابوبکر گفت: همانا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) گفت: «ما را ارثی نیست آنچه از ما باقی بماند صدقه است» پس فاطمه (علیها السلام) سخت در غضب شده و ابوبکر را ترک کرد و این غضب و متارکه ادامه داشت تا آنکه فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت.

ابن دیبع می گوید:

این روایت را صحاح خمس و ترمذی آورده اند و لفظ و عبارت بخاری مختصرترین عبارت می باشد.

عمر رضا کحاله از علمای معاصر اهل سنت در کتاب معروف خود بنام «اعلام النساء» در چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ جلد چهارم صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۴ می گوید: سپس عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به سراغ فاطمه (علیها السلام) برویم، چرا که ما او را غضبناک کرده ایم؛ پس به اتفاق یکدیگر به خانه فاطمه (علیها السلام) رفتند و از وی اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه (علیها السلام) به آندو اجازه ورود نداد.

پس به سوی علی (علیه السلام) رفته و با وی صحبت کردند، علی (علیه السلام) آندو را نزد فاطمه (علیها السلام) برد. وقتی آندو نزد فاطمه (علیها السلام) نشستند وی، روی خویش را از آنان بطرف دیوار برگرداند، سپس عمر و ابوبکر به فاطمه (علیها السلام) سلام کردند، ولی فاطمه (علیها السلام) جواب سلام آندو را نداد؛ ابوبکر شروع به سخن گفتن کرد...

[پس از آنکه سخنان ابوبکر تمام شد] فاطمه (علیها السلام) گفت: آیا اگر حدیقی از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برای شما بخوانم به آن گوش می کنید و به آن عمل می کنید؟

عمر و ابوبکر [به فاطمه علیها السلام] گفتند: آری.

فاطمه (علیها السلام) گفت: شما را بخدا قسم، آیا از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این حدیث را نشنیدید که می فرمود: رضای فاطمه (علیها السلام) رضای من است و سخط و غضب فاطمه (علیها السلام) از سخط و غضب من است، هر که

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را راضی بدارد مرا راضی داشته و هر که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را به غضب درآورد همانا مرا به غضب آورده است؟

آندو گفتند: آری! شنیده ایم.

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: همانا خدا و ملائکه او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و رضای خاطر مرا بجای نیاوردید؛ زمانی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را ملاقات کنم از شما دو نفر نزد او شکایت خواهم نمود....

ص: ۱۵۷

همچنین عمر رضا کحاله در کتاب «اعلام النساء» جلد چهارم صفحه ۱۳۱ چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ می گوید:

زمانی که فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت [در همان روز] عایشه آمد لکن «أسماء دختر عمیس» [کنیز آن حضرت] از ورود عایشه [به حجره] جلوگیری کرد.

عایشه [نزد ابوبکر، پدرش رفته] و از «أسماء» به وی شکایت کرد و گفت: این زن خُثعمیه از ورود من نزد دختر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جلوگیری می کند.

ابوبکر درب خانه فاطمه (علیها السلام) آمده و گفت: ای «أسماء» به چه علت از ورود زنان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جلوگیری می کنی؟ و این هودجی که ساخته ای چیست؟ اسماء گفت: خود فاطمه (علیها السلام) به من دستور داده که کسی را بر او وارد نکنم و به من دستور داد که برای او چنین هودجی بسازم....

همچنین عمر رضا کحاله در همان کتاب جلد چهارم صفحه ۱۱۴-۱۱۵ می گوید:

.... (موقعی که هجوم کنندگان به خانه فاطمه (علیها السلام) حمله ور شدند) فاطمه رضی الله عنها در آستانه درب خانه اش ایستاد و گفت: هیچ قومی را که بدتر از شما به دیدن کسی رفته باشند سراغ ندارم جنازه رسول خدا را در مقابل ما گذارید و برای در بر کردن جامه خلافت بدون آنکه با ما مشورت کنید به مشورت نشستید در حالی که حق ما را اداء نکردید....

زمانی که قنفذ از خانه فاطمه (علیها السلام) برگشت و خبر نیامدن علی (علیه السلام) را به ابوبکر داد عمر از جای حرکت کرده و با عده ای روانه خانه فاطمه (علیها السلام) شدند: دق الباب کردند، فاطمه (علیها السلام) که صدای آنها را شنید با صدای بلند گفت: ای پدر! ای رسول خدا! چه بر سر ما آمد بعد از تو از ابن خطاب (عمر) و ابن اُبی قحافه (ابوبکر).... پس چون که جمعیت مردم صدای گریه فاطمه (علیها السلام) را شنیدند در حالی که گریه می کردند متفرق شدند و چنان حالی به مردم دست داده بود که گویا نزدیک بود قلبهایشان از هم پاشند و جگرهایشان تکه تکه شود؛ لکن عمر و اطرافشانش [پشت درب] باقی ماندند. سپس علی (علیه السلام) را با زور از خانه خارج کردند و او را بطرف ابوبکر کشاندند.

بخش سوم: «دیگر مصیتهایی که بر فاطمه زهرا (علیها السّلام) وارد شد»

ص: ۱۶۰

ابوزید عمر بن شیبّه نمیری بصری [در گذشته سال ۲۶۲ هجری] در کتاب خود بنام «تاریخ المدینه المنوره» چاپ ۱۴۱۰ هـ در جلد اول صفحه ۱۹۸ با ذکر سند از «أبی سلمه» نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نزد ابوبکر آمده و این مطلب را به یاد ابوبکر آورد که: «فدک را پیامبر به وی بخشیده چرا که فدک ملکی بوده که خداوند به پیامبر اختصاص داده بود».

لکن ابوبکر گفت: من از پیامبر شنیدم که گفته است: «همانا پیامبران را ارثی نیست»!!

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) در جواب وی گفت: ای ابابکر! آیا دختران تو از تو ارث ببرند و دختران پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از وی ارث ببرند؟

ابوبکر گفت: آری چنین است!

أبو الحسن احمد بن يحيى بن جابر بن داود بغدادى بلاذرى [در گذشته سال ۲۷۹ هجرى] در كتاب خود بنام «فتوح البلدان» چاپ مصر سال ۱۹۵۹ ميلادى صفحه ۴۴ با ذكر سند از جعفر بن محمد نقل مى كند كه گفت:

بدرستى كه فاطمه (عليها السلام) كه خداوند از او راضى باشد به ابوبكر صديق! گفت:

فدك را به من برگردان چرا كه بدون شك پيامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آن را به من بخشيد. سپس ابوبكر از فاطمه (عليها السلام) بینه و شاهد خواست.

فاطمه (عليها السلام) هم «ام ايمن» و «رباح» غلام پيامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را حاضر ساخت و آندو شهادت دادند كه پيامبر فدك را به وى بخشیده است.

سپس ابوبكر گفت: اين دعا، ادعائى است كه ثابت نمى شود مگر به شهادت يك مرد و دو زن!

یعقوبی مورخ مشهور نزد اهل سنت [در گذشته سال ۲۸۴ هجری] در تاریخ خود چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۱۱۵ تحت عنوان «الوفاه» [وفات پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)] با ذکر سند می گوید:

.... و پیامبر فرزندی از خود باقی نگذاشت مگر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) و فاطمه هم بعد از رحلت پیامبر چهل شب بیشتر زنده نماند... و فاطمه وصیت کرد که علی شوهرش وی را غسل دهد، پس علی او را غسل داد و أسماء بنت عمیس او را در غسل دادن کمک نمود _ و أسماء خادمه فاطمه بود...

فاطمه در شب دفن شد در حالی که کسی در مراسم او حاضر نبود مگر «سلمان» و «ابوذر». و کسی گفته است که «عمار» هم بود.

و زمانی که فاطمه در بستر مرضی بود بعضی از زنان پیامبر به عیادت او آمده و گفتند: ای دختر رسول خدا! بر ما منت گذار و اجازه بده در مراسم غسل تو شرکت کنیم.

فاطمه گفت: آیا شما همانهایی نیستید که می گوئید آنچه را در مورد مادرم (خدیجه) گفتید و انجام دادید؟ نه! هیچ احتیاجی به حضورتان ندارم.

و همچنین روزی از ایام مرضی وی عده ای از زنان پیامبر و زنان دیگر از قریش به عیادت وی آمدند و گفتند: حالت چگونه است؟

فاطمه گفت: حالم آنگونه است که بخدا قسم از دنیای شما بیزارم، و از اینکه از میان شما می روم مسرور.

خدا و رسولش را در حالی ملاقات می کنم که از شما شکایت دارم چرا که هیچ حقی را از من، حفظ نکرده و مراعات نکردید، هیچ ذمه ای از من رعایت نکردید و هیچ وصیتی از پیامبر را در مورد من قبول نکردید و حرمت مرا نشناختید.

ص: ۱۶۶

عبدالحميد بن هبه الله محمد بن محمد بن ابى الحديد عزالدين مدائنى معتزلى معروف به ابن ابى الحديد معتزلى [در گذشته سال ۶۵۵ هجرى] در شرح نهج البلاغه خود چاپ بيروت دارالجيل سال چاپ ۱۴۰۷ هجرى جلد دوم صفحه ۵۷ با ذكر سند مى گويد:

[در موقع هجوم به خانه على (عليه السلام)...] پس عمر به زبير گفت: اين شمشير براى چيست؟ زبير گفت: براى آنكه با على (عليه السلام) بيعت كنم. پس عمر با زبير گلاويز شده و شمشير را از دست زبير درآورد و به سنگ زد و او را شكست، سپس دست زبير را گرفته و او را بلند كرد و از خانه بيرون كرد و گفت اى خالد مواظب زبير باش و او را بگيرد.

سپس عمر به على (عليه السلام) گفت برخيز و با ابوبكر بيعت كن. على (عليه السلام) از برخاستن ممانعت ورزيد و خود را به زمين چسبانيد، پس عمر دست على (عليه السلام) را گرفت و گفت: برخيز! پس على (عليه السلام) از برخاستن ممانعت ورزيد. پس عمر، على را بزور مانند زبير كشانيد و از خانه خارج ساخت. پس چون كه فاطمه اين منظره راديد كه چگونه با على و زبير برخورد كردند کنار درب خانه اش ايستاد و فرياد زد: اى ابابكر! چه زود بر اهل بيت رسول خدا حمله برديد! بخدا قسم هرگز با عمر سخن نخواهم گفت تا آنكه خداى را ملاقات نمايم.

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد دوم صفحه ۵۷ با ذکر سند از ابن عباس نقل می کند که گفت:

روزی عمر به علی (علیه السلام) برخورد کرد در حالی که ابن عباس نیز همراه علی بود.

عمر به ابن عباس گفت: ای ابن عباس! همانا بخدا سوگند بدون شک و تردید کسی که همراه توست [علی (علیه السلام)] سزاوارترین مردم به خلافت بعد از وفات رسول خدا می باشد مگر آنکه ما بر دو چیز ترسیدیم. ابن عباس گفت پرسیدم آندو چیز کدامند؟ عمر گفت: کم سنی و جوانی علی (علیه السلام) و محبت وی به اولاد عبدالمطلب!

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد دوم صفحه ۵۸ با ذکر سند از عمرو بن قتاده نقل می کند که گفت:

روزی علی (علیه السلام) به عمر برخورد نمود؛ سپس به وی فرمود: تو را بخدا قسم می دهم آیا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تو را خلیفه و جانشین خود قرار داد؟

عمر گفت: نه.

علی (علیه السلام) فرمود: پس این چه کاری بود که تو و رفیقت (ابوبکر) انجام دادید؟

عمر گفت: اما رفیقم (ابوبکر) که از دنیا رفت دنبال کارش و اما من پس بزودی لباس خلافت را از خود می‌کنم و قلاده اش را از گردنم به گردنت می‌اندازم.

مدرک شماره ۱۰۷

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه ۱۱ با ذکر سند از سعید بن کثیر بن عفر انصاری نقل می‌کند که:

.... و بنی هاشم در خانه علی بن ابی طالب جمع شده بودند و زبیر نیز با ایشان بود چرا که زبیر خود را از بین هاشم می‌دانست....

عمر با عده ای بطرف خانه فاطمه حرکت کردند از جمله همراهان عمر أسید بن حضیر و سلمه بن اسلم بودند پس عمر شمشیر را از زبیر گرفت و به دیوار زد سپس همگی زبیر و علی را بطرف ابوبکر می‌کشاندند در حالی که علی می‌گفت: من بنده خدا هستم و برادر رسول خدایم! تا آنکه علی (علیه السلام) را نزد ابوبکر کشاندند. شخصی به او

ص: ۱۶۹

گفت: بیعت کن علی (علیه السّلام) گفت من سزاوارترم به بیعت از شما، هرگز با شما بیعت نخواهم کرد در حالی که شما سزاوارترید در اینکه با من بیعت کنید.... سپس عمر گفت: تا بیعت نکنی تو را رها نخواهم کرد.

علی (علیه السّلام) گفت: ای عمر بدوش [بدوش از این پستان] که نیمی از آن مال توست! امروز بیعت گرفتن را برای ابوبکر سخت بگیر تا آنکه فردا [خلافت] را به تو باز گرداند! آگاه باش! بخدا سوگند! که سختت را قبول نمی کنم و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد.... تا آنکه علی (علیه السّلام) بدون آنکه بیعت کند به خانه اش بازگشت، و هرگز بیرون نیامد تا آنکه فاطمه (علیها السّلام) از دنیا رفت....

مدرک شماره ۱۰۸

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد ششم صفحه سیزدهم تحت عنوان «یوم السقیفه» «ماجرای روز سقیفه» با اسناد خود از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز «جوهری» از جعفر بن محمد بن علی [علیهما السلام] روایت می کند که فرمود:

همانا علی (علیه السّلام) فاطمه (علیها السّلام) را بر الاغی سوار می کرد و او را شبانه به درب خانه های انصار می برد، و از آنها طلب یاری می کرد. همچنین

ص: ۱۷۰

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از آنها کمک خواست لکن آنها می گفتند: ای دختر رسول خدا دیگر زمان گذشته است و ما با ابوبکر بیعت کرده ایم؛ اگر پسر عم تو (علی (علیه السَّلَام)) زودتر از ابوبکر از ما طلب بیعت می کرد هرگز از او روی بر نمی گردانیم.

پس علی (علیه السَّلَام) گفت: آیا توقع آن داشتید که جنازه رسول خدا را بدون غسل و کفن در خانه اش رها کنم و بسوی مردم بشتابم و با آنها در سلطنت بعد از او به نزاع و کشمکش پردازم؟!

و فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می گفت: سزاوار نبود برای او (علی (علیه السَّلَام)) چنین کاری. لکن کردند آنها کاری را که خداوند سزای آنها را بدهد.

مدرک شماره ۱۰۹

ابن ابی الحدید

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد نهم صفحه ۱۹۸ تحت عنوان ماجرت بین فاطمه علیها السلام و علی (علیه السلام) و عایشه» با ذکر سند از قول شیخ ابویعقوب می گوید:

از زمانی که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفت از طرف عایشه هر آنچه که مورد اذیت و آزار علی (علیه السلام) و فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بود به گوش آندو رسید و در حالی که علی و فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) بر تمام مشکلات و سختی ها صبر

ص: ۱۷۱

می کردند فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از دنیا رفت...

علی و فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) تنها و بدون یاور ماندند، فدک از فاطمه مصادره شد، و بخاطر همین فاطمه چندین بار اقدام به مجادله نمود لکن کاری از پیش نبرد... زمانی که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از دنیا رفت تمام زنان پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مراسم تعزیه بنی هاشم شرکت نمودند مگر عایشه، که خود را به مریضی زده و در مراسم تعزیه شرکت نکرد و کلامی نیز از عایشه به علی (علیه السلام) منتقل شد که حاکی از آن بود که عایشه از مرگ فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) خوشحال شده!!

ابن ابی الحدید در پایان کلام شیخ ابویعقوب می گوید:

این خلاصه ای از گفتار شیخ ابویعقوب که خدایش رحمت کند و بدانکه ابویعقوب شیعه نبود بلکه سنی معتزلی متعصبی بود.

مدرک شماره ۱۱۰

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد دهم صفحه ۲۶۵ کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را _ زمانی که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) را بخاک سپردند _ در حالی که با پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) درد دل می نمودند اینگونه نقل می کند:

ص: ۱۷۲

سلام بر تو ای رسول خدا از من، و از دخترت، آن دختری که بر تو و در کنار تو آرمیده است و در زمانی اندک به تو نملحق شد. ای رسول خدا! صبر و شکیباییم از فراق محبوبه ات کم شده، خود داریم در فراق او از بین رفت، جز اینکه من در پیروی از تو که در مصیبتها گریه می کردی می گریم، و با توجه به تأثری که من در فقدان شما داشتم در این مصیبت جای تسلیت و خویشتن داریم وجود دارد. چرا که من بر سر [مبارک] تو را در لحد و آرامگاهت نهادم بعد از آنکه جان [مقدس] تو از میان گلو و سینه من خارج شد (هنگام جان دادن سرت بر سینه من بود) (پس همانا ما از خدائیم و بخدا برمی گردیم) انا لله و انا الیه راجعون همانا (فاطمه (علیها السلام) امانتی بود و) امانت پس گرفته شد، و به گرو نهاده شده دریافت گشت، اما حزن و اندوهم همیشگی است و اما شیم در بی خوابی می گذرد تا آنکه خداوند مرا به خانه ای که شما در آن اقامت گزیدید ببرد. و بزودی دختر گرامیتان به شما خواهد گفت که امت شما بر علیه من با یکدیگر همدست شدند، سرگذشت را از او پیرس و گزارش را از او بخواه. و سلام بر هر دوی شما باد ای رسول خدا! سلام و دواع کننده ای که نه دلتنگ است و نه خشمگین، چرا که اگر از اینجا می روم بواسطه دلتنگیم نیست و اگر بمانم نه بواسطه بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده فرموده می باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه ۲۱۱ تحت عنوان: [ذکر ما ورد من السیر فی اخبار فدک]

(گزارشی از تاریخ درباره فدک) با ذکر سند از چند تن از راویان حدیث و تاریخ نقل می کند که:

زمانی که فاطمه (علیها السلام) دید ابوبکر بر مصادره فدک تصمیم قاطع گرفته است سربند خود را بر سر بست و چادر خویش را بر خود پیچید و با عده ای از زنان قومش و خدمتکارانش بسوی مسجد حرکت کرد. وی در حالی که به شدت خود را پوشانیده بود و راه رفتنش بدون هیچ تفاوتی مانند راه رفتن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بود بر ابوبکر که در میان عده از مهاجرین و انصار و غیر آنان نشسته بود وارد شد. در این هنگام پرده ای بین فاطمه و مردم آویختند.

آنگاه ناله ای جانسوز از دل برآورد، ناله ای که تمام مردم را به گریه و زلزله درآورد.

سپس لحظه ای سکوت فرمود تا فریاد و همهمه مردم خاموش شد و جوش و خروش آنان آرام یافت. سپس کلام خود را با حمد و ستایش خدا آغاز نموده و درود بر رسول خدا فرستاد....

سپس فرمود هان ای مردم! من فاطمه ام دختر محمد(ص). آنچه را ابتدا بگویم همان را در انتها نیز به زبان خواهم آورد آنچه می گویم

زیاده روی نیست و آنچه انجام دهم ظلم و جور نیست. پس بشنوید با گوشهای باز و قلبهای آماده....

سپس کلام و خطبه ای طولانی ایراد فرمود تا آنجا که در آخر خطبه اش گفت: سپس اکنون شما می پندارید که مرا ارثی از پدرم نیست؟ «آیا به زمان و احکام جاهلیت برگشته اید؟ و چه کس در مقام حکم از خداوند بهتر است برای قومی که به یقین رسیده اند» (۱)

گوش فرا دهید ای جمعیت مسلمان! به زور و ظلم و جفا ارث پدرم را از من گرفتند.

ای پس قحافه (ابوبکر)! خداوند هیچگاه نمی گوید که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم! عجب کار تازه و زشتی آورده ای! اینک این تو و این شت، شتری مهار زده و رحل نهاده شده برگیر و ببر. با تو در روز رستاخیز و محشر ملاقات خواهد کرد، پس چه نیکو داوری است خداوند و نیکو دادخواهی است محمد(ص) و چه خوش وعده گاهی است قیامت. آنروز و آن ساعت اهل باطل زیان می برند و برای هر اتفاقی قرار گاهی است و بزودی خواهید دانست که عذاب خوار و ذلیل کننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب همیشگی بر سر چه کسی حلول خواهد نمود.

سپس به طرف قبر پدرش متوجه شد و شعر هند دختر ائانه را سرود که گفته است:

ص: ۱۷۵

«بعد از تو خبرها و مسائل مختلفه و بلاهای درهم و برهمی اتفاق افتاد که اگر تو می بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی کرد.»

«مردانی چند از امت تو همین که رفتی و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه ها را آشکار کردند.»

«همین که تو رفتی مردانی به ما روی ترش کردند و خفیفمان شمردند و هر میراثی از ما غضب شد.»

راوی گوید: هیچ زن و مردی از مردم در آن روز دیده نمی شد مگر آنکه به گریه درآمدند.

سپس فاطمه (علیهاالسلام) رو به جانب انصار کرده و فرمود: ای بازوان ملت! ای حافظان اسلام! این ضعف و سستی و غفلت در مورد حق من از چیست؟ و این سهل انگاری از کمک به دادخواهی من چرا؟! مگر پدرم رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نمی فرمود: «حرمت و احترام هر کس در مورد فرزندان او حفظ شود»؟ چه زود مرتکب این اعمال شدید! و چه زود بی احترامی را شروع کردید! آیا اینک که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفته است دین او را نیز می کشید [و می گوئید: ما هیچ وظیفه ای نداریم؟! آگاه باشید! که همانا رحلت پیامبر، مصیبت بزرگی بود، و ضعف و سستی [در میان شما که بر اثر این مصیبت پدید آمد] نیز وسیع و زیاد است، و اشتباه و کج روی [ناشی از این مصیبت] نیز بسیار زیاد است و آن همبستگی که در میان شما بود از بین رفت و زمین بواسطه [غیبت و رحلت] او تاریک و ظلمانی شد و کوهها از هم متلاشی شدند و

آرزوها به ناامیدی و بی‌خیری کشیده شدند و حریم و حرم پیامبر بعد از او ضایع شد و حرمت او هتک گردید و مصونیت و امنیت حرم او از بین رفت و خداوند در کتاب خود (قرآن) - قبل از رحلت پیامبر - این حوادث را به شما گوشزد کرد و قبل از رحلتش به شما هشدار داد آنجا که فرمود:

«و محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیست مگر پیامبری که پیش از او فرستادگان دیگری از دنیا رفتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته شود به عقب برمی‌گردید؟ و آن کس که به عقب برگردد به خدا زیانی نمی‌رساند، و خدا شکر کنندگان را پاداش خواهد داد.» (۱)

خیلی دور و بعید است از شما ای پسران قبیله (گروه انصار)! آیا من خرد شوم و مظلوم واقع شدم بخاطر ارث پدرم؟ در حالی که شما در جلوی دیدگان من هستید و صدایتان را می‌شنوم و در یک اجتماع قرار داریم؟! و در حالی که شما دارای افراد و نفوذ گفتار می‌باشید و در حالی که دارای شمشیر و سلاح و سپر هستید و در حالیکه شما نخبه‌هایی هستید که خداوند از میان مردم انتخابتان کرد، و با اینکه شما با سران عرب [مشرکین] جنگیدید و سختیها و رنجها را تحمل کردید و به مبارزه با ملتهای [مشرک] و شجاعان بی‌منطق رفتید تا آنجا که سنگ آسیای اسلام را به گردش درآوردید و در نتیجه، برکات روزگار همچون شیر جریان و کثرت پیدا کرد و آتشیهای جنگ خاموش شد .

ص: ۱۷۷

۱- آل عمران: ۱۴۴.

فواره شرک از جریان باز ایستاد و موج فتنه و طغیان آرام گرفت و نظام و حکومت دین محکم و استوار گردید.

آیا پس از حرکت، باز ایستادید و پس از آن اقدام محکم و داغ به عقب برگشتید و به سردی گرائیدید؟ و بعد از آن شجاعتها ترسیدید؟ آن هم ترس از قومی که قسمتهای خود را بعد از عهد و پیمانشان شکستند و بر دین و ایمان شما ضربه وارد کردند؟!

پس بکشید پیشوایان کفر را، چرا که به تحقیق هیچ حرمتی از آنها بر شما نیست شاید که (به این ضربه زدنها و کج دهنی های به دین) پایان بدهند.

آگاه باشید که همانا من می بینم که شما به رفاه و خوشگذرانی پناه آورده اید! و به سکوت و آرامش (کاذب) میل پیدا کرده اید، و در نتیجه رها ساختید آنچه را نگهداری می کردید، و آنچه (از غذای شیرین و لذیذ) خورده بودید بالا آوردید، پس اگر شما و هر کس که بر روی زمین زندگی می کند، کافر شوید (هیچ ضرری به خدا نمی رسد) چرا که خداوند بی نیاز و مورد حمد و ستایش خواهد بود.

آگاه باشید! همانا من برای شما گفتم آنچه را در اینجا گفتم، در حالی که می دانم که شما یاریم نمی کنید و این ترک نصرت و یاری با روح شما عجین شده است چرا که سر نیزه هایتان کند و شکسته شده و یقین شما (به دین) به ضعف و سستی تبدیل شده.

پس بگیریید فدک را و آن را محکم بر پشت این شتر مجروحی که

پاهای آن ضعیف و سست می باشد ببندید (ولی بدانید که) ننگ و عار آن (در طول تاریخ) برایتان باقی خواهد ماند. و داغ و نشانه آن با صدائی رسا (به آیندگان) خواهد رسید و عاقبت (این فدک و غضب خلافت و سکوت شما) شما را به آتش برافروخته خداوند خواهد رسانید آن آتشی که بر دلها زبانه می کشد (و بدانید که) آنچه انجام می دهیم در حضور خداوند است (و بزودی ستمکاران می فهمند چه عاقبتی در انتظار آنهاست) (۱)

مدرک شماره ۱۱۲

ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود جلد شانزدهم صفحه ۲۱۴ و ۲۱۵ با ذکر سند می گوید:

پس چون ابوبکر خطبه فاطمه (علیها السلام) را شنید، گفته های فاطمه (علیها السلام) بر او سنگین تمام شد، لذا بر منبر رفت و گفت:

«ای مردم! این چه سست عنصری است که در برابر هر سخنی که می شنوید، از شما می بینم؟! این ادعاها و آرزوها در زمان رسول خدا کجا بود؟ هر که شنیده بگوید و هر که دیده سخن بگوید.

ص: ۱۷۹

۱- شعراء: آیه ۲۲۷.

آنکه سخن گفت روباه ماده ای بود که شاهدش دمش بود، آنچه اتفاق افتاد باعث ایجاد فتنه خواهد شد!!!

علی (علیه السلام) کسی است (که می خواهد جنگ خلافت را از سر بگیرد و) می گوید: این موضوع کهنه را پس از آنکه از هم مندرس شده تازه کنید! و برای این منظور از زنان کمک و یاری می طلبد، مانند ام طحال(۱)، که محبوبترین افراد نزدش زن بدکاره و زناکار بود.

بدانید: که اگر می خواستم می گفتم، و اگر می گفتم صریح و روشن بیان می کردم ولی تا زمانی که کسی با من کار نداشته باشد من هم سکوت اختیار می کنم».

آنگاه بطرف انصار روی کرده و گفت:

«ای گروه انصار! گفته هایی از بی خردان شما به من رسیده ولی من شما را سزاوارترین افراد و ملتزم ترین آنان به پیمان رسول خدا می دانم. ما به سوی شما مهاجرت کردیم و شما پناهمان دادید و یاریمان کردید. بدانید که من، دست و زبانم در برابر کسانی که استحقاق آن را از ما نداشته باشند! بسته است.»

سپس از منبر پائین آمد. و فاطمه (علیها السلام) نیز بطرف منزلش حرکت نمود. ابن ابی الحدید می گوید:

این سخن را برای «نقیب ابویحیی جعفر بن ابی یحیی بن ابی زید

ص: ۱۸۰

۱- ام طحال: طحال زنی بدکاره در زمان جاهلیت بود که پرچم بدکاری بر فراز خانه اش نصب نموده بود و لذا به بدکاری ضرب المثل شد. (ابن ابی الحدید ۱۶/۲۱۵).

بصری) خواندم و به او گفتم: ابوبکر به چه کسی اینگونه کنایه و گوشه می زند؟

«نقیب» گفت: بلکه بگو به چه کسی چنین تصریح و بی پرده سخن می گوید:

گفتم: اگر ابوبکر تصریح می کرد لازم نبود که از تو سؤال کنم که مقصودش که بوده؟

نقیب خندید و گفت: مقصود ابوبکر «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) است.

گفتم: آیا تمام آنچه ابوبکر گفته خطاب به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؟

نقیب گفت: آری فرزندانم! بحث، بحث خلافت و حکومت است.

گفتم: در این میان انصار چه گفتند؟

گفت: آنان نیز گفتند: علی (علیه السلام) ترسیده که در میان مردم اضطراب و اختلاف ایجاد شود و لذا مردم را از هرگونه اقدامی بر حذر داشته است.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود جلد شانزدهم صفحه ۲۱۶ با ذکر سند می گوید:

و چون که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) با ابوبکر سخن گفت، ابوبکر گریه کرد! و گفت: «ای دختر رسول خدا، بخدا سوگند چیزی از پدرت به تو ارث نمی رسد. هیچ درهم و دیناری...»

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: همانا فدک را رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به من بخشید.

ابوبکر گفت: چه کسی حاضر است به این مطلب شهادت بدهد؟

پس علی بن ابی طالب (علیه السَّلَام) آمده و شهادت داد.

سپس ام ایمن آمده و شهادت داد.

سپس عمر بن الخطاب و عبدالرحمن بن عوف آمدند و شهادت داند که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فدک را بین مسلمانان تقسیم می کرد.

ابوبکر گفت: راست و درست گفتمی ای دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و راست گفت عبدالرحمن بن عوف! و این بخاطر آن است که مال تو از پدرت است و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خرج شما را از فدک می داد و باقی را بین مسلمانان تقسیم می کرد و قسمتی از آن را نیز در راه خدا می داد. پس تو می خواهی با فدک چه کنی؟

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: می خواهم همان کنم که پدرم می کرد.

ابوبکر گفت: برای تو بخدا سوگند می خورم که من انجام می دهم آنچه را پدرت انجام می داد!....

ص: ۱۸۳

طبری

حافظ محب الدین ابوالعباس احمد بن عبدالله بن محمد بن ابی بکر ابن محمد «طبری» [در گذشته سال ۶۹۱ هجری] در کتاب خود بنام «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» چاپ قاهره سال ۱۳۵۶ هـ. ق. صفحه ۵۳ تحت عنوان [ذکر وصیتها الی أسماء بنت عمیس بما تصنعه بعد موتها] روایت می کند که:

زمانی که فاطمه (علیها السلام) در بستر بیماری آخرین روزهای زندگی خود را می گذراند به اسمان دختر عمیس گفت:

ای أسماء! همانا من دوست ندارم که پس از مرگم چنان کنند که با زنان انجام می دهند که پارچه ای بر روی بدن زن می اندازند لکن حجم بدن او پیدا می باشد.

أسماء گفت: ای دختر رسول خدا! در سرزمین حبشه چیزی برای میت درست می کنند، آیا می توان آن را به شما نشان دهم؟ سپس أسماء مقداری برگ مرطوب خرما را به یکدیگر پیچیده و پارچه ای بر روی آنها انداخت.

فاطمه (علیها السلام) گفت: چه زیبا و نیکوست اینگونه، چرا که میت در این صورت مشخص نیست که زن است یا مرد. ای أسماء! زمانی که من از دنیا رفتم تو و علی (علیه السلام) مرا غسل دهید، و اجازه ورود به هیچ کس ندهید.

زمانی که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) از دنیا رفت عایشه آمد و خواست بر فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) وارد شود، لکن اَسْمَاء گفت: داخل نشو. پس عایشه شکایت اَسْمَاء را نزد پدر خود ابوبکر برد و گفت: این زن بین ما و دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حائل شده و برای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) چیزی همانند هودج عروس ساخته است.

ابوبکر آمد و در آستانه درب ایستاد و گفت: ای اَسْمَاء چرا نمی گذاری زنان پیامبر وارد بر دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شوند؟ و چرا برای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) چیزی مثل هودج عروس درست کرده ای؟

اَسْمَاء گفت: فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) خود به من چنین دستور داده که هیچ کس را بر وی وارد نکنم و این چیزی که ساخته ام را نیز زنده بود به او نشان دادم و او دستور داد برای او چنین کنم. ابوبکر گفت: آنچه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) به تو دستور داده انجام بده سپس برگشت. و فاطمه را علی و اَسْمَاء غسل دادند.

و از اُم سلمه روایت شده که گفت:

روزی از روزهایی که فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مریضی سخت خود بسر می برد _ پس از آنکه علی بن ابی طالب (علیه السَّلَام) برای انجام کارهای خود از خانه خارج شد _ به من گفت: مقداری آب برای غسل کردن برایم آماده کن.

اُم سلمه می گوید: آب برای غسل کردن آماده کردم. پس فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) شروع به شستشو و غسل کردن نمود آنهم به بهترین صورت غسل

کردنی که من از او دیدم.

سپس فرمود: بهترین لباس من را حاضر کن.

أم سلمه گوید: لباس را آوردم و آن را پوشید سپس به اطاق خود رفت و فرمود: بستم را در وسط اطاق پهن کن، پس بستر او را آورده و پهن نمودم، سپس وی خوابید و دست راست خود را زیر صورت خود گذاشت و سپس روی به طرف قبله کرد و به من فرمود: همانا من الان از دنیا خواهم رفت پس هیچ کسی را بر من حاضر نکن و احدی مرا غسل ندهد [چرا که علی (علیه السّلام) مرا غسل خواهد داد]. أم سلمه گوید: در همان مکان فاطمه از دنیا رفت. وقتی علی (علیه السّلام) به خانه برگشت آنچه فاطمه فرموده بود و دستور داده بود را به او گفتم.

پس علی (علیه السّلام) گفت: بخدا قسم! احدی را نخواهم گذاشت حاضر شود پس او را غسل داده و دفن نمود در حالی که هیچ کس در مراسم او حاضر نبود.

ص: ۱۸۶

علاءالدین علی بن حسام الدین عبدالملک بن قاضیخان «متقی هندی» تآوری شاذلی مدنی، [در گذشته سال ۹۷۵ هجری] در کتاب معروف خود بنام «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال» چاپ حلب سال ۱۳۹۰ هجری قسمت «حرف الخاء» کتاب [الخلافة مع الاماره من قسم الأفعال] باب اول در خلافت خلفاء _ خلافت اییم بکر _ جلد پنجم صفحه ۶۲۲ حدیث شماره ۱۴۰۹۷ با ذکر سند از عمر بن الخطاب نقل می کند که گفت:

همان روزی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفت برای ابوبکر بیعت گرفته شد؛ فردای آن روز فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) نزد ابوبکر آمده در حالی که علی (علیه السلام) نیز وی را همراهی می کرد، پس فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: ارث پدرم رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را به من برگردان.

لکن ابوبکر گفت: پیامبر گفت ما پیامبران را ارثی نیست فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: أمّ ایمن برای من شهادت می دهد....

صاحب کنز العمال در جلد پنجم صفحه ۶۳۶ حدیث شماره ۱۴۱۲۰ از ابوهریره نقل می کند که گفت:

همانا فاطمه نزد ابوبکر و عمر آمده و از آنها میراث خود از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را طلب نمود پس عمر و ابوبکر گفتند: از پیامبر شنیدیم که: «مرا ارثی نیست»!....

شبلیجی از علمای اهل سنت [در گذشته اوائل قرن چهاردهم] در کتاب خود بنام «نورالأبصار» صفحه ۴۷ چاپ مصر از آنس روایت می کند که گفت:

... بخدا قسم فاطمه (علیها السلام) که خداوند از او راضی باشد _ بعد از وفات پدرش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هرگز خنده ای از او دیده نشد و از علی بن ابی طالب (علیه السلام) _ که خداوند از او راضی باشد _ روایت شده که گفت: همانا فاطمه دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بطرف قبر پدرش رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رفت و بر سر قبر ایستاد و گریه کرد سپس یک مشت از خاک قبر را برداشت و بر چشمان و صورت مالیده و این شعر را شروع به خواندن کرد:

مَاذَا عَلِيٌّ مَن شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ *** أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ عَوَالِيَا

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا *** صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ عُدْنَ لِيَالِيَا

چه باکی است بر کسی که خاک قبر احمد را بوئیده که در تمام زندگی هیچ عطری را نبوید.

آنچنان مصیبتها بر من باریدن گرفته اند که اگر اینگونه بر روزها می باریدند، روزها شب می شدند.

عمر رضا کحاله از علمای معاصر اهل سنت در کتاب معروف خود بنام «اعلام النساء» چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ جلد چهاردم صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲ می گوید:

و زمانی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) فاطمه زهرا (علیها السلام) را به خاک سپرد گفت: سلام بر تو ای رسول خدا از من، و از دخترت، آن دختری که بر تو و در کنار تو آرمیده است و در زمانی اندک به تو ملحق شد.

ای رسول خدا! صبر و شکیباییم از فراق محبوبه ات کم شده، خود داریم در فراق او از بین رفت، جز اینکه من در پیروی از تو که در مصیبتها گریه می کردی می گریم، و با توجه به تأثری که من در فقدان شما داشتم در این مصیبت جای تسلیت و خویشتن داریم وجود دارد؛ چرا که من سر [مبارک] تو را در لحد و آرامگاهت نهادم بعد از آنکه جان [مقدس] تو از میان گلو و سینه من خارج شد [هنگام جان دادن سرت بر سینه من بود] (پس همانا ما از خدائیم و بخدا بر می گردیم) انا لله و انا الیه راجعون.

همانا (فاطمه (علیها السلام) امانتی بود و) امانت پس گرفته شد، و به گرو نهاده شده دریافت گشت.

اما حزن و اندوهم همیشگی است و اما شبیم در بی خوابی می گذرد تا آنکه خداوند مرا به خانه ای که شما در آن اقامت گزیدید برد. و بزودی

دخت گرامیت به شما خواهد گفت که امت شما بر علیه من با یکدیگر همدست شدند، سرگذشت را از وی بپرس و گزارش را از او بخواه. و سلام بر هر دوی شما باد ای رسول خدا! سلام وداع کننده ای که نه دلتنگ است و نه خشمگین، چرا که اگر از اینجا می روم بواسطه دلتنگیم نیست و اگر بمانم نه بواسطه بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده فرموده می باشد.

مدرک شماره ۱۱۹

عمر رضا کحاله

همچنین عمر رضا کحاله در همان کتاب جلد چهارم صفحه ۱۱۹ می گوید:

و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است که:

و چون فاطمه (علیها السلام) با ابوبکر صحبت کرد، ابوبکر گریه کرد! و گفت:

ای دختر رسول خدا! بخدا قسم! پدرت چیزی به ارث باقی نگذاشت! هیچ درهم و دیناری!!....

پس فاطمه (علیها السلام) گفت: همانا «فدک» را پیامبر در زمان حیاتش به من بخشید.

ابوبکر گفت: چه کسی حاضر است در مورد این ادعای تو شهادت

ص: ۱۹۱

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) عَلِيّ بن أَبِي طالب را برای شهادت آورد و سپس اُمّ أَيْمَن را حاضر ساخت و هر دو شهادت دادند.

پس عمر بن الخطاب و عبدالرحمن بن عوف آمدند و شهادت دادند و به اینکه پیامبر در زمان حیاتش فدک را تقسیم کرد.

ابوبکر گفت:

ای دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) راست گفتی، و علی (عَلَيْهِ السَّلَام) هم راست گفت، و عمر و عبدالرحمن بن عوف هم راست گفتند!! و این بخاطر آن است که آنچه که از تو بوده مال پدرت بوده است و پدرت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیز خرج شما را از فدک جدا می کرد و باقی را بین مردم و در راه خدا تقسیم می نمود.

[ای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام)] تو می خواهی با فدک چه کنی؟

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) گفت: می خواهم همان کاری که پدرم می کرد انجام دهم. ابوبکر گفت: برای تو بخدا سوگند می خورم که من همان کاری که پدرت انجام می داد انجام دهم!!....

همچنین عمر رضا کحاله در همان کتاب جلد چهارم صفحه ۱۱۶ تا ۱۲۴ چاپ بیروت سال ۱۴۰۴ خطبه حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَام) را با اختلاف بسیار کم با خطبه ای که ابن ابی الحدید نقل کرده و ما آنرا در صفحه ۱۰۵ تا ۱۰۸ آوردیم نقل نموده است.

عمر رضا کحاله در کتاب «اعلام النساء» جلد چهارم صفحه ۱۹ چاپ

بیروت سال ۱۴۰۴ می گوید:

و در کتاب فتوح البلدان بلاذری آمده است که:

همانا فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) به ابوبکر گفت: همانا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فدک را به من اختصاص داد و آن را به من بخشید. و در این مورد علی بن ابی طالب (علیه السَّلَام) [برای فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام)] شهادت داد.

پس ابوبکر گفت: یک شاهد دیگر بیاور، پس امّ ایمن آمده و شهادت داد....

ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا تو خود می دانی که برای قبول کردن این امر باید یا دو مرد یا یک مرد و دو زن شهادت بدهند....!!

ص: ۱۹۳

عبدالفتاح عبدالمقصود

عبدالفتاح عبدالمقصود از علماء و دانشمندان معاصر اهل سنت در کتاب خود بنام «الامام علی بن ابی طالب (علیه السّلام)» جلد اول صفحه ۱۹۰ می گوید:

«... عمر چون دید مردم در نهان و آشکار، دسته دسته اطراف یکدیگر جمع می شوند، و این مطلب را بخوبی می دانند که فرزند ابی طالب برترین فردی است که باید ولی مردم باشد، لذا یکدیگر را به حمایت از وی می خوانداند و اطراف خانه اش جمع شده و به نام، او را می خوانند که از خانه بیرون بیا میرالذ از دست رفته ات را دریاب...».

عمر می نگرد که، مسلمانان در دنیا دو دسته و دو حزب شده اند و آن وحدت کلمه که مورد انتظار بود! به شکاف و فاصله ای تبدیل شده که عاقبت آن را جز خدا نمی داند!

اکنون در نظر عمر، علی بن ابی طالب چرا مانند سعد بن عباده سزاوار قتل نباشد تا فتنه و اختلاف از میان مردم رخت بندد.

اینگونه نظر و اندیشه به سر سختی و بیشتر خشونت به خرج دادن عمر سازگارتر بوده از غیرت و دلسوزی او برای وحدت اسلام و مسلمین، مردم در این زمینه سخنها می گفتند آن هم سخنانی که بیانگر مکنونات ضمیر آنان می بود.

کم کم تصورات و اندیشه بصورت مسائل مسلم و یقینی درمی آمد ولی کسی نمی توانست درباره خوی و تصمیم و عزم فرزند خطاب

ص: ۱۹۴

سخنی بگوید و آنچه از وی متصور بود و انتظار می رفت همان تند روی هایی بود که در برخی موارد از وی سراغ داشتند. البته شاید در این میان مردمی بودند که حوادث آینده را از روی گذشته پیش بینی می کردند و قبل از دیدن با چشم سر با چشم خیال حس می کردند.

می دیدند که اگر عمر قدم پیش گذارد و از راه تهدید از علی بخواهد که در برابر ابوبکر تسلیم شود و به خلافت ماو تن در دهد وی مقاومت نموده و ایستادگی از خود نشان خواهد داد، آنگاه نتیجه این کار چه خواهد شد؟

ناچار عمر از جاده بیرون می رود و با این مخالفت و این مخالف سرسخت با سختی و تندی رفتار خواهد نمود.

با این پیش بینی ها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستان بسوی خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) رهسپار گشته و اندیشه آن را دارد که عموزاده رسول خدا را چه بخواهد و چه نخواهد به آنچه تا حال نپذیرفته و ادار نماید.

مردم حدسهای می زدند: عده ای می گفتند تنها در برابر شمشیر سر اطاعت خم خواهد کرد؛ عده ای پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر رو در رو خواهد گردید؛ دسته سوم یگانه وسیله حفظ وحدت و اطاعت را آتش می پنداشت.

و مگر دهان مردم بسته است و بر دهان آنها بند زده اند که داستان هیزم را بازگو نمایند چه با این دستور زاده خطاب، دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن می بودند محاصره نمود تا به این وسیله آنان را تسلیم نماید و یا بی مهابا بر آن منزل بتازد!!

همه این داستانها که با نقشه سابق یا ناگهانی پیش آمد مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی بیائید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت. این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی (علیه السلام) روی آورد و همدستانش دنبال او راه افتادند و به خانه هجوم آوردند و یا نزدیک بود هجوم آورند.

ناگاه چهره ای چون رسول خدا در میان درب ظاهر شد، چهره ای که بر آن آثار اندوه و تأثر و رنج و مصیبت آشکار بود.

در چشمهایش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانی‌اش علائم غضب هویدا بود، عمر به جای خود خشک شد و جوش و خروشش به ناگاه از میان رفت و همراهانش که دنبال وی براه افتاده بودند در مقابل، بهت زده ایستادند زیرا که...

روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا دیدند و سرهای آنان از شدت حیا و شرمندگی و خواری به زمین افتاد دیگر تاب از دلها رفت.

همین که دیدند فاطمه مانند سایه ای حرکت نموده و با قدمهای حزن زده و لرزان، اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد، چشم‌ها و گوشها یکسره متوجه وی شد در این هنگام بود که ناله زهرا بلند شد:

«بابا ای رسول خدا! ای بابا رسول خدا!!!...»

تو گویی که از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد....

باز زهرا نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد، آن غائبی که همواره در بین مردم است و از بین آنان نمی رود و این چنین استغاثه می نمود:

«ای بابا رسول خدا.... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه بر سر ما آمد!؟»

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آری آن مردم آرزو می کردند زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد.

عبدالفتاح عبدالمقصود در همان کتاب جلد اول صفحه ۱۹۲ چنین می گوید:

ابوبکر پیوسته برای دیدن از علی و فاطمه (علیها السلام) دست و پا می زد تا اینکه آن دو را از خود راضی کند. لکن عمر در این خصوص به او راه نمی داد تا آنکه بالاخره رای عمر را طبق نظر خود جلب نمود و به اتفاق بطرف خانه علی و فاطمه (علیها السلام) حرکت کردند از فاطمه (علیها السلام) اجازه ورود و ملاقات خواستند لکن وی اجازه نداد دو مرتبه اجازه خواستند باز هم اجازه نداد.... تا اینکه بالاخره (با درخواست علی (علیه السلام) از فاطمه (علیها السلام) بر وی وارد شدند و به او سلام کردند اما فاطمه جواب آنها را نداد پیش آمده در مقابل وی نشستند لکن فاطمه (علیها السلام) روی خود را از آن دو بطرف دیوار برگرداند....

فاطمه (علیها السلام) در حالی که ابوبکر را مخاطب قرار داده لکن روی سخن وی با هر دوی آنها بود گفت:

آیا اگر حدیثی از احادیث رسول خدا بیاد شما بیاورم آن را قبول کرده و به آن عمل می کنید؟ ابوبکر و سپس عمر جواب دادند: آری.

فاطمه (علیها السلام) گفت: شما را بخدا قسم می دهم! آیا نشنیدید از رسول خدا که می گفت: رضایت فاطمه در رضایت من و سخط و غضب فاطمه در سخط و غضب من است، پس هر کس فاطمه دختر مرا

دوست بدارد پس به تحقیق مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی بدارد هر آینه مرا راضی داشته است و هر کس فاطمه را به سخط و غضب درآورد بتحقیق مرا به سخط و غضب درآورده است؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری بدون شک این حدیث را از رسول خدا شنیده ایم!!

در این هنگام صورت خود و سپس دو دست خود را به آسمان بلند کرده و با سوز و ناله ای آتش زننده گفت: «پس همانا من خدا و ملائکه او را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و هرگز مرا راضی نگاه نداشتید.... و هرگاه رسول خدا را ملاقات کردم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد».

ص: ۱۹۸

«نگاهی گذرا به سرگذشت تاریخ اسلام»

اشاره

ص: ۱۹۹

نقل تاریخ و حدیث در زمان پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رحلت فرمود و دو میراث گرانبها را در میان یاران و امت خویش بجا گذارد و به آنان فرمان داد که همواره به آن دو پیوسته و هرگز جدا نشوند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي...»

«همانا من شما را ترک می کنم در حالی که دو ودیعه گرانبها را میان شما بامانت می سپارم (۱) کتاب خدا و عترتم...»

آن حضرت در دوران حیات خود، بیان حقایق قرآنی را بر عهده داشتند و به صورت حدیث، تمامی علوم اسلامی، از عقاید و معارف و احکام را در میان پیروان خود منتشر ساختند، ایشان در مورد نقل حدیث می فرمایند:

«خداوند خزیمه بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و بفهمد و به دیگران که نشنیده اند منتقل نماید. چه بسیارند کسانی که دانش و علم را برای دانایان و فهمیده تر از خود بازگو می نمایند» (۲)

ص: ۲۰۱

۱- این حدیث از احادیث مورد قبول شیعه و سنی می باشد که احدی از دو فرقه منکر این روایت نشده اند.

۲- صحیح ترمذی: جلد اول/ ۱۲۵ و ۱۴/ _ باب فضل العلم _ تبلیغ الحدیث عن رسول الله، و بحار الانوار علامه مجلسی: جلد اول/ ۱۰۹ و ۱۱۲.

نقل تاریخ و حدیث در زمان بعد از پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

اما بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) افراد جامعه اسلامی با این دو ودیعه پیامبر چگونه رفتار کردند و در مقابل احادیث پیامبر چه نقشی را ایفا نمودند؟

متأسفانه آنها خاندان پیامبر را از متن جامعه طرد نموده و خانه نشین کردند و با آنان آنگونه رفتار نمودند که زبان را یاری برشمردن آنها نیست.

سلیمان _ رضوان الله علیه _ در این مورد می گوید:

«شما در اثر عمل ناشایست خود (غضب خلافت) به حیرت در افتادید و از سرچشمه هدایت بدور ماندید».

و در جای دیگر می گوید:

«کردید و نکردید، (غضب خلافت) کردید که بد عملی بود، اگر اینان با علی بیعت کرده بودند هر آینه در نعمت های آسمانی و زمینی غرق می شدند» (۱).

و ابوذر _ رضوان الله علیه _ می گوید:

«اگر مقدم می داشتید آن که را خدا مقدم داشته است و کنار می زدید آن که خدا کنار زده است، ولایت و وراثت را در خاندان پیامبرتان اعتراف می داشتید، هر آینه در نعمتهای خداوند غرق بودید، اما اینک

ص: ۲۰۲

۱- نگاه کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی چاپ مصر ج ۲/۴۶ و ج ۶/۱۷.

که اینچنین عمل کردید، بچشید نتیجه اعمالتان را» «و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

سانسور خبری از کنار بستر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

سانسور خبری در وقایع تاریخی و احادیث که یک سیاست برنامه ریزی شده بود از کنار بستر پیامبر! آری در مقابل پیامبر و در آخرین لحظات حیات پیامبر! شروع شد. آنجایی که پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لحظات آخر عمر پربرکت خود را می گذراندند، طلب قلم و کاغذ کردند، تا تکلیف امت را برای آخرین بار، بعد از خود مشخص نمایند، لکن هنوز درخواست پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تمام نشده بود که عمر فریاد زد:

«دَعُوهُ! إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ»

«رهاش کنید این مرد را! همانا این مرد هذیان می گوید! کتاب خدا ما را بس است»

در میان اصحاب اختلاف افتاد و این اولین اختلاف میان مسلمانان شناخته شده است. عده ای گفتند: دستور پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را عمل کنید و عده ای به حمایت از عمر برخاسته و گفتند: عمر راست می گوید، اینجا بود که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: از نزد من خارج شوید که نزاع و درگیری نزد من سزاوار نیست.

براستی مگر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تا قبل از این لحظه جانشین خود را معرفی ننموده بود؟!

جواب مثبت است، چرا که بارها و بارها پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شخص علی بن ابی طالب (علیه السَّلام) را بعنوان جانشین به مسلمانان معرفی نمود.

و آیا عمر براستی می گفت که «حسبنا کتاب الله»؟ نه! چرا که در قرآنی که عمر می گوید «قرآن ما را بس است» آیاتی وجود دارد که می گوید: «من و پیامبر»، «من و اولی الامر» پس تحقیقاً عمر با قرآن قصد کوباندن قرآن را کرد و این اندیشه را بخوبی عملی ساخت.

[۳]

نقل حدیث و تاریخ در زمان ابوبکر

پس از رحلت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این سیاست (سانسور خبری) با قوت و قدرت بیشتری عملی شد بطوری که ابتدا ابوبکر بر آن شد که پس از جمع آوری احادیث و وقایع تاریخی آنها را بسوزاند و این کار را عملی کرد و تمام احادیثی که خود نوشته بود در آتش سوزانید. (۱)

بی تردید در آن زمان امکان نداشت که مردم را از نقل و نوشتن یحدیث باز بدارند و آنها را تنها به یک سری احادیث که خود ساخته و پرداخته بودند سوق بدهند لذا ابوبکر چاره را در آن دید که بطور کلی نقل حدیث از پیامبر را ممنوع نماید لذا دستور داد:

«از پیامبر حدیث نقل نکنید و به قرآن مشغول باشید». (۲)

آری فقط قرآن! زیرا قرآن بدون احادیث نبوی را به هرگونه می توان تأویل نمود!

[۴]

نقل حدیث و تاریخ در زمان عمر

عمر نیز در دوران حکومتش سیاست منع حدیث و سانسور خبر را

ص: ۲۰۴

۱- بعنوان مثال نگاه کنید به: تذکره الحفاظ _ شمس الدین ذهبی: ج ۱/۵.

۲- بعنوان مثال نگاه کنید به: تذکره الحفاظ _ شمس الدین ذهبی: ج ۱/۱۳.

به شدت دنبال نموده و یکمبار که به منظور تظاهر به آزادی، در حکومتش مسأله نقل و نوشتن احادیث پیامبر را به مشورت با مردم نهاد و عموم مسلمین لزوم آن را اعلام کردند، با زیرکی و حيله گری خاصی آن هم پس از يك ماه اندیشیدن راه چاره را یافت و به میان مردم آمده اعلام نمود:

«من می خواستم سنت های پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را بنویسم، لکن امتهای گذشته را بیاد آوردم که با نوشتن بعضی کتابها و تواریخ و توجه زیاد به آنها، از کتاب آسمانی خود باز ماندند، لذا من هرگز کتاب خدا، قرآن را با چیزی درهم نمی آمیزم!!»(۱)

عمر هنگامی که یاران پیامبر را به مأموریت می فرستاد، به آنها دستور می داد که مردم را به وسیله نقل تاریخ و احادیث پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از قرآن خواندن باز ندارند. و اگر مطلع می شد یکی از آنان از فرمان وی سرپیچی نموده، او را به مدینه نزد خویش احضار می نمود و تا زنده بود وی را تحت نظر داشت، و در عین حال احادیث زیادی را به آتش کشید.

[۵]

نقل حدیث و تاریخ در زمان عثمان

در زمان عثمان مبارزه دستگاه خلافت علیه نقل احادیث و تاریخ شدیدتر شد. اگر عمر در دوران خود صحابه پیامبر را می آزرده و ایشان را تحت نظر داشت و نوشته های آنها را می سوزاند، عثمان برای

ص: ۲۰۵

۱- نگاه کنید به: الطبقات الکبری _ محمد بن سعد کاتب الواقدی _ چاپ لندن: ج ۳/۲۰۶ و همچنین نگاه کنید به: جامع بیان العلم و فضله _ ابن عبدالبر: ج ۱/۶۴ و ۶۵.

جلوگیری از بازگویی تاریخ و حدیث، یاران بزرگ پیامبر را شکنجه، تبعید و حتی به قتل می‌رسانید چنانکه ابوذر را از مدینه به شام و از شام به مدینه و آنگاه به صحرای خشک و بی‌آب و علف ریزه تبعید نمود تا آنکه در آنجا در غربت جان سپرد و همچنین عمار یاسر دیگر صحابی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را چنان زد که بیهوش بر زمین افتاد. (۱)

نقل حدیث و تاریخ در زمان حضرت علی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) زمانی به خلافت رسید که مسلمانان یک ربع قرن با روش خلفای گذشته سر کرده و رفته رفته با آن خو گرفته بودند، آن حضرت موقعیت زمان خویش را در جمله‌هایی شکوه آمیز و دردآلود بازگو می‌فرماید:

«خلفای پیش از من، بس کارها انجام داده‌اند که در آنها آگاهانه با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مخالفت نمودند، پیمان وی را شکستند و سنتش را تغییر دادند. و اکنون، چنانچه من مردم را به ترک آن امور وادارم و کارها را به شکل اول به آن صصورتی که در زمان پیامبر بود بازگردانم، لشکریانم از اطرافم پراکنده خواهند شد و مرا تنها و بی‌کس رها خواهند نمود و یا حداکثر با اندکی از شیعیانم تنها باقی خواهیم ماند...». (۲)

امام علی (علیه السلام) بر خلاف سیره خلفای پیشین دست به نشر حدیث و تاریخ زد لکن قوم عرب که رفتار آن حضرت را مخالف منافع دنیوی

ص: ۲۰۶

۱- نگاه کنید به: انساب الاشراف _ بلاذری: ج ۵/۴۹.

۲- کتاب روضه کافی _ محمدبن یعقوب کلینی: ج ۸/۶۱-۶۳.

خویش می دیدند به مخالفت با ایشان برخاستند و جنگهای جمل، صفین و نهروان را به راه انداخته تا آنکه آن حضرت را در محراب عبادت به شهادت رساندند.

[۷]

نقل حدیث و تاریخ در زمان معاویه

معاویه، دشمن خدا و رسول خدا با نیرنگهای فراوان سیاست سانسور خبری را در پیش گرفته و به این هم اکتفا نکرد بلکه دست به سیاستی جدید زد که هنوز تاریخ اسلام تاوان این ناجوانمردی وی را پس می دهد و آن سیاست عمارت بود از «جعل حدیث». و کار را بدانجا رساند که؛ ابوهریره بیش از پنج هزار و سیصد حدیث و عبدالله بن عمر بیش از دو هزار و سرانجام عایشه و انس بن مالک هر یک بیش از دو هزار و سیصد حدیث به دروغ به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نسبت دادند! (۱).

اینها و دیگر همکارانشان از صحابه، برای جلب رضایت معاویه و دیگر حاکمان ظالم در جعل حدیث و وقایع تاریخی بر یکدیگر سبقت می جستند و کار به جایی رسید که اسلام و تاریخ اسلام امروزه باید از دریچه کتبی که مجموعه ای از اینگونه احادیث و وقایع تاریخی است به دنیا معرفی شود. آنها با جعل فضائل دروغین برای خلفاء و از طرفی جعل احادیثی مفتضح و رسوا کننده برای پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که کتب اهل سنت و تاریخ آنها مملو از آنهاست و از طرفی دیگر سانسور اخبار

ص: ۲۰۷

۱- احادیث أم المؤمنین عایشه _ مرتضی عسکری ۲۸۹/ به بعد، چاپ تهران سال ۱۳۸۰.

و وقایع صحیح تاریخی سعی کردند اسلام و بزرگان آن را، همانطور که دلخواهشان هست معرفی کرده و دفع اشکال از خلفای خود نمایند.

[۸]

مسأله حمله به خانه علی (علیه السلام) در تاریخ

جای بسیار تعجب است که عده ای خوش باور و ساده و جاهل از تاریخ به این انتظار نشسته اند که مسأله «حمله عمر و پیرانش به خانه فاطمه زهرا (علیها السلام)» در تاریخ بدون هیچ سانسوری ذکر شده باشد.

باید گفت: افرادی که منتظرند مسأله آتش کشیدن به خانه علی (علیه السلام) در این تاریخ مندرس و پاره پاره شده ذکر شده باشد، یا افرادی معاند و یا اشخاصی جاهل می باشند، چرا که این تاریخ از کانالها و گمرکات خلفای سه گانه و بعد از آنها از زیر نظر خلفای بنی امیه و بنی عباس و.... گذشته است، لذا هیچ امیدی برای نقل واقعیات در آن نیست. در نتیجه وقتی برای این حادثه تاریخی کوچکترین اشاره ای یافتیم می توان با رجوع به اخبار و احادیث شیعه در مورد این حادثه به نتیجه مطلوب رسید، اینجاست که به جرأت می توان گفت: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

بعنوان مثال در همین نوشتار از اهل سنت نقل می شود که:

۱_ وقتی عمر پشت درب خانه فاطمه (ع) واقع شد فریاد زد: یا خارج شوید برای بیعت و یا آن که خانه را بر شما به آتش می کشم.

۲_ در جایی دیگر هست که می گویند: آنها از خارج خارج نشدند.

۳_ در جایی دیگر هست که می گویند: «و دَخَلَ عُمَرُ وَقَامَ الْخَالِدُ»

ص: ۲۰۸

بالباب»، عمر داخل خانه شد و خالد در آستانه درب ایستاد.

۴_ و جایی دیگر که علی و زبیر را با بدترین صورت می کشیدند و آیا ذکر همین نکته های تاریخی آن هم در تاریخ اهل سنت جای تعجب نیست! آیا شما انتظار داشتید با این سیر تاریخ در چنگالهای آنها بگویند: خانه را به آتش کشیدند. با آنکه به این مطلب مسعودی در اثبات الوصیه خود اشاره نموده است و شواد بسیاری دیگر که در کتب شیعه هست برای اثبات این مطلب کافی می باشد، که انشاءالله در جزوه ای جداگانه به ذکر و جمع آوری آن می پردازیم.

ص: ۲۰۹

بیعت به چه قیمت!؟

ص: ۲۱۰

نگرشی تحلیلی در آنچه بعد از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رخ داد...

اقتباسی از الغدیر

اثر:

علامه خبیر شیخ عبدالحسین امینی نجفی (رحمه الله)

ترجمه و تحقیق:

سید محمد حسین سجّاد

تاریخ مُندرس!!

کار بسیار دشواری نیست؛ مرزهای هویت هر یک از صحابه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را که بخواهیم، بشناسیم.

با آنکه تاریخی از اسلام که بدست ما و عصر کنونی ما رسیده است، تاریخی است که از سخنان بیهوده و خلط مظاهر خوبی ها و بدی ها خالی نیست؛ و از دست های جنایت بار نویسندگانِ بدور از هر وجدانی، در امان نبوده است؛ چرا که واقعیتها و غیر واقعیتهای تاریک کننده، در طی مسیر خود _ در زمانها و عصرهای ظلمانی _ بهم آغشته گردیده و بازیچه قلبهای ناپاک و گمراه کننده قرار گرفته است، تا آنجا که تحریف های بسیاری در آن ایجاد شده، و توسط قلم های تهمت و حوادث و وقایع ساختگی و جعلی، مورد دسیسه قرار گرفته است؛ و صفحات آن با مقدمات و مسائل غیر واقعی، و در نتیجه آراء و نظریات دروغینِ دروغ پردازان سیاه گردیده است، و مملوّ از نعره های طوایفی و قومی و قبیله ای و جنایتهای سیاسی _ که جز گروه گروه شدن مسلمین انگیزه ای نداشته _ گردیده است.

ص: ۲۱۳

باز هم جای امید هست!

با اینهمه در همین تاریخ سیاه و پاره پاره شده، رموزی از حقیقت برای اربابان بصیرت بجای مانده است، که گزافه گویی های آن، از چشم بینای نقّادان آگاه، هرگز مخفی نمانده و نمی ماند و لجنهای آن با آب خالص اشتباه گرفته نمی شود، و وقایع صحیح و واقعی آن از وقایع ساختگی و دروغین آن بخوبی قابل تشخیص می باشد.

بطوری که هر انسان آگاه و آزاد اندیش، بخوبی حقایق را از زخارف آن تشخیص می دهد، و با تشخیص و شناخت بریده گی های این تاریخ مندرس، حقایق پاره پاره شده را بر سر هم چیده و در نتیجه شخصیت‌های خوب و بد مردان تاریخ اسلام را شناخته و مقیاس های گذشتگان را بخوبی درک می کند و ارزش اُمّتهای گذشته اسلام را از لابلای اینهمه گرد و غبار خارج می نماید.

دقت در شخصیت‌های تاریخ اسلام!

آنچه بر یک محقق و انسان حقیقت جو لازم است آنست که؛ با تأمّل و تدبّر و نگاه عمیق، در زندگی شخصیت‌های مهم و مردان بزرگ اسلام _ اعمّ از سنبل های خوب و بد _ چه اوّلین ها، و چه جانشینان آنها، که در صدر اسلام می زیسته اند، با چشمی باز و خارج از هرگونه تنگ نظری و عصبیت های نابجا، زیر ذره بین قرار دهد؛ تا آنکه «حقیقت» _ این سرمایه ای که بدنبال او جستجو می نماید _ را بدست آورد.

خلافت! انتخاب خدا یا مردم؟!

آری! زندگی و سیره انسانهای بزرگی که در ایجاد تاریخ اسلام نقش مهم ایفا نموده اند، خصوصاً کسانی که با منصب «خلفای راشدین» در میان امت اسلامی شناخته شده اند؛ ولو این لباس خلافت را با انتخابی اجباری و توسط عدّه خاصی به تن کردند؛ انتخابی که در بازار اعتبار، هم در آن زمان، و هم در عصر کنونی ما، و هم در میزان عدالت، فاقد هرگونه بهاء و ارزشی است؛ چرا که:

(و رُبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ وَمَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) (۱)

این تنها خداوند توست که آنچه را بخواهد خلق می کند و اختیار می نماید، و آنان هیچ حقّ انتخابی ندارند.

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) (۲)

و زمانی که خدا و رسولش دستوری دادند هیچ مرد و زن مؤمن و مؤمنه ای حقّ انتخاب در آن امری که مربوط به آنهاست را ندارند

(وَلِلَّهِ الْأُمُورُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ) (۳) (هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۴) (وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ) (۵)

و تمامی امور (ی که مربوط به سرپرستی است) از قبل و بعدش مختصّ به خداوند است و تنها اوست که «ولیّ و سرپرست» آنان

ص: ۲۱۵

۱- قصص: ۶۸.

۲- احزاب: ۳۶.

۳- روم/۴.

۴- انعام/۱۲۷.

۵- قمر/۳.

است در آنچه انجام می دهند، اما در نتیجه تکذیب امر خدا کردند، و از هواهای نفسانی و شیطانی خود پیروی نمودند و تمام امور ثبت می شود.

یار غار چرا؟!

این صاحب و همراه پیامبر بزرگوار (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است در غار، و این تنها مهاجری است که در ابتدائی ترین هجرت و قبل از مهاجرت تمام مهاجرین صدر اسلام، ما را به احترام و بزرگواری خود انگشت بدهان و متحیر می سازد!! و هرگونه اجحاف در حق او، و هرگونه تقصیر در کوچک شمردن حالات او، از بزرگترین جنایت های فاحش شمرده می شود!! و موجب خروج از میزان عدالت می گردد! و باعث فرود در فرودگاه بی عطوفتی ها می شود!!(۱)

خلافت! شهر سبز و سرنوشت آن!

بگذریم! و در اطراف موضوع خلافت بحث و تحقیق نکنیم! و هرگز

ص: ۲۱۶

۱- مخفی نماند که این روش اعتراض بر خلیفه اشاره به این مطلب دارد که این یار غاری که این همه اوصاف برای او در کتب اهل سنت دیده می شود و در منابع سنی اهانت به جنایت بشمار می رود بیاید ببینید چه ها که در حق اهل بیت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که نکرده است و به اصطلاح آن اوصاف با اعمال ناشایست او زیر سؤال می رود و در یک جمله خواننده بعد از مطالعه به نتیجه: کوسه و ریش پهن و یا دم خروس را بینم یا قسم حضرت عباس را! می رسد! این توضیح بخاطر آن داده شد که یکی از شیوخ شیعه (معاصر) که ادعای شیعه بودن می کند در یکی از کتابهای خود این جمله علامه امینی را مدح و ثنا بر ابوبکر گرفته است که این نتیجه گیری حاکی از بی سوادی او و بی اطلاعی او از روش نوشتاری علامه امینی رحمه الله می باشد.

در اطراف شهر خراب و ویران شده «خلافت» به تحقیق و بازرسی نپردازیم! که بالاخره خلافتِ این یار غار!! چگونه و با چه قیمتی تمام شد؟

چگونه این شهر محاصره شد؟! چگونه اشغال شد؟! و چگونه اداره شد!؟!

و آیا در حقیقت نظریات در مورد آن خالی از هرگونه جانبداری است؟! و آیا واقعاً به وصیتها و سفارشات صاحب شرع _ پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) _ عمل شد؟! و دستورات او اجرا شد؟! و یا خیر! بلکه این شهر سرسبز و خرم، به یکباره مورد تاخت و تاز هواها و شهوات و محبتهای به مال و ریاست دنیا قرار گرفت؟! تا جایی که حکومتی ستمگر بر آن غلبه پیدا کرد و این خاک پاک، لگدمال چکمه های ستمگران قرار گرفت و زیرورو شد؟! گاه پربار و گاه توهالی، گاه ضدّ و نقیضها! گاه مسالمتها، و گاه بازیچه باصطلاح اهل حلّ و عقد (کارشناسان)!!

عربده کشان سقیفه!

البته ما کاری به این مسائل نداریم و نمی خواهیم وارد این مسائل شویم، آن هم وقتی که گوش دنیا، گفتگوهای زشت و خفت بار سقیفه را شنیده است! و خبر این جنایت بزرگ، درست مانند دو گوشواره، بر نرمه های گوش دنیا _ تاریخ _ دیده می شود!

آن عربده ها، بدگوئی ها و فحاشیهای غیرقابل انکار، که بین مهاجرین

و انصار اتّفاق افتاد... (اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ، خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ...) (۱)

می پُرسی کی؟! و کجا؟! نه! بدان و آگاه باش! که «واقعۀ سقیفه»، واقعۀ ای است که بدون شکّ اتّفاق افتاده است! و هیچ کس آنرا تکذیب نکرده و نخواهد کرد آنهم با آن پستی و بلندیهای در آن! از عربده ها و فریادهای در آن هنوز که هنوز است گوش دنیا درد می کند.

راستی به ما چه مربوط؟ آنهم جایی که، اُستادی چون تاریخ، در مقابل دانشجوئی جستجوگر قرار دارد، و به او می گوید:

آن روز چگونه بود؟!

در آن روز، هر کس از مردم فلاح، رستگاری و سلامت خود را در بی تفاوتی نسبت به هر دسته و گروه مطرح می دانست؛ گروه هایی که در آن روز به یک مرتبه زیاد شدند! جانهای مردم بخاطر بُروزِ اختلافات شدید، از هر گونه تهدید در امان نبود؛ مگر آنکه رنگ دسته ای را به خود بگیرند، و در مقابلِ دسته ای دیگر بایستند!

محمّد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نمرده است!!

آری! به ما چه مربوط!! آن هم:

بعد از آنکه: دو چشم تاریخ، شمشیرهای از غلاف بیرون شده را

ص: ۲۱۸

دید، و عربده آن مرد «خشن صدا» (۱) را با دو گوشش شنید، که در میان مردم فریاد می کشد....

«هر که بگوید محمد مُرده است او را می کشم!»

فریاد می کشید.... «نشوم کسی بگوید، رسول خدا مُرده است! که اگر شنیدم او را با شمشیر دو نیم می کنم»!! (۲)

و یا می گفت... «هر که بگوید محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مُرده است! سرش را با شمشیر می زنم به آسمان پرتاب می کنم! نه! بلکه محمد به آسمان رفته است»!! (۳)

عمر: هر که بگوید محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مُرده است گردنش را می زنم!!

و این حافظ ابراهیم، شاعر نیل است که گفته عمر در این باره را مدح او دانسته!! و می گوید:

يُصِيحُ مَنْ قَالَ نَفْسَ الْمُصْطَفَى قَبِضَتْ *** عَلَوْتُ هَامَتَهُ بِالسَّيْفِ اِبْرِيهَا

ص: ۲۱۹

۱- نورالابصار شبلنجی: ۶۰ و ۷۴، الکامل، تاریخ ابن اثیر: ۳/۱۶۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳/۱۰۸ و ۱/۱۱۵، الاستیعاب در حاشیه الاصابه: ۲/۴۷۲، تاریخ الخمیس اثر دیاربکری: ۲/۲۴۸، طبقات ابن سعد: ۳/۱۹۱ ط لیدن، تاریخ طبری: ۵/۵۹، المعجم الکبیر: ۱/۶۶ حدیث شماره ۵۴، تاریخ المدینه المنوره: ۳/۸۲۹.

۲- تاریخ طبری: ۳/۱۹۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۸، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۲، تاریخ ابی الفداء: ۱/۱۵۶، المواهب اللدنیه از قسطلانی، روضه المناظر از ابن شحنه چاپ شده در حاشیه تاریخ الکامل از ابن اثیر: ۷/۱۶۴، شرح المواهب از زرقانی: ۸/۲۸۰، السیره النبویه از زینی دهلان چاپ شده در حاشیه سیره حلبی: ۳/۳۷۱ تا ۲۷۴، ذکری حافظ، از دمیاطی: ص ۳۶ به نقل از غزالی.

۳- و او کسی جز عمر بن خطاب نبود... رجوع شودت به مصادر قبل.

یعنی عمر تنها کسی بود که فریاد کشیده و می گفت: هر که بگوید مصطفی مرده است سرش را با شمشیرم به آسمان پرتاب می کنم!! (۱)

ص: ۲۲۰

۱- دیوان محمد حافظ ابراهیم شاعرانلیل، با شرح مصطفی دمیاطی، چاپ السعاده مصر در ۹۰ صفحه: صفحه ۳۸. بدون شک انکار مرگ پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) توسط عمر بخاطر جهل او نبوده است؛ چرا که «عَمْرُوبِنْ زَائِدَهُ» بعد از رحلت آنحضرت و قبل از آنکه ابی بکر فرارسد (و عمر را از آیاتی که خواهد آمد مطلع سازد) در مسجد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) موقعی که عمر مرگ پیامبر را انکار کرد، در مقابل وی و سایر اصحاب، این آیه را تلاوت می کند که: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ... یعنی: و محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نیست مگر فرستاده ای مانند فرستادگان قبلی ما! آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به جاهلیت قبل از اسلام برمی گردید؟! و آنگاه می خواند: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ، آل عمران: ۱۴۴. همانا تو نیز می میری و آنان نیز خواهند مُرد! رجوع شود به: تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۳، شرح المواهب زرقانی: ۸/۲۱۸ و عمر پس از شنیدن آیات ذکر شده از زبان عمروبن زائده _ این صحابی بزرگ رسول خدا که پیامبر در سیزده غزوه او را به جانشینی خود در مدینه گماشته شود: الاصابه ۲/۵۲۳ _ مستی بر سینه و سیلی محکمی بر صورت او می نوازد!! اما علت واقعی انکار مرگ پیامبر توسط عمر، و تهدید مردم، _ که اگر بگوئید محمد مُرده است شما را خواهم کشت _ دلیلی جز سیاستی سیاه که اتلاف وقت برای یافتن ابی بکر بود، نداشته تا آنکه اذهان مردم را نسبت به جانشین پیامبر مشغول کند تا ابوبکر حاضر شود، چرا که ابوبکر موقع مرگ پیامبر _ بجای آنکه در لشکر اسامه باشد، لعنت پیامبر را به جان خود و یارش عمر می خرد و در منطقه ای به نام سِنِح که خارج از مدینه بوده اقامت می گزیند _ تا آنکه بالاخره کار به شب کشیده می شود!! آیا نمی بینی که اکثر علمای این دار و دسته از انکار مرگ پیامبر توسط عمر جهل عمر را قبول نکرده تا مبادا کسی عمر را جاهل بشمرد!! و از راههای بیراهه عذرخواهی می کنند؟! مثلاً عده ای می گویند: شاید به خاطر دست و پا گم کردن عمر بوده است که مسئله به این واضحی را فراموش کرده!! شرح المقاصد تفتازانی ۲/۲۹۴ و دیگری می گویند: ناراحتی مرگ پیامبر قدرت تفکر را از عمر گرفت بطوری که مرتب می گفت: بخدا سوگند او نمرده است بلکه بسوی پروردگار خویش به آسمان رفته است!! یک نفر نیست به گوینده این توجیه خنک بگوید: اگر اینچنین بود پس چرا خود عمر فریاد می کشد که: ... گردنش را می زنم؟! الغدير: ۷/۱۸۴. از آنجا که محبت انسان را کر و کور می نماید، شاعر، این گفته عمر را مدح او دانسته و آنرا حاکی از محبت وی به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تلقی می نماید!! غافل از آنکه غفلت خلیفه نسبت به آیات ذکر شده با هیچ توجیهی پرده پوشین خواهد شد؛ آنهم جایی که بدن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بدون جان در میان منزلش غریب و تنها افتاده باشد! و تعجب آنجا زیادتر می شود که همین عمری که مثلاً بقول این شاعر از محبت چنین گریبان چاک زده و تحمل مرگ رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را ندارد!! دو یا سه شبانه روز در مراسم تدفین و غسل پیامبر شرکت نمی کند و خود را محور دار نزاع بر سر خلافت آنحضرت می نماید!! (سجاد)

بفرمائید خلیفه شوید!!

بعد از آنکه: اُمَّتِ یَتِیْمٍ شَدَّ پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بهم ریخته و هر کس بسویی چشم دوخته و در زمینه ای بحث می کند و در این میان، عمر و ابوبکر هر کدام بیعت را به یکدیگر تعارف می کنند!! آنهم قبل از آنکه از دیگران نظر سنجی بعمل آورند!! گویا هیچ کس به کسی نیست و تاریکی همه جا را گرفته است؛ عمر به یارش ابوبکر رو می کند و می گوید: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و ابوبکر به عمر می گوید: نه! تو دستت را بده تا من با تو بیعت کنم! هر کدام از این دو نفر تلاش می کند دست دیگری را برای بیعت بکشایند؛ و از طرفی ابوعبیده جراح – گورکن معروف مدینه (۱) نیز که با آن دو است مردم را به سوی این دو (شیخین) متوجه می کند (۲)!

بشنوید از بدن بی جان مطهر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)!

از طرفی وصی بحق و بزرگوار پیامبر علی (علیه السلام) و عترت پاک پیامبر و

ص: ۲۲۱

۱- در جلد پنجم ص ۳۱۴ و ۳۱۵ آدرس داده شده است ولی نبود تحقیق شود.

۲- تاریخ الطبری: ۳/۱۹۹.

بنی هاشم در حالی که بدن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مقابلشان بود مشغول سوگواری بودند و درب را بر روی مردم بسته بودند، اصحاب پیامبر نیز پیامبر را در میان خانواده اش رها کرده و پشت به آنحضرت و رو به نزاع بر سر خلاتش کردند (۲) تا آنکه سه روز (۳) و به قولی از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه یا شب چهارشنبه (۴) بدن پیامبر دفن نشد و به روی زمین بود تا آنکه بالاخره اهل بیت آنحضرت بدن مبارکش را دفن کردند و هیچکس جز نزدیکان آنحضرت در مراسم تدفینش شرکت نداشت (۵) و بدن مبارکش در شب و یا اواخر شب به خاک سپرده شد (۶) و هیچیک از افراد مدعی خلافت خیر از دفن پیامبر نداشتند مگر آنکه در نیمه های شب در خانه هایشان صدای ضعیفی از بیلهایی که قبر پیامبر را با آن هموار می کردند بگوششان

ص: ۲۲۲

۱- سیره ابن هشام: ۴/۳۳۶ _ الرياض النضرة: ۱۶۳.

۲- طبقات ابن سعد: ص ۸۲۱ ط لیدن ج ۲ _ من القسم الثاني ص ۷۶.

۳- تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۷۱ _ تاریخ ابی الفداء: ج ۱ ص ۱۵۲.

۴- طبقات ابن سعد ط لیدن ج ۲ ص ۵۸ و ۷۹، سیره ابن هشام: ۴/۳۴۳ و ۳۴۴، مسند احمد: ۶/۲۷۴، سنن ابن ماجه: ۱/۴۹۹، سیره ابن سیدالناس: ۲/۳۴۰، تاریخ ابی الفداء: ۱/۱۵۲ و می نویسد: الاصح دفنه ليله الاربعاء = صحيح آنتست که بدن آن حضرت شب چهارشنبه دفن شد، تاریخ ابن کثیر: ۵/۱۷۱ می نویسد: هو المشهور عن الجمهور = نظريه همه اهل فن همین است و باز می گوید: و الصّحيح انه دفن ليله الاربعاء نظر صحيح آنتست که پیامبر شب چهارشنبه دفن شدند، سیره حلبی: ۳/۳۹۴، شرح المواهب از زرقانی: ۸/۲۸۴، سیره زینی دحلان چاپ شده در حاشیه سیره حلبی: ۳/۳۸۰.

۵- طبقات ابن سعد: ص ۸۲۴ ط لیدن و: ج ۲ از قسم دوّم: ۷۸.

۶- سنن ابن ماجه: ۱/۴۹۹، مسند احمدك ۶/۲۷۴.

می خورد (۱) و عمر و ابوبکر در مراسم تدفین پیامبر نبودند!! (۲)

سنگ سخت به حمایت از خلیفه....

بعد از آنکه: تاریخ چشمش به عمر بن الخطاب می افتد که مانند سنگ سخت و محکم و استوار در اطراف ابوبکر به رفت و آمد پرداخته و چنان عربده می کشد و سخن زور می گوید که دهانش را کف گرفته است!! (۳)

هر که مخالفت کند بینی اش را می بُرم!!

و بعد از آنکه: تاریخ صدای عصبیت، و بلند یار پیامبر و بزرگ جنگجوی بدر، یعنی حباب بن منذر را می شنود، که به روی ابوبکر شمشیر می کشد، و فریاد برمی آورد: بخدا قسم! هر کس خلاف آنچه می گویم، بگوید، بینی اش را با شمشیر می بُرم! منم آنکه می توانم پشتوانه رار بگیرم و پشتوانه تو (ابوبکر) نیستم پس تو را اعتباری نیست! منم آنکه میتوانم اعتبار دهم! منم پدر آن شیر بچه ای که در بیشه شیران است! پس به حباب _ که با این سخنان به ابوبکر اعتراض

ص: ۲۲۳

۱- طبقات لابن سعد ص ۸۲۴ چاپ لیدن و: ج ۲ از قسم دوم ص ۷۸، مسند احمد: ۶/۲۷۴، سیره ابن هشام: ۴/۳۴۴، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۷۰.

۲- به نقل از ابن ابی شیبه، چنانچه در کنز العمالک ۳/۱۴۰ آمده است.

۳- طبقات ابن سعد: چاپ لیدن ۲/۷۸۷ و از قسم دوم: ص ۵۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱/ ص ۱۳۳.

می کند _ گفته می شود(۱) در صورتی که بخواهی به ابوبکر اعتراض کنی خداوند تو را می کشد! و حباب می گوید: نه! بلکه تو مرا می کشی نه خدا! و یا می گوید: نه خدا، بلکه تو را می بینم که قصد کشتن مرا کرده ای! (۲) و بالاخره حباب بن منذر محاصره می شود و سپس دستگیر شده و شروع به کتک زدنش می کنند و لگد بر شکمش زده می شود و او را به زمین خوابانده و خاک در دهانش می کنند.(۳)

نیزه ام را با خونتان حنا می بندم!!

و بعد از آنکه: تاریخ شخص سومی را می بیند که از بیعت با ابوبکر سرباز می زند و فریاد برمی آورد که: هان! بخدا سوگند! تمامی تیرهایی که در تیردان دارم به طرف شما پرتاب می کنم! و نیزه ام را با خونتان حنا بسته و رنگین می نمایم! و تا زمانی که شمشیر در دست دارم به شما حمله می کنم! و با تمامی افراد و اطرافیان و هر که با من باشد و حتی فرزندان و خانواده ام با شما می جنگم! (۴)

ص: ۲۲۴

-
- ۱- آنچه از عبارات برمی آید گوینده این حرف کسی جز عمر بن خطاب نمی باد.
 - ۲- صحیح بخاری: ۱۰/۴۵، مسند احمد: ۱/۵۶، البیان و التبین: ۳/۱۸۱، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۹، عقد الفرید: ۲/۲۴۸، الامامه و السیاسة: ۱/۹، تاریخ طبری: ۳/۲۰۹ و ۲۱۰، تاریخ ابن اثیر: ۲/۱۳۶ و ۱۳۷، الزیاض النّظره: ۱/۱۶۲ و ۱۶۴، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۶ و ج ۷/۱۴۲، الصفوه: ۱/۹۷، تیسیر الوصول: ۲/۴۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۸ و ج ۲/۴، سیره حلبی: ۳/۳۸۷، ابوبکر الصّدیق، اثر استاد محمدرضا مصری: ۲۵.
 - ۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۱۶.
 - ۴- الامامه و السیاسة: ۱/۱۱، تاریخ طبری: ۳/۲۱۰، تاریخ ابن اثیر: ۲/۱۳۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۸، سیره حلبی: ۳/۳۸۷.

گرد و غباری که جز با خون آرام نمی شود....

بعد از آنکه: تاریخ شخص چهارمی را می بیند که بیعت اینگونه _ بیعت گرفتن با زور شمشیر _ را مذمت کرده و مسخره می نماید!! و هیزم برای آتش جنگ آماده می کند و می گوید: براستی که گرد و غباری می بینم که جز با خونریزی آرام نمی شود!^(۱)

بکشید سعدبن عباده را که آشوبگر است!!

بعد از آنکه: تاریخ کسی چون سعدبن عباده _ سرکرده خزر جیان _ را می بیند که چگونه در گرداب خواری و ذلت افتاده است و چگونه زیر پاهای آنان پایمال می شود و نسبت به او فریاد زده می شود که: بکشید سعد را! خدا او را بکشد! که سعد منافق شده است! و یا گفته می شود: سعد قصد آشوب و فتنه دارد! و عمر چگونه بالای سر سعد ایستاده و فریاد برمی آورد که: ای سعد! بر آن شده ام که تو را لگد کوب کنم بطوری که اعضایت له شود!! و یا: بطوری که چشمانت از حدقه بدر آید!^(۲)

اگر یک تار مو از سر سعد کم شود...

بعد از آنکه: تاریخ قیس بن سعد را می بیند که ریش عمر را گرفته! و می گوید: بخدا قسم! اگر یک تار موئی از سر سعدبن عباده کم شود تا

ص: ۲۲۵

۱- انی لأری عجاجه.... به الغدیر رجوع شود ج ۲۵۳۳ ط ۲.

۲- مسند احمد: ۱/۵۶، عقد الفرید: ۲/۲۴۹، تاریخ طبری: ۳/۲۱۰، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۹، الریاض النضره: ۱/۱۶۲ و ۱۶۴، سیره حلبی: ۳/۳۸۷.

یک دندان سالم در دهانت هست، دست از سرت برنمی دارم! و یا آنکه: اگر یک تار مو از سر سعد کم شود تا بدنت را از هم متلاشی نکنم دست از سرت برنخواهم داشت!^(۱)

این سگ را بگیرید...!!

بعد از آنکه: تاریخ زبیر را می بیند که با شمشیر کشیده فریاد برمی آورد: تا به نفع علی از همه شما بیعت نگیرم، هرگز شمشیرم را غلاف نخواهم کرد! و عمر در جواب فریاد می زند: این سگ را بگیرید! تا آنکه بالاخره شمشیر را از دست زبیر گرفته و بر سنگ می زند تا می شکند!^(۲)

مقداد هم کتک می خورد! خانه وحی نیز امنیت ندارد!!

بعد از آنکه: مقداد این صحابی بزرگ رسول خدا را می بیند که برای ساکت کردنش به سینه اش می کوبند! و حباب بن منذر را کتک خورده و بینی شکسته و دست شکسته می بیند! و عدّه ای را می بیند که خانه نبوت و پناهگاه امت و خانه شرافت مسلمین _ خانه فاطمه و علی (علیها السلام) را بهترین پناهگاه دانسته و آنجا را مأمن و پناهگاه خود قرار داده اند! اما با این حال آنان نیز امنیت ندارند!! و آنها نیز مورد ارباب و

ص: ۲۲۶

۱- تاریخ طبری: ۳/۲۱۰، سیره حلبی: ۳/۳۸۷.

۲- الامامه و السیاسه: ۱/۱۱، تاریخ طبری: ۳/۱۹۹، الریاض النضره: ۱/۱۶۷، شرح ابن ابی الحدید: ۱/۵۸ و ۱۳۲ و جلد: ۲/۵ و ۱۹.

ترس و وحشت قرار می گیرند! (۱)

عمر برای آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) حرکت می کند!!

و این ابوبکر است که بر مسند خلافت تکیه زده و عمر را به طرف خانه نبوت روانه می کند و به او می گوید: برو و به آنها بگو، باید در محضر خلیفه رسول الله!! حاضر شوید و با او بیعت کنید!! و اگر از آمدن ممانعت کردند پس با آنان بجنگ!! پس عمر با شعله ای از آتش بطرف خانه فاطمه رو می کند!! تا آنکه خانه را بر اهلش به آتش کشید!! فاطمه سر راه او قرار می گیرد و خطاب به عمر می گوید: يَا بْنَ الْخَطَّابِ!! أَجِنْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ ای پسر خطاب! آیا واقعاً آمده ای خانه ما را به آتش بکشی؟! قال نَعَمْ! و عمر در جواب فاطمه می گوید: آری! مگر آنکه مانند سایر مردم و مسلمانان با ابوبکر بیعت کنید!! (۲)

بودن فاطمه (علیها السلام) در خانه، مانع آتش زدن نیست!!

و بعد از آنکه: تاریخ، هجوم وحشیانه یک گروه ریاست طلب را به خانه اهل وحی می بیند، می بیند که چگونه خانه فاطمه مورد حمله وحشیانه موخسونت بار قرار می گیرد!! (۳) و رهبر آنان، عمر بن خطاب را می بیند که چگونه درخواستا همیزم برای سوزاندن خانه فاطمه

ص: ۲۲۷

۱- تاریخ طبری: ۳/۲۱۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۵۸.

۲- عقدالفرید: ۲/۲۵۰، تاریخ ابی الفداء: ۱/۱۵۶، اعلام النساء: ۳/۱۲۰۷.

۳- اموال ابی عیید: ۱۳۱ الامامه و السیاسه: ۱/۱۸، تاریخ طبری: ۴/۵۲، مروج الذهب: ۱/۴۱۴، عقدالفرید: ۲/۲۵۴، تاریخ یعقوبی: ۲/۱۰۵.

می نماید!! و چنان فریاد می زند که کف دهانش را گرفته که: بخدا قسم! خانه را بر اهلس به آتش می کشم! مگر آنکه از خانه خارج شوید و با ابوبکر بیعت نمائید!! به عمر گفته می شود: در این خانه فاطمه است!! اما در جواب فریاد می کشد که: اگر چه فاطمه در خانه باشد خانه را به آتش می کشم!! (۱)

عمر در راه آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام)!!

و بعد از آنکه: تاریخ می شنود که ابن شحنه می گوید: بدون شک عمر رو به سوی خانه علی کرد تا خانه را با هر کس در آنست به آتش کشد، که فاطمه سر راه او قرار گرفت! پس خطاب به فاطمه فریاد برآورد: مانند مسلمانان با ابوبکر بیعت کنید!! (۲)

فاطمه (علیها السلام): ای پدر! وای! از دست عمر و ابوبکر!

بعد از آنکه: تاریخ صدای ناله و شیوه بانوئی اندوهگین و غم زده و دلخسته _ همان پاره تن پیامبر _ را می شنود، در حالی که از پرده بیرون آمده و با اشک و گریه و با بلندترین صدای خود فریاد بر می آورد: یا اَبْتَاةُ یا رَسُوْلَ اللهِ!! ای پدر! ای رسول خدا! بیا و بین که بعد از تو پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه ها بر سر ما آوردند! و از دست

ص: ۲۲۸

۱- تاریخ طبری: ۳/۱۹۸، الامامه و السیاسه: ۱/۱۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۴ و جلد ۲/۱۹، اعلام النساء: ۳/۱۲۰۵.

۲- تاریخ ابن شحنه در حاشیه الکامل ابن اثیر: ۷/۱۶۴.

این دو نفر چه ها کشیدیم!! (۱)

فاطمه (علیها السلام): ای ابوبکر! چه زود بر اهل پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تاختید!!

و پس از آنکه: تاریخ فاطمه را می بیند که از دل و جان فریاد می کشد! و شیون و زاری می کند! و در حالی که زنان هاشمی او را همراهی می کنند، با صدای بلند و جانسوز فریاد برمی آورد: ای ابوبکر! چه زود بعد از پیامبر بر خانواده او تاختید و به تاراجشان بردید! بخدا قسم! که هرگز با عمر سخن نخواهم گفت تا خدا را ملاقات کنم!! (۲)

عمر: بیعت کن! وگرنه گردنت را می زنیم!!

و بعد از آنکه: تاریخ شاهد و ناظر است، و می بیند که چگونه پیکر و اسطوره پاکی و بزرگواری یعنی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دستگیر می کنند و مانند شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود! با دستهای بسته او را برای أخذ بیعت با بدترین حالت می کشانند (۳) و این مردم هستند که به نظاره و تماشا ایستاده اند! و هیچ اقدامی نمی کنند! و به علی گفته می شود: بیعت کن! و این علی است که

ص: ۲۲۹

-
- ۱- الامامه و السياسة: ۱/۱۳، اعلام النساء: ۳/۱۲۰۶، الامام علی بن ابی طالب اثر عبدالفتاح عبدالمقصود: ۱/۲۲۵.
 - ۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۴ و ۲/۱۹.
 - ۳- عقدالفرد: ۲/۲۸۵، صبح الاعشی: ۱/۲۲۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی: ۳/۴۰۷.

می گوید: اگر بیعت نکنم چه می شود! و عمر به او می گوید: در این صورت به آن خدائی که جز او خدائی نیست گردنت را می زنیم!! (۱) و علی در جواب عمر می گوید: در اینصورت بنده راستین خدا و برادر رسول خدا را کشته اید!! (۲)

علی (علیه السلام): ای برادر! نزدیک است مرا بکشند!!

بعد از آنکه: تاریخ می بیند برادر پیامبر _ یعنی علی _ به قبر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پناه می برد و خود را روی قبر پیامبر انداخته و با گریه و ناله فریاد می زند: ای برادر! ببین که چگونه این مردم نانجیب و بدون اصل، مرا تضعیف می نمایند! و نزدیک است مرا بکشند و خونم بریزند!! (۳)

نصیحت گورکن مدینه به برادر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)!!

بعد از آنکه: تاریخ _ در آن روزی که علی را برای بیعت در کوچه های مدینه می کشاندند _ صدای عربده ابو عبیده جراح، گورکن مدینه را می شنود که خطاب به علی (علیه السلام) فریاد می زند: ای پسر عم!! تو هنوز جوانی! و اینان بزرگان و شیوخ قوم تو هستند و هر چه باشد تو تجربه ایشان را نداری! و جز این نیست که ابوبکر برای این مقام

ص: ۲۳۰

۱- اِذْنَ وَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ، نَضْرِبُ عُنُقَكَ!!

۲- اِذْنَ تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللّٰهِ وَ اَخُو رَسُولِهِ! رجوع شود به: الامامه و السّياسه: ۱/۱۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۸ و ۱۹، اعلام النّساء: ۳/۱۲۰۶.

۳- الامامه و السّياسه: ۱/۱۴.

لائق تر از تو و نیرومندتر و سخت کوش تر از توست!!(۱) پس بیا و این امر (خلافت) را تسلیم ابوبکر کن و به او واگذار!! که اگر بعد از این بخت یاریت کرد و زنده بودی و روزگار اجازه داد، بالاخره زمانی خواهد رسید که تنها تو در آن زمان برای این امر (خلافت) سزاوارتر و شایسته تر خواهی بود و حق تو خواهد بود، چرا که تو را امتیازاتی است که دیگران ندارند، از جمله آنکه فضیلت و دین تو و علم و دانائی تو و سابقه تو در اسلام آوردن و تبار تو و نسبت دامادیت به پیامبر بر هیچکس مخفی نیست!!(۲)

جز با علی (علیه السلام) بیعت نمی کنیم!!

و پس از آنکه تاریخ گروه انصار را می بیند که در آن روز سخت که هیچکس بکسی نبود فریاد برآورده و می گفتند: ما جز با علی با کسی دیگر بیعت نمی کنیم!!

یکی از ما و یکی از شما خلیفه شود!!

و بعد از آنکه: یکی از بدریون(۳) فریاد می زند: بهترین کار آنست که فرمانروائی از گروه ما، و فرمانروائی از گروه شما حکمفرما باشند!! و عمر در این هنگام فریاد می زند: اگر نظر تو اینست و چنین می خواهی

ص: ۲۳۱

۱- آیا پیامبر این را نمی دانست!!

۲- الامامه و السیاسه: ۱/۱۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۵.

۳- به مبارزان جنگ بدر، بدریون گفته می شد، چرا که هر کس در جنگ بدر شرکت کرده بود مسلمانان امتیاز مهمی برای او قائل بودند.

ابوبکر: ما فرمانروا و شما وزرای ما!!

و پس از آنکه تاریخ به ابوبکر می نگرد که خطاب به انصار فریاد می زند: ما فرمانروایانیم و شما وزراء و دستیاران ما!! و این امر (خلافت) بین ما و بین شما نصف می شود همانطور که یک برگ خرما (یا یک دانه باقلا) را به دو نیم می کنند!! (۲)

عربده ای در عصر کنونی ما!!

بعد از آنکه: تاریخ عصر ما صدای حافظ ابراهیم شاعر نیل را می شنود؛ در قصیده ای که با آن عمر را ستایش می کند!! و می گوید: مَدَّتْ لَهَا الْأَوْسُ كَفًّا كَيْ تَنَاوَلَهَا *** فَمَدَّتِ الْخَزْرَجُ الْأَيْدِي تُبَارِيهَا

وَ ظَنَّ كُلُّ فَرِيقٍ أَنَّ صَاحِبَهُ *** أَوْلَى بِهَا وَ أَتَى الشَّحْنَاءُ آتِيهَا (۳)

ص: ۲۳۲

۱- مَنَّا أمير و منکم أمير و قول عمر: اذا كان ذلك فمت إن استطعت!! رجوع شود به: صحیح بخاری: باب مناقب ابوبکر. و در باب رجم حبلی (زن حامله) ج ۱۰/۴۵، طبقات ابن سعد: ۲/۵۵ و ۳/۱۲۹، البیان و التبيين از جاحظ: ۳/۱۸۱، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۹، التمهید از باقلانی: ۱۹۷، تاریخ طبری: ۳/۲۰۶ و ۲۰۹، مستدرک حاکم: ۳/۶۷، الرياض النضرة: ۱/۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴، تاریخ ابن کثیر: ۵/۱۴۶، تیسیر الوصول: ۲/۴۱ و ۴۵.

۲- صحیح بخاری: در باب مناقب ابوبکر، البیان و التبيين: ۱/۱۸۱، عیون الاخبار از ابن قتیبہ دینوری: ۲/۲۳۴، طبقات ابن سعد: ۲/۵۵ و ۳/۱۲۹، العقد الفرید: ۲/۱۵۸، تیسیر الوصول: ۲/۴۵۲، سیره حبلی: ۳/۳۸۶، نهاییه از ابن اثیر: ۱/۱۳ با عبارت کَقَدَّ الْاِبْلَمَه بِجای عبارت کَشَقَّ الْاِبْلَمَه، تاج العروس: ۸/۲۰۵.

۳- نژاد اوس دستش را دراز کرد به امید آنکه مقام جانشینی پیامبر را به چنگ هود درآورد * که ناگهان نژاد خزرج نیز دستش را گشود تا از نژاد اوس کم نیاورد _ هر یک از دو گروه چنان پنداشتند که رئیس خود * به کسب مقام خلافت سزاوار است و اینجا بود که دشمنی ها و کینه ها پای به میدان گذاشتند! رجوع شود به: قصیده عمریه از دیوان حافظ ابراهیم شاعر النیل چاپ السَّعَادَه مصر ص ۹۰ و با شرح مصطفی الدمیاطی ص ۳۸.

ای رسول خدا کجائی بیا و ببین! بعد از تو چه خبره‌است!!

و بعد از آنکه: تاریخ، صدای مادرِ مَسَطَحِ فرزند ائانه را می شنود که نزدیک قبر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می آید و با ناله و شیون می گوید:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَبْتَهُ ** * لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تُكْتَرِ الْخُطْبُ

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَابِلَهَا ** * وَ أَخْتَلَّ قَوْمَكَ فَاشْهَدُهُمْ وَلَا تَغِبْ (۱)

همه در هراس و طمع...

آری! تمامی آنچه که نقل شد را تاریخ گفته و می گوید و خواهد گفت، اینها و مطالبی دیگر بود که توده مردم آنروز را تهدید می کرد و همه را به هراس انداخته بود و هیچکس را در آن برهه از زمان توان اصلاح آن قوم نابکار نبود، و آن همه درگیری و بی نزاکتی ها در آن

ص: ۲۳۳

۱- ای رسول خدا! بیا و ببین که: بعد از تو چه خبرها و چه درگیری هائی رخ داد * که اگر تو حضور داشتی هرگز هر کس خطبه نمی خواند! * همانا ما با از دست دادن تو مانند زمینی شدیم که آن زمین را بهره ای از باران نیست!! * بیا و ببین که چگونه در میان امت اختلاف افتاده است پس شاهد آنها باش و آنان را بحال خود وامگذار!! رجوع شود به: طبقات ابن سعد: ص ۸۵۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۲ و ۲/۱۷ که این دو بیت را همراه با ابیات دیگر این شعر، به نقل از فاطمه زهرا (علیها السلام) در سوگ پدر عزیزش نقل می کند.

روز، حتی برای یک نفر از امت! حرمت و کرامتی باقی نگذاشت تا بلکه او در مقابل آن همه آشوب‌ها و فتنه‌ها یک تنه بایستد!!

مسلمانان آنروز چون مادّه شتری که....!!

و از طرفی مسلمانان آن روز را چنان از هرج و مرج مست شده می‌دیدید _ که البته مست هم نبودند! بلکه در کمال عقل چنین می‌کردند _ که با ضمائر خود می‌گفتند یک چندی درنگ کن تا از سنگینی آشوبها و فتنه‌ها بگذرد تا آنکه بالاخره غائله ختم شود و آن روشی را که بنیاد نهادند آشکار گردد و گمراهان از ره یافتگان در لابلای تاریخی شبی که خود ساخته بودند! شناخته شوند! که آنچه در موقعیت کنونی اتفاق افتاده است عدّه‌ای را همانند مادّه شتری که بیچه‌اش را از دست داده ناله و زاری می‌کند و از زمینی به زمین دیگر در جستجوش بیچه‌اش می‌رود، و چه بسیار جستجو می‌کند و او را نمی‌یابد و انگشت بدن‌دان می‌گزد نموده است و چه بسا ناله‌ای که برای ناله‌کننده آن سودی ندارد!!

و چه بگویم درباره خلافتی که از فتنه‌های زمان جاهلیت است!!

بعد از آنکه: ابوبکر و عمر آن را کار بدون فکر و تأمل را همچون

کارهای بدون تدبیر زمان جاهلیت می بینند (۱) که خدا مسلمانان را از شرش در امان داشت!! (۲)

عمر: هر که دوباره مرتکب چنین بیعی شد، او را بکشید!

بعد از آنکه: عمر دستور می دهد هر کس که بعد از این، به چنین بیعت فتنه گونه ای رو کرد او را بقتل برسانند! (۳)

عمر: بیعت بدون مشورت با مرگ همراه است!!

بعد از آنکه: عمر در روز سقیفه می گوید: کسی که بدون مشورت با مسلمانان با فرمانروائی بیعت کند بیعتش پذیرفته نیست و هیچ فرمانروائی نیز حق بیعت گرفتن را ندارد! که اگر خلاف این عمل شود جای تعجب نیست که هر دوی آنها کشته شوند!! (۴)

ص: ۲۳۵

۱- تاریخ طبری: ۳/۲۱۰.

۲- التمهید از باقلانی: ۱۹۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۱۹، صحیح بخاری در بابی رجم الحبلی (سنگسار کردن زن حامله بخاطر زنا، در صورتی که شوهردار باشد): ۱۰/۴۴، مسند احمد: ۱/۵۵، تاریخ طبری: ۳/۲۰۰، انساب الاشراف از بلاذری: ۵/۱۵، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۸، تیسیر الوصول: ۲/۴۲ و ۴۴، کامل ابن اثیر: ۲/۱۳۵، نهایه ابن اثیر: ۳/۲۳۸، الریاض النضره: ۱/۱۶۱، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۶۴، سیره حلبی: ۳/۳۸۸ و ۳۹۲، الصواعق المحرقة: ۸۰۵ و می گوید: سند این روایت صحیح است! تمام المتون از صفدی: ۱۳۷، تاج العروس: ۱/۵۶۸.

۳- التمهید از باقلانی: ۱۹۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۳ و ۱۲۴، الصواعق المحرقة از ابن حجر: ۲۱.

۴- صحیح بخاری باب رجم حبلی (سنگسار کردن زن حامله بخاطر زنا): ۱۰/۴۴، مسند احمد: ۱/۵۶، سیره ابن هشام: ۴/۳۳۸، نهایه از ابن اثیر: ۳/۱۷۵، تیسیر الوصول: ۲/۴۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۲۸، تاریخ ابن کثیر: ۵/۲۴۶.

عمر: علی (علیه السلام) از من و ابوبکر به خلافت اولویت دارد!!

و بعد از آنکه عمر به ابن عباس می گوید: بدون شک علی در میان شما از من و ابوبکر به خلافت اولویت دارد!! (۱)

عمر بیشتر از خدا و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) صلاح اُمَّت را می داند!!

و بعد از آنکه عمر می گوید: بخدا قسم که ما این کار (غضب خلافت) را هرگز بخاطر دشمنی نکردیم! بلکه تنها بخاطر آن بود که دیدیم علی جوان و کم سنّ و سال است! و گمان آن داشتیم که عرب و طائفه قریش بخاطر کینه هائی که از او به داشتند گرد او جمع نشوند!! و ابن عباس در جواب عمر می گوید: پس چگونه بود که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) علی را برای نبرد با یلان و پهلوانان جنگی عرب به میدان می فرستاد و او آنان را بزمین می زد و با این حال هرگز پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) او را جوان و کم تجربه نشمرد!! تعجب است که فقط تو و رفیقت او را

ص: ۲۳۶

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۴ و ۲/۲۰ و ۱۱۵، محاضرات از راغب اصفهانی: ۷/۲۱۳، حافظ ابن السمان نقل می کند که دو نفر عرب بیابانی نزد عمر آمدند و با هم نزاعی داشتند، عمر رو به علی (علیه السلام) کرده و گفت: بین این دو قضاوت کن! پس یکی از آن دو عرب با اعتراض به عمر گفت: آیا این شخص بین ما قضاوت کند؟! عمر به او حمله کرد و گفت: وای بر تو آیا این مرد را می شناسی؟! هذا مولای و مولای کل مؤمن و من لم یحکم مولاه فلیس بمؤمن!! همانا او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر کس مولایش درباره او قضاوت نکند مؤمن نیست!!! رجوع شود به: الریاض النضره: ۲/۱۷۰ و ذخائر العقبی از محبّ الدّین طبری: ص ۶۸ و وسیله المآل از شیخ أحمد بن باکثیر مکی و مناقب خوارزمی ص ۹۸ و صواعق محرقة ص ۱۰۷ که از حافظ دارقطنی نقل کرده است و قریب به همین مضمون در: شرح المواهب: ص ۱۳ و الفتوحات الاسلامیه ۲/۳۷۰.

جوان و کم تجربه می خوانید!! (۱)

علی (علیه السلام) مظلوم است!!

و بعد از آنکه عمر در جواب ابن عباس می گوید: ای ابن عباس! بدون شک دوست علی مظلوم است!! و ابن عباس در جواب عمر می گوید: شما او را کم تجربه و جوان می خوانید؟! شما را بخدا قسم! پس چگونه خداوند او را کم تجربه و جوانش نمی داندت و دستور می دهد که علی سوره برائت را از ابوبکر بگیرد!! (۲)

علی (علیه السلام): ای عمر بدوش پستانی را که نیمی از آن مال توست!!

و بعد از آنکه پدر دو سبط (۳) پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می گوید: همانا من بنده خدایم و برادر رسول خدایم (۴)، من به این امر (خلافت) سزاوارتر از شما هستم، هرگز با شما بیعت نخواهم کرد در صورتی که شما به بیعت کردن با من سزاوارترید!! در این هنگام عمر فریاد می زند که: تا بیعت نکنی هرگز تو را رها نمی کنیم؛ و علی می گوید: ای عمر! بدوش پستان خلافت را که نیمی از آن برای توست (۵).

ص: ۲۳۷

۱- محاضرات راغب اصفهانی: ۷/۲۱۳، کنز العمال: ۶/۳۹۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۲۰ و ۱۱۵.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۱۸.

۳- سبط: فرزند دختری.

۴- أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ.

۵- الامامه و السیاسة: ۱/۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۵. توضیح: احلب یا عممر! حلباً لك شطره: ضرب المثلی است در عرب که ترجمه لفظی آن عبارت است از: ای عمر بدوش پستان شیر را، شیری که نصف آنم مال توست کنایه از آنکه تمام این تهدیدات و سخت گیری های تو بخاطر آنست که نیمی از خلافت از آن تو خواهد شد و تو برای آن نیمه خودت اینگونه تلاش مذبحانه می کنی! (سجاد)

علی (علیه السلام): خلافت را از خاندان محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خارج نکنید که...

و بعد از آنکه آنحضرت (علیه السلام) می فرماید: شما را بخدا قسم! شما را بخدا قسم! ای گروه مهاجرین! خلافت و فرمانروائی محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را از خاندانش بیرون نکنید! و از درون خانه اش به خانه هایتان نبرید! و حقّ و شأن و منزلت و مقام خاندان محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را در میان مردم از بین نبرید! ای گروه مهاجرین! بخدا قسم! ما سزاوارترین مردم به خلافت هستیم چرا که تنها مائیم که لقب أهل البیت را دارا هستیم و تنها ما سزاوارتر از شما به خلافت هستیم! با توجه به آنکه فقط در میان ما کسی است که: کتاب خدا را خواند(۱) و به سنتهای خداوند آگاه است، و از تدبیر امور خلق مطلع است، و تنها کسی است که می تواند ناملازمات را از امت دور نماید، و آنچه را که مردم شایسته آنند بطور مساوی و به عدالت در میانشان تقسیم نماید، بখেهدیا قسم که چنین شخصی تنها، در میان ماست! پس بیائید و از هواهای نفسانی و شیطانیتان پیروی نکنید، که اگر چنین کردید بدون شک از راه خداوند گمراه و منحرف می شوید و هر چه بیشتر از راه حق دور خواهید شد.(۲)

ص: ۲۳۸

۱- شاید اشاره به خواندن سوره براءت توسط شخص حضرت علی (علیه السلام) می باشد. (سجاد)

۲- الامامه و السیاسة: ۱/۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۵.

علی (علیه السلام): هرگز در گمانم آن نمی رفت که...

و بعد از آنکه علی (علیه السلام) می فرماید:

پس از آنکه پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از دنیا رفت مسلمانان بر سر خلافتِ بعد از او به نزاع و کشمکش پرداختند و این در صورتی بود که بخدا قسم! هرگز در گمانم آن نمی رفت و در ذهنم نمی گذشت که عرب بعد از محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) این امر (خلافت) را از اهل بیتش (خاندانش) منحرف کنند! و پس از آنحضرت خلافت را از من دور سازند؛ و هیچ چیز مرال بیشتر به تعجب و انداشت مگر زمانی که دیدم مردم سراسیمه بسوی ابوبکر در شتابند و پشت سر هم برای بیعت با ابوبکر ازدحام کرده اند، پس من دستم را بستم (۱) و این در حالی بود که من از میان کسانی که ادعای خلافت و جانشینی بعد از محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را داشتند سزاوارترین آنها بودم!

علی (علیه السلام) دیر آمده است!!

و بعد از آنکه علی کرم الله وجهه (۲) شبها فاطمه (علیها السلام) را بر استر سوار کرده و برای پیدا کردن یاور، در خانه ها و محافل مهاجرین و انصار می رود!! و آنان در جواب او می گویند: ای دختر رسول خدا! دیر آمدی! کار از کار گذشته است! ما دیگر با این مرد (ابوبکر) بیعت

ص: ۲۳۹

۱- کنایه از بیعت نکردن آنحضرت است.

۲- کرم الله وجهه یعنی: خداوند مقام او را نزد خود محترم دارد؛ عبارتی است که اهل سنت بعد از نام حضرت علی (علیه السلام) جهت احترام به آن حضرت ذکر می نمایند. (سجاد)

کردیم!! و اگر شوهرت و پسر عمویت علی قبل از ابوبکر برای بیعت نزد ما می آمد با او بیعت می کردیم و هرگز از بیعتش سرپیچی نمی کردیم(۱)!!

علی (علیه السلام): آیا می گوئید بدن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را رها کنم و...

و علی کرم الله وجهه در جواب می گوید: آیا شما می گوئید بدن شریف پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را در خانه اش رها کنم و بر سر خلافت او به نزاع پردازم؟! و فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَام) می گوید: ابوالحسن کاری نکرده مگر آنکه بجا کرده است و آنان کاری کردند که بجز خدا کسی بحساب آنان نمی رسد و کسی جز خدا از آنان بازخواست نمی کند!!(۲)

علی (علیه السلام): ابوبکر جامه خلافت را ربود!!

و بعد از آنکه علی (علیه السلام) می فرماید: هان! بخدا قسم که پسر ابی قحافه (ابی بکر) جامه خلافت را در صورتی پوشید که بخوبی می دانست موقعیت من نسبت به خلافت همانند محور و ستون آهنینی برای آسیا می باشد که همه چیز در گرد او بحرکت درمی آید و همچون آبشار بزرگی هستم که علوم و معارف از آن با شتاب سرازیر است و بال هیچ پرنده ای توان رسیدن به بالای آن را ندارد!

ص: ۲۴۰

۱- الامامه و السیاسة: ۱/۱۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱/۱۳۱ و ۲/۵.

۲- همان.

علی (علیه السلام): بر خفقان زمان خود صبر پیشه می کند!

پس من در این هنگام لباس خلافت را رها کرده و پیراهن (کناره گیری) را به تن کردم و از خلافت چشم پوشی کردم و در کار خود اندیشه کردم و دو راه بیشتر در مقابل خود نیافتم یا آنکه با دست خالی و تنهای تنها برخیزم و بر او بتازم و یا آنکه بر این تاریکی کور کننده صبر نمایم، صبری که بزرگسالان را فرسوده می کند و خردسالان را پیر و فرتوت می نماید و مؤمن را تا دم مرگ خار و ذلیل می کند پس به این نتیجه رسیدم که راه صبر از این دو راه به خرد و عقل نزدیک تر است؛ پس صبر کردم، صبری که گویا در چشمم خار رفته و راه گلویم را استخوان بسته است!! چرا که می دیدم که چگونه میراثم را به یغما و به تاراج می برند.

گوی خلافت باز هم بطرف مردی خشن و درشت خو پرتاب می شود!!

تا آنکه بالاخره اولی آنها مُرد، اما گوی خلافت را بعد از خود بطرف فرزند خطاب (عمر) پرتاب کرد!! آنگاه به شعر «اعشی» استناد کرده و فرمود:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلِي كُورَهَا *** وَيَوْمَ حَيَّانَ أَخِي جَابِر(۱)

ص: ۲۴۱

۱- یعنی: چقدر فرق است میان روزگاری که بر من می گذرد که با سختی فراوان بر شتر بی جهاز سوار شده ام و روزگاری که بر حیّان برادر جابر می گذرد!! شاید حضرت با این بیت اشاره به روزگار خود در زمان پیامبر و زمان بعد از آنحضرت می نماید.

پس چقدر جای تعجب است او (ابوبکر) که در زمان حیاتش مرتب می گفت مرا رها کنید مرا رها کنید در حالی که علی در میان شماس (۱) با اینحال موقع مرگش کمر بند خلافت را برای دیگری محکم بست تا آنکه خلافت را مانند دو پستان شتر در بین خود تقسیم کرده باشند و در نتیجه خلافت را در جایگاه بسیار درشت خو و خشنی قرار داد که سخنانش همیشه تند و ناخوشایند بود و برخوردش بسیار خشن بود و مرتب می لغزید و اشتباه می کرد و سپس عذرخواهی می کرد همراهان او گویا بر شتری سرکش سوار شده اند که اگر بخواهند افسار او را محکم بکشند بینی اش پاره می شود و اگر رهایش کنند آنها را به بیراهه ها می کشاند!

مردم در زمان عمر...

پس بخدا سوگند که مردم در زمان او (عمر) دچار اشتباهات غیر قابل جبران و دشمنی ها و بیراهگی ها و چند دسته گی ها و ناآرامی ها شدند پس با اینحال من در تمام این مدت طولانی با آن همه سختی هائی که داشت صبر کردم!!

علی (علیه السلام): عمر خلافت را میان هیکلهای عجیبی قرار داد که...!!

ص: ۲۴۲

۱- ابی بکر در زمان حیات خود مرتب می گفت مرا رها کنید! مرا رها کنید! و خلافت را از من پس بگیرید چرا که بهتر از من در میان شماس است و در بعضی از عبارات آمده است مرا رها کنید مرا رها کنید و خلافت را از من پس بگیرید در صورتی که علی در میان شماس؛ عبارت نقل شده چنین است: اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم و علی فیکم!!

تا آنکه بالاخره او (عمر) نیز مُرد اما خلافت را در میان عدّه ای قرار داد که بخهیال خود من نیز یکی از ایشانم!! ای خدا! وای که چه شورائی؟! کجا و چه کسی در ابتدای امر(۱) در برتری من بر همه آنان شکی داشت که کار را بجائی رساندند که مرا در کنار این قیافه ها و هیكلها قرار دهند!! اما با این حال من با آنان این راه دشوار را بسختی پیمودم(۲) و با آنان پرواز کردم تا آنکه یکی از آنان(۳) بخاطرکینه ای که از من داشت روی به طرف دیگر کرد و دیگری(۴) نیز بخاطر قرابت دامادیش میل به دیگری(۵) کرد آنهم با توجه به سابقه زشتی که داشت! تا آنکه بالاخره سوّمی آنان ایستاد و در حالی که نافجاً حُضنیه بین نثله و معتلفه، و فرزندان نیاکانش نیز با او بپا خاستند و آنچه به خدا اختصاص داشت (خلافت) را همچون علف بهاری که شتر گرسنه به او می رسد بلعیدند و تا بجائی پیش رفتند که رشته هایش (خلافت) پنبه شد، و اعمال او (عثمان) وی را مهیای قتل کرد و

ص: ۲۴۳

-
- ۱- شاید منظور حضرت همان اول زمان بعد از پیامبر و یا در زمان خود پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بوده است. (سجاد)
 - ۲- در عبارت حضرت می فرماید: اسففت اذا سَفَّوْا، توضیح آنکه: سَفٌّ در لغت به معنای بسختی پریدن مرغ از زمین با ارتفاع بسیار کم است و شاید چنان باشد که حضرت با این کنایه می فهمانند که من که مرغی بسیار قوی بودم بخاطر بعضی از مصالحتی که در نظر داشتم و از یک طرف آنان خلافت را در چنگ خود درآورده بودند و از طرفی یارای پرواز را نداشتند من خود را پائین کشیده و همانند آنان قطعه قطعه پرواز می کردم (سجاد).
 - ۳- ظاهراً او کسی جز سعد پسر ابی وقاص نبوده است (سجاد).
 - ۴- ظاهراً منظور عبدالرحمان بن عوف است که شوهر خواهر عثمان بود. (سجاد)
 - ۵- منظور عثمان است. (سجاد)

پرخوریهایش (زیاده روی ها) او را سرنگون ساخت!.... حدیث ادامه دارد.... (۱)

سپس چه بگویم وقتی که آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) امتیاز محسوب می شود؟!

بعد از آنکه امروز شاعر نیل (۲) در عصر ما عربده می کشد، و آتشیهای زیر خاکستر را شعله ور می سازد، و آن جنایتهای فراموش شده را یاد آوری می کند _ نه! هرگز! بخدا قسم که اگر تا ابد فراموش شود _ و بر پیشینیان خود مدح و ثنا می داند و صدای فریادش را بعد از گذشت

ص: ۲۴۴

۱- این خطبه همان خطبه ای است که به: «شققشقیه» معروف و نامگذاری شده است که اهل فن حدیث درباره آن شرحها و سخنان بسیار گفته اند و تمامی کسانی که در فن سخن وری (فصاحت و بلاغت) مهارتی داشته اند این حدیث را ذکر نموده اند. مضامین این خطبه، خود بتنهائی و بدون هیچ سندی، بیانگر آنست که بدون شک گوینده آن کسی جز علی (علیه السلام) نمی تواند باشد، بهمین خاطر کسانی که می گویند: این خطبه، از بافته های سیدرضی در نهج البلاغه است!! قابل توجه نیست چرا که قرنهای قبل از آنکه سیدرضی پای به عرصه وجود گذارد عدّه زیادی از اهل حدیث این خطبه را از علی (علیه السلام) نقل کرده اند و از طرفی کسانی که هم عصر سیدرضی بوده و یا بعد از سید دنیا آمده اند این خطبه را از طریقها و سلسله سندهائی که هیچ ربطی به سید نداشته نمقل کرده اند از جمله آنان: (۱) حافظ یحیی بن عبدالحمید حمّانی متوفای ۲۲۸ هجری رجوع شود به سلسله سندهای جلودی در الملل و المعانی (۲) ابوجعفر دعبل خزاعی متوفای ۲۴۶ که از ابن عباس نقل می کند = امالی شیخ الطائفه ص ۲۳۷، ابوجعفر احمد بن محمد البرقی متوفای ۲۷۸، ابوعلی جباعی شیخ معتزله متوفای ۳۰۳، ابوالقاسم بلخی متوفای ۳۸۱، ابواحمد حسن بن عبدالله عسکری متوفای ۳۸۲ و.... جهت تحقیق بیشتر رجوع شود به الغدیر از علامه خبیر عبدالحسین امینی رحمه الله: ۷/۸۲ تا ۸۷.

۲- محمّد حافظ ابراهیم در گذشته سال ۱۹۳۳ میلادی مطابق با ۱۳۵۱ هجری.

قرنها بر آن جنایات بلند می کند و با شادمانی و سرافرازی در قالب قصیده عمریه اش تحت عنوان «علی و عمر» چنین می سُراید:

وَقَوْلِهِ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ *** أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا

: حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا! *** إِنَّ لَمْ تُبَاعِجَ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا!!

مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ يَفُوهُ بِهَا *** أَمَامَ فَارِسَ عَدْنَانَ وَحَامِيهَا

ترجمه

«و آن گفته ای که عمر به علی گفت = محترم بشمار شنونده آنرا و بزرگ شمار گوینده آن حرف را!!» «به آتش می کشم خانه ات را و تو را در آن زنده نمی گذارم = اگر که بیعت نکنی و این در صورتی است که می دانم دختر محمد در این خانه است!» «هیچکس بجز عمر توان آن را نداشت که چنین سخنی = در مقابل سیوارکار عدنان (اجداد علی (علیه السلام)) و حامیانش بگوید!!»

تجلیل از شاعری که شعورش اینست!!

چه بگویم در جایی که مصریها در اوائل سال ۱۹۱۸ میلادی سمیناری برپا می کنند تا در آن گرد هم آینده و این قصیده عمریه را که شامل آنچه که ذکر شد برای یکدیگر بخوانند و آنگاه آنرا در روزنامه ها و مجلات سراسر عالم پخش نمایند؟! و آنگاه مردان مشهوری چون

ص: ۲۴۵

«أحمد أمين» و «أحمد الزين» و «ابراهيم الأبياري» (1) و «علي جازم» و «علي أمين» (2) و «خليل مطران» (3) و «مصطفى الدمياطي بك» (4) و غير اينها... بر نشر ديواني كه اين هنر شعرش است همت گمارند!! و از شاعري كه اين شعورش است تجليل نمايند و در اين روزگار سختي كه مبتلای به آن هستيم بر زخمهای عواطف انسانيّت نمك بپاشند و با اين نعره های تفرقه افكنانه كه جز دسته دسته كردن مسلمين ثمره ای ندارد صفّ مسلمين را در جوامعي كه در آن زندگي می كنند متلاشي كنند (وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) (5) و بخيال خام خود می پندارند كه كار خوبي انجام می دهند!!

وقاحت تا كجا؟!!

و از طرفي می بيني كه مرتّب اين ديوان را و حتّي قصيده عمريّه را مخصوصاً تجديد چاپ می كنند و شارح آن، دمياطي با كمال وقاحت در شرح بيت دوّمی كه ذكر شد می نويسد:

ص: ۲۴۶

- ۱- اين سه نفر اقدام به تصحيح و شرح ديوان مذكور نموده اند كه در سال ۱۹۳۷ با ناشر دارالكتب در دو جلد به چاپ رسيد؛ اشعار ذكر شده در جلد اول ص ۸۲ يافت می شود.
- ۲- اين دو نيز با شخص سوّمی اقدام به شرح و نشر ديوان مذكور نموده اند.
- ۳- وی در ديوان مذكور چاپ و نشر مکتبه الهلال در سال ۱۹۳۵ ميلادی = ۱۳۵۳ هجری اقدام به نوشتن مقدمه کرده كه بيتهای ذكر شده در ص ۱۸۴ يافت می شود، مگر آنكه در اين چاپ ديوان مصرع دوّم از بيت دوم مورد تحريف قرار گرفته و بدین صورت آمده است: ان لم تبالغ و بنت المصطفى فيها با عوض كردن لفظ تبایع به تبالغ!!
- ۴- وی نيز اقدام به شرح و بسط ديوان مذكور نموده است كه شرح وی در چاپخانه السّعادة مصر در ۹۰ صفحه به چاپ رسیده است كه بيتهای ذكر شده در صفحه ۳۸ بطور مشروح يافت می شود.
- ۵- كهف/۱۰۴.

«مراد و مقصود آنست که: با توجه به آنکه فاطمه دختر پیامبر در این خانه است ولی با اینحال علی از گزند عمر در امان نیست»!!

و در ص ۳۹ از شرحش می نویسد: و در روایت ابن جریر طبری است که می گوید: جریر از مغیره و او از زیاد بن کلب برای ما حدیث کرده که گفت: عمر بن الخطاب در آستانه منزل علی آمد در حالی که طلحه و زبیر و عده ای از بزرگان مهاجرین در خانه علی بودند؛ پس عمر فریاد برآورد: بخدا قسم! خانه را بر شما به آتش می کشم مگر آنکه برای بیعت از خانه خارج شوید؛ اینجا بود که زبیر با شمشیر کشیده از خانه بطرف عمر خارج شد اما شمشیر از دستش افتاد و همراهان عمر همگی به وی حمله کرده و او را دستگیر نمودند. اگر این «زیاد» که در سلسله روایت نام او برده شد همان «زیاد حنظلی أبومعشر کوفی» باشد، شخصی است مورد اعتماد و ثقه، و ظاهراً شاعر کتاب حافظ ابراهیم این شعر را باستناد همین روایت سروده است! پایان کلام دمیاطی.

ارمغان از سفر به سرزمینهای تاریک و از طرف آدمهای تاریک!!

و ایشان را ببین که چگونه مدح و ثنا را بر این شاعر و قصیده اش بحدی رسانده اند که گویا برای مسلمین و امت اسلام، مجسمه علم و دانش را به ارمغان آورده است!! و یا آنکه دیدگاه جدیدی ارائه نموده و یا آنکه برای خلیفه اش عمر فضیلتی چشم گیر مطرح می کند!! که

ص: ۲۴۷

مسلمانان و پیامبرشان با آن خشنود می گردد!!

ای پیامبر مسلمین (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)!! منژده باد تو را که خانه دختری مورد حمله قرار گرفت!!

هان! منژده باد بلکه هزاران منژده باد!! برای پیامبر اکرم، که ببیند و بشنود که برای پاره تن او صدایقه کبری هیچ حرمت و احترامی نزد شاعری که گفتاری اینچنین دارد و چنین فکّ اسفل می جنباند نبوده و نیست! و ببیند و بشنود وجود دخترش در خانه ای که خداند اهل آن را از هر گونه پلیدی پاک کرده است از به آتش کشیدن در امان نبوده است!! آفرین! و صد آفرین! بر کسانی که انتخابشان اینچنین و شأن و شعورشان به این حدّ است!! به به!! به چنین بیعتی که با این همه رعب و وحشت و ارباب و بی حرمتی ها و حرمت شکنی ها به اتمام می رسد!!

الگوهای قرن ۲۰۰۰!!

شما را بخدا قسم آیا پیروان ادیان دیگر با بزرگان مذهبشان چنین رفتاری کرده و می کنند؟!

آیا این رفتارهای وحشیانه و گفتارهای بی خردانه را عقل می پسندد؟! پس چرا عدّه ای پسندیده و عمل کنندگان و گویندگان این سخنان و رفتار را خلفای خود می دانند؟

شما را به آنچه به آن اعتقاد دارید آیا برای صاحبان ادیان دیگر

سؤال نیست که: مسلمانانی که این همه ادعا دارند چگونه ادعاهایشان با رفتارشان آنهم در مورد بهترین انسانها باعتقادشان!! مطابقت دارد؟!!

با توجه به آنکه «اسلام دینی است که به زمان خاصی اختصاص ندارد» آیا چنین رفتارهای جنایت باری که در صدر اسلام اتفاق افتاد، می تواند الگو و سرمشق برای انسانهای قرن ۲۰۰۰ باشد؟!!

واگر نه پس چرا!!!

آری! و آفرین بر کسانی که در عصر ما پیرو خلفائی اینچنین هستند و با اعمال و رفتارشان ثابت می کنند که اگر در روز بیعت بودند آنها نیز به یاری بزرگان و گذشتگانشان می شتافتند و بازار سقیفه را داغ تر و حمله به خانه دختر پیامبر مسلمانان را فجیع تر می نمودند!!

پایان

ص: ۲۴۹

قرآن مجید

خط عثمان طه با ترجمه الهی قمشه ای با قیمت تمام شده. ۶۱۲ صفحه.

قرآن مجید

خط عثمان طه بدون ترجمه و خط درشت با قیمت تمام شده. ۶۱۲ صفحه

کلیات مفاتیح الجنان

صحیحترین نسخه مفاتیح که توسط نه نفر از اساتید حوزه و دانشگاه تصحیح و ترجمه شده است. با خطی بسیار زیبا و خوانا. با علائم وقف. فهرست موضوعی. برطرف کردن غلطهایی که در اکثر نسخ مفاتیح دیده می شود. با صحافی کاملاً سفارشی. ۱۲۹۶ صفحه وزیری. قیمت ۴۰۰۰۰ ریال. جیبی: ۲۵۰۰۰ ریال. نیم جیبی با کاغذ نازک خارجی: ۱۷۰۰۰ ریال.

استخاره راه نجات از سردرگمی ها

تنها کتابی که شما می توانید بوسیله آن برای خود استخاره بگیرید. چرا که تمامی صفحات قرآن در آن توضیح داده شده است. ۲۸۸ صفحه قیمت: جیبی ۸۵۰۰ ریال نیم جیبی: ۴۸۰۰ ریال.

مقتل الزهراء (س)

اولین مقتلی که درباره شهادت حضرت فاطمه زهرا از منابع اهل سنت جمع آوری شده است. قطع رقی ۱۶۸ صفحه قیمت: ۴۰۰۰ ریال

آتش به خانه وحی

اسناد و مدارک حمله به خانه حضرت فاطمه (س) در منابع اهل سنت ۲۵۴ صفحه قطع رقی

ص: ۲۵۴

کتابی مورد استفاده دانشجویان و طلاب در ادبیات طبقه بندی شده عرب. ۲۵۶ صفحه قیمت: ۸۵۰۰ ریال قطع وزیری.

زیارت ناحیه مقدسه

قطع وزیری. ۹۶ صفحه قیمت ۲۲۰۰ ریال

ارتباط با خدا همراه با ختم و اذکار

قطع جیبی. با صحافی ته دوخت و جلد همراه با محافظ پلاستیک ۲۸۸ صفحه قیمت: ۵۵۰۰ ریال. نیم جیبی: ۴۵۲ صفحه ۳۵۰۰ ریال

دعای مشلول

با خط درشت و ترجمه روان. ۳۲ صفحه قطع جیبی: قیمت ۱۲۰۰ ریال

زیارت عاشورا

با خط درشت و ترجمه روان. ۳۲ صفحه قطع جیبی: قیمت ۱۲۰۰ ریال

دعای ابو حمزه ثمالی

با خط درشت و ترجمه روان. ۸۰ صفحه قطع جیبی: قیمت ۱۲۰۰ ریال

رمضانیه

شامل تمامی اعمال و ادعیه ماه مبارک رمضان بصورت دسته بندی شده با خط درشت و ترجمه روان. ۲۹۶ صفحه قطع نیم

جیبی: قیمت ۴۰۰۰ ریال

زیارتنامه مکه و مدینه

شامل کلیه اعمال و زیارات مکه و مدینه، با خط درشت و ترجمه روان ۲۸۸ صفحه قطع نیم جیبی: قیمت ۳۸۰۰ ریال

زیارتنامه امام رضا

شامل کلیه اعمال و زیارات مشهد مقدس، با خط درشت و ترجمه روان. ۱۲۰ صفحه قطع جیبی: قیمت ۲۰۰۰ ریال

زیارتنامه عتبات عالیات عراق

شامل کلیه اعمال و زیارات عتبات عالیات عراق بصورتی کاملاً روان و آشنا به حال زائران ۴۱۶ صفحه قطع جیبی: قیمت

۷۵۰۰ ریال قطع نیم جیبی: ۳۵۰۰ ریال

ختم سوره مؤمنون و مزمل

شامل طریقه ختم سوره مؤمنون و مزمل با خط بسیار درشت و ترجمه روان، ۴۸ صفحه قطع وزیری قیمت: ۲۷۵۰ ریال

دعای عرفه

با خط درشت و ترجمه روان. ۹۶ صفحه قطع جیبی: قیمت ۲۲۰۰ ریال

هدیه سجاده

شامل پانزده سوره قرآن و ادعیه مشهوره و... قطع نیم جیبی ۱۹۶ صفحه قیمت: ۱۲۰۰ ریال.

برای تهیه هر یک از کتابهای منتشره می توانید مبلغ آنرا به حساب پس انداز قرض الحسنه شماره ۶۴/۲۳۳۲۹۶ بانک سپه شعبه صفائیه قم کد بانکی ۱۰۳۸ بنام سیدمحمدحسین سجّاد واریز و فیش آنرا به صندوق پستی قم شماره ۴۱۷۹-۳۷۱۸۵ ارسال تا در اولین فرصت کتب منظوره به آدرس شما ارسال گردد.

پست الکترونیکی: Email: Sajad۱۱۸ @ hormail . com

ص: ۲۵۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

